ضماد کنند و بیخ را نیز بکوبند چون مرهمی که ازو نموده بر آن طلا کنند و نیز او را آنست که بعد از خشک شدن مسح آن کنند





تمام شد مقاله دوم از کتاب از نقل حسن بن اسحق کتاب
دیسقوریدوس الحکیم یونانی الربانی

بسم الله الرحمن الرحیم   و به نستعین

المقالة الثالثة اما در مقاله که پیش گذشت گفتیم ای دوست ما اریوس از افاویه و روغنهای خوشبوی و صمغهای

و از درختها و میوهها و رطوبات درختها و در مقاله سابق بر این مقاله گفتیم از حیوان و تخمها و علفها و حشیشها از آنچه قوت ایشان

حاده بود اما در مقالت سیوم اراده داریم که گوییم از بیخها و عصاره و حشیش و تخمها از غذاها و دواها و از غذا یاری میخواهیم

اغاریقون این ریشه ایست مشابه به ریشه الجذان و در ظاهر هر دو یکی می ماند الا آنکه اغاریقون متخلخل است و الجدان متخلخل

نیست و این دو نوع است یکی را ذکر گویند و دیگری را انثی نامند و نوع انثی بهتر باشد و علامت انثی آنست که در درون

او رشتهای بلند باشد بر روی یکدیگر اما نوعی که او را ذکر گویند مستدیر باشد و در اجزای هر دو شبیه باشند و همچنین در طعم

مشابه یکدیگر باشند و در ابتدا چشیدن اندک شیرینی دریابد آنگاه در او اندک تلخی باشد و میروید این در اجاریا و بسیار با طبیعی

و بعضی گویند که این ریشه ایست میروید و بعضی گویند میروید در میان درختی که در زمین ارلیدیه بجهت تعفن زمین از آب چنانچه

فطر در بعضی مواضع میروید و گاه میروید در غالاطیا از بلاد اسیا و در قیلقیا بر درخت ناجو و سریع نیز بود از یکدیگر جدا گردد

و زود شکن باشد اما طبع اغاریقون متقبض و گرم و موافق امغاص و کیموس خام باشد و شنوخ و سقوط از مواضع عالیه و چون

بیاشامند اغاریقون را با ابولوس یا نبیذ عسل چون تب نباشد و اگر تب باشد با ماء العسل جماعتی که کوفت

که کوفت جگر داشته باشند و صاحبان ربو و کسانی که عسر البول داشته باشند یا درد گرده داشته باشند و برای یرقان و اختناق

رحم و سوء القنیه و درد الجنبه خون بیایند دو درم از کسی که قرحه داشته باشد در زیت و شربها کسی که بیرون اسهال باشد با سکنجبین و کسی که

که در معده الم داشته باشد او را نیم درم فرو برد و اکتساب چیزی نخورد و همچنین بیاید از وقت ادرش تب و دیگر آنکه منع کنند از رعاف خون

قنطوريون اعظم



باشد و اندکی شیرینی وارد و عصاره که بند چنانکه از فلزهرج و عصاره از بیست جهت درستی خشونت شش
و سزاوار است که او را در زیر زبان و آنچه آب شود میند از ند نافع باشد لهب معده را و امراض سینه و جگر درد شانه
و ورم آورده هر گاه با شکر بیاشامند و در هیچ سنگ توان کرد که هر چه حل شود فرو برد و تشنگی برد و بر جراحات طلا کنند
و معده را نافع باشد چون بخ بند و همچنین است مطبوخ او یعنی آنکه بیخ بر سر در آن آب جوشیده باشد و در وقت بادکی
نافع باشد آنچه مذکور شد اما اصل الوس خشک را چون سایند و بیاشامند موافق باشد بثوری را
که بر جوانب ماخته‌ها برسد بعضی گویند او را بالای برگ او شبیه برگ
برگ جوز باشد اما درازتر و سبز رنگ چون کرنب و مستدیر او شعب شود چون دندانه اره و غصون او چون حماض باشد
و طول او دو ذراع یا سه ذراع باشد و شاخ او بسیار باشد یک از بیخ و روش باشد چون خشخاش
و مستدیره الطول باشد و شکوفه او لاجوردی باشد و میوه او شبیه بعجم الزیت است و شکوفه جمع او را گرفته است
و بیخ او کثیف و ثقیل باشد و طول او دو ذراع باشد و شیردار باشد که تند باشد و قبضی در او باشد و اندک شیرین باشد
و اصل سرخی باشد و همچنین عصاره او نیز سرخ باشد چون او و میروید در زمینها خصبه یمینه آفتاب رو و در اعوار او جام یمینه
جلد او و در طرق بسیار روید و در بیوریا بیخ او نافع باشد فسوخ را و درد پهلو را و شقوق را و عسر النفس را و سرفه کهنه را
و ریعا فرا و چون کسی تب داشته باشد با شراب و اگر تب داشته باشد با آب شرب باید کرد از بیخ وزن دو درهم
و الوی مقدار برو لهی که مذکور شد مصلح همی بس و اوراص ارحم باشد و بچه مرده بیندازد و حیض براند هر گاه او را آشنه
از او بمقدار دو مثقال از ثقل و زراوند و برداشته برحم و همچنین اصل کند عصاره او هم موافق باشد و اختهای تازه را که تح از را



چون تازه باشد بکوبند و ضماد کنند و اگر یابس باشد نیز نافع باشد چون بکوبند و بران باشند ابراکه

جراحت را بهم آورد و در او گوشت برویاند

و گوشت بخته را جمع کند و بهم آورد

چون بکوبند با او طبخ نمایند و سکنکال

لوق میکوبند و می اف زند

و عصاره او را بدل عسل در حب ستهای

میکنند

این را قنطوریون دقیق گویند و بعضی میمی گویند یعنی دراکی چون در زمینها تر روید و نبت او مثبه

اوقاریقون باشد و فوتنج کوهی و اصل غصول او مرتفع شود بیشتر از دو حب ریگها و در شکوفه او رقی ها فرفیره باشد برگ

او دراز و باریک کوچک مثل سداب و دانه او چون گندم و بیخ او کوچک ولکانی نباید اما خشیش از بیخ

چون تازه او را بکوبند و بر جراحت ضماد کنند بهم آورد و قروح قدیمه را پاک دهم آورد و آب مطبوخ او

نافع است کسی که عرق النسا داشته باشد با جداله للدم و تقلیه للالم و عصاره او نیست جهت کرفتن دواهای منقیه

الحد در چشم بهر سد اراتا را ظلمه چون در آلتهای نمایند بعسل و چون فرزجه کنند حیض براند و بچه سدارد و چون بیات مند

نافع باشد و نفعی بلیغ کند امراض عصبیه و عصاره او را حس کرده که خشیش قنطوریون شاح و برگ گل و بیخ مجموع بیخ سد نداره

خشیش بعدا الحرشند المقدار که آب در فوق اوست چون از غایت طبخ قنطوریون فرود آید فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و صاف کنند

حلوفس هو الدمر واین نبتی است مشابه بگندم اما از مترات و بر قصب او میوه باشد و در شاخ پایه شاخ داشته باشد
و برادر زنیق باشد و بحس حل سیح جو هر گاه بکوبند این حشیشه را و با ار و لت کنند و بر تاق چشم کرغر بانا صور باشد صاد کنند پاک کنند
و صلابت حل کند و بکوبند ازو غماده و لت کنند برقیق و لکها زند و جهت این منبل



برگ او چون برگ عدس و پایین او سفید است اما بالای او زرد است و شاخ او بر زمین پیچ باشد
باشد هر یک شبری و از بیخ این حشیشه بیرون آید و بکوبند او چون حرارت باشد و زوری و هیر و دیا حل کرد و این حشیش هر گاه مار در چوه نبات
و بر عقیقه بگزند شیر در پستان اورد کنند و براید



ساقی دارد که طول او یک شبر و برگ او مشابه بعدس و در طعم او اندک لذعی باشد هرگاه از این نبات

بیاشامند بول رانند



این نبات حلقا صغیر الحجم مایل بسواد و نازک است و دیگر شکل و بهی برابر گردد چون برگ کتان

و در ابتدا طلوع سیاه باشند و بعد از آن سرخ شود آن مطبوخ آب چون بیاشامند یرقان شفا یابد و باقات او بسازند



مرنبات طعمی انهار بروید برگ او چون بادروج باشد بلکه کوچکتر و در اوسط می باشد از اعلاء غصون نبع عدد باشد

شجره غبيرا واين درختی است معروف **طبع و فعل** ميوه او و برگ او و ريشه او مقبض است و برگ غبيرا اگر طبخ کنند با آب [illegible]

و ماليدن [illegible] کسی را که ايلاوس داشته باشد و گاه است که تنها با آب بياشامند شکم ببندد اما ميوه او را بياشامند نافع است نفث دم را

و همچنين ريشه او شکم ببندد و اگر بسوزند ريشه او را و با سرکه حل کنند تا بيل و جوار را بکند اگر بر ريشه او ضماد کنند و اگر [illegible] برگ او [illegible] را طبخ کنند

در ميان پوست انار با گل سرخ و در گوش وی را درد گوش را نافع باشد و آبی که از وی [illegible]

اين درخت را چو شنيده باشند درد نقرس را نفع کند [illegible]

و گاه هست که [illegible] ازوی و از چوبی که از پوست وی [illegible]

کردن [illegible] منجمد می شود قوت اين اين چشم را

جلا [illegible] کرده اند از چيزهای [illegible]

سمی نافع جلا باشد در چشم والله اعلم بالصواب



صورت [illegible]

شجره [illegible]

زيتون بری را بعضی بزبان يونانی [illegible] گويند

و بعضی زيت حبشی گويند   برگ او [illegible]

باشد و اگر طبخ کنند و ضماد کنند [illegible]

[illegible] ريشه [illegible]

و حمره [illegible] اطراف ناخن را [illegible]

که بر قرحهٔ خشک ریشه می باشد و همچنین قروحی که چرک دار باشد نافع است و ورقی که اورا بو جنیلا و قلقموی گویند اگر [illegible] عمل کنند نفع کند و شوره

که در سر باشد [illegible] برگ او را [illegible] بجوشانند و شوره‌ها را نفع کند و قلاعی که در دهن حادث شود دفع کند [illegible] بجوشانند و همچنین اگر آب آن که در [illegible] سوخته شده

و قطره خون که از [illegible] باشد [illegible] دفع کند و سیلان حیض را نافع باشد اگر در فرزجه کنند و شوره چشم و [illegible] را نفع کند و شوره که در چشم باشد دفع

کند و جهت این است که در مرهم‌ها داخل کنند و بسیار نافع باشد اگر [illegible] کسی را [illegible] باشد [illegible] کند و در چشم [illegible] شود و سزاوار است که از برگ

او عصاره گیرند که برگ او را بکوبند و بر ریزند آب و بعد از آن [illegible] زنند و خشک کنند و از وی قرصها سازند و اگر [illegible] بگیرند قوت او زیاده باشد و نیک

باشد مر کسی را که از گوشت وی چرک می آید باشد [illegible] و اگر بر شکم [illegible] ضماد کنند شکم [illegible] و اگر آب ورا [illegible] بسوزانند

فعل او چون فعل [illegible] شود که [illegible] باشند که او را [illegible] گویند

و جماعت بسوزانند او را در [illegible] که وسیع باشد و [illegible] کل کنند

و در تنور حمام تا [illegible] نیک پخته شود و بعد از آن گرمی او در شراب

و [illegible] کنند [illegible] چنانکه [illegible] و قرص سازند

و میگویند اگر برگ [illegible] را [illegible] بسوزانند که [illegible]

نیست و این را داخل در مرهم‌ها می کنند و [illegible] مانند

در قوت [illegible] و [illegible] نیز [illegible]

از قوت [illegible] تر باشد اما [illegible]

[illegible] اما رطوبتی که از [illegible] درخت زیتون می ریزد

[illegible] اگر بسوزانند

[illegible]





درز میانی او ریگم فی الجبه خشونتی داشته باشند و بسیار در نزدیک راهها و این حشیش را نفعست تشنج و هر نزف

دم و قروح عتیقه وحدیثه و ناصورها



این حشیش را قوصین گویند و این حشیش متفرق بانواع و اصناف از آن اصناف یکنوع سفید است و یکنوع سیاه

و نوع سفید صمغی است و صمغ دیگر صمغی است برگش حوالی ساقش محکم است کمتر از زغفخار و سکرده نیند بابل زدی و تخم سیاه و بیخ دراز بلند و داغ و سلطان الحکما در بابل

8



اما برگ آن نوع اول که دفر گویند سفید است و مستطیل و بسیار نازک و سیاهی رگ دارد اما نوع دوم که سیاه است او نیز در صنعت حمل دو صنف
از نوع اول است اما شبابست و نوعی دیگر نیز هست شود که ساق بلند شجری دارد و برش میلا قوس مانند و شکر در رحم اساق او چون فراسیون
رستگونه او زرد است چون طلا



و نوعی دیگر هست داخل در تحت این جنس که تدمرس گویند سی برص اوس و صحت است ملتصق بزمین و نازک و برگش مدور

واضا

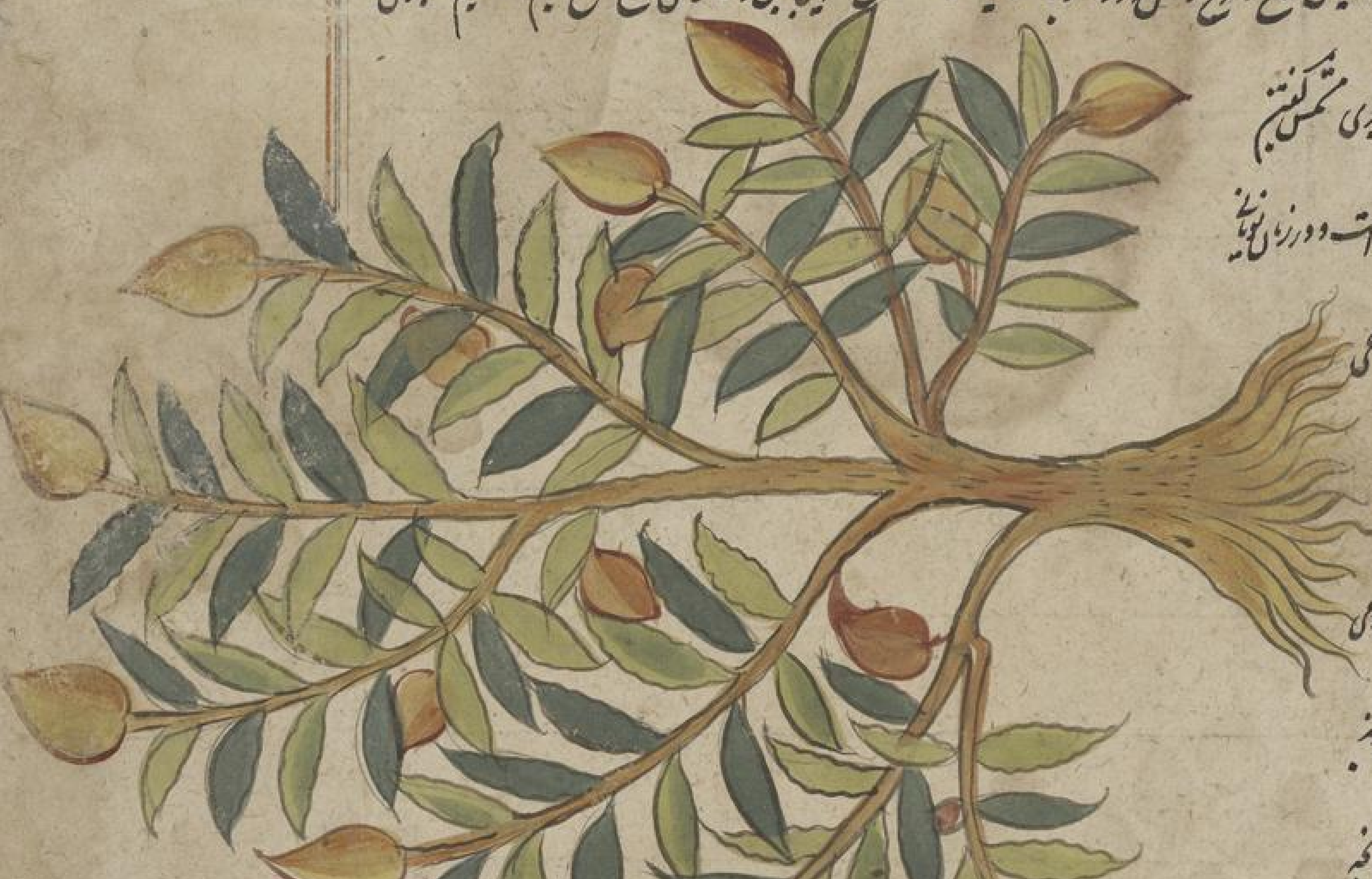
تفاح حلو که گویند اما تفاح که او را مقرطی قالو گویند بیونانی یار اقیطا معده را ضعیف کند و شکم ببندد و بول براند و فعل این تفاح

بری شبیه است بتفاح ربیعی دارد و مقبض و مصلح تفاح سم نخست است و هر چه او را قبض و حرارت اما تفاح اگر او را بعضی سبیه

او در یاقین است یعنی خوخ معده را قوت دهد و طعم دهد و طبیعت را ملایم کند اما نارس وی شکم ببندد و اگر خشک شود

در وی خشک وی بر بر منع ماده کند که بر معده و شکم وارد شود   چون تفاح لسربانی که طاعامت است فی تر که میانه انجو است

که بیاری سبب گویند و میان خوخ و ترنج و شمس که زردالو شبیه همه اینها را ملفوظ تفاح لسربانی بیان کرده و این انواع تفاح گفتیم و حد اکینم ما بعضی گل



واحد را تمیز دهیم از دیگری متمسک گفتیم

و تمیز دادیم و زردالو است و در زبان یونانی

رد قوقیا گویند اما تفاح

که کوچکتر از این

او را ارمنی گویند و مردی

مرعوقیا خوانند و این نوع

رخصوص معده است شیرا از آنجه

از آنجه از اقسام تفاح

قسمی که گذشت

که بر شاخی زردالو تفاح گویند و ما تمیز دادیم بر غربت



یا فهد رومیلا و بروم قیطریا و بعربی اترج و بفارسی ترنج معروف است نزد اکثر مردم و آن درختی است که میوه دارد در تمام سال

مستوی السطح نبت مل در عصوی است دانوانیه و طلای رنگ است خوش بوی با حدت و تیزی و در داروهای و اسهاب چون

وضع کننده ما ماعی و تاب مند دفع زهر تاثیل کند و شکم براند و آن که ترنج در دهن نهند و مضمضه کنند بوی دهن را خوشبوی کنند و زنان بسیار خورند



حمل حسن ناشسته و اگر آب نیز از او ده بر طبع

در وقت حمل میل شود میوه و اور

و تخم گویند دفع نفی گویند که اگر او را

در صندوق کنند که رخت در آن باشد

رخت آن صندوق را از آفت نگه دارد

یعنی امرود جمیع انواع

قابض شبه و جهت ضمادات را و عه اگر دیر احتقان کنند نیک شبه و اگر بعد الجماع کردن

بجوشانند در آن آب نیز اگر خورند شکم ببندد

و اگر پیش از طعام بخورند ضرر کند و نوعی دیگر است که

که او را آس گویند و او امرود بری است

اگر کوشت نه قابض تر از جمیع انواع او است



رکز



شجرة التفاح جمیع انواع (اول) سیب از برگ

و شکوفه و چوب قابضند و بار او ترش است و درازکیتر و بار سیبره

سیب قابض نیست و چون پخته شود قبض وی کمتر باشد

اما سیبی که در اول فصل بهار پخته شود مولد صفرا و تلخه باشد و منفخ باشد

و اعصاب عصبی را موافق نباشد والله اعلم بالصواب

و این را صاحب کتاب نقل کرده است باید دانست که سیب چند نوع است

بعضی سیب شیرین است و از و ترش و فرق او را صاحب کتاب بیان کرد

و بعضی کم قوت است و جنگلی است و بعضی دیر پخته شود و از منافع است امراض که بجهت ما قوی دل می‌شود و اندک نفع با اوست باید که رفع او کلاب و شکل

ان نماید و بسیار خوردن سیب بجهت الفتاح یعنی کشودن عصب و دل و خفقان است و نقل میکنند بعضی که ممکن است که اگر باده باشد بسیار خوردن

بجهت انکه ورد که ان ماده را میل بسینه رسد

و دفع و کلی کند و سیب ترش می باشد

و مطبوخ وی لذیذ نیست و اگر کاضی بخورد

چون ترشی دارد مواد حیض را ببندد

و حمت او خوب نیست خوردن

ان والله اعلم بالصواب





اما بهی معده را قوت دهد و بول براند و اگر در زیر آتش کنند خوبست جهت رفتن شکم و قی و ورود او بار نفث دم و کسی را که تخمه عارض شده

[illegible] و اگر آبی که در آن بهی خیسیده باشد بخورند نفع کند مادها را که بمعده و شکم میریزد و آب به اصفهانی بس سودمند است و آب

وا اگر معده را قوت دهد دیگر برد ز نکند و بهبی اگر تنور زنان خورد آبی رحم بر رکند و اگر به عسل بار کنند به او خورند بول راند و قوت به را از اسهال افتد

لند و ان عسل نیز قابض باشد تا معوی معده باشد و خوش طعم و ضعف السل آما بهی عیرزی را خوبست جهت ضمادات که جهت قبض طبیعت باشد

و دواسط التهاب معده و ورم لسته نهاد و شختی بر زمر و معده و معدی از وی بزند موافق است هرگاه بکوبند و بریق رند و بگذارند تا صاف شود و تب زده

قسمت ان آب صافی به کفیت عسل داخل کنند قرطی که تر نشده و بوسیده باشد واسطه اوراقی مذکوره زیاد نفع است و بسیار شود که او را در وغنی قابض ید کنند

وان روغن به گویند جهت قبض خوبست و سزاوار است که اضافه کنند از به انچه براق باشد و صاف رنگ چون تشم ادوای کنند و خوش بوی او را شد

اما بهی بزرگ که او را بزبان یونانی سطرونیا گویند منفعت کم دارد و چون منفعت این نوع مختار را خوبست اما شکوفه حسکه به تازه



او نافع است اگر بجهت ضمادات که دافعه باشند

و جهت ورمهای که در قریب چشم اکر رسد که

گرم باشد و جهت رفتن خون بینی و شکم رفتن

و ادرار بول و سیلان حیض نافع باشد

اما تفاحی ملمیلا گویند

شکم براند و کرم معده بیرون آرد

اما معده را بد باشد و عرقت لها باشد و بعضی ماس اورا

در بالا ند

برگ میثث به برگ لبلاب طولانی چون برگ شوکة المصریه و شکوفه سفیدی کنه و تخمی درازی زرد رنگی چون وسمی و آنها باشد عکاز

و بیخ او زرد باشد و در او سرخی باشد و طول داشته باشد هرگاه ازو ضماد کنند بر دو چشمی و بر التوای عضل و اعصاب از الم آن خلاصی یابد

و اگر از ریشه آن بیاشامند بول براند و شکم ببندد و نافع باشد قروح ریه را و مرور و فسوخ را و خاری دیگر میباشد بیابانی چون

کنگر اما مدورتر از کنگر باشد که در بستانات روید و بیخ او در قوت و فعل چون بستانی باشد ابن بز



نبتی خاردار است صاحب

شاخها مقدار طول یک ذراع یا

یا زیاده و شاخهای

علفهای میانه درخت و گیاه

بسیار باشد و شاخ او سبز باشد

و سرهای او مدور باشد و برگ او

کوچک بیخ نازک برگ

برگ لبلاب باشد و ملی

و در او اندک لطافتی باشد و لزوجتی داشته باشد و لذیذ باشد و این علف یکسو کنند و بخورند در وقتی که نازک باشد و هنوز

خار بیرون نیاورده باشد زیرا که چون بزرگ شود خاری بر آن آرد مثل به سلابت ازو تیزتر و بیخ او سفید رنگ باشد





طبع او مسخن است چون پوست او را با شراب بیاشامند بول براند و سنگ مثانه بریزاند و خشکریشه بکند و چون

طبخ کنند با سرکه و دهان بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند سونالی نام بسیار دارد احتیاج بتعیین

آن نیست و این نبت معروف است یقال عنه اوشابه سعدست و تخمزه است و خاییدن او درد دندان که از سرما شده

نافع باشد و آبی که در او جوشیده باشند او را در دهان گیرند که بطول کشیده باشد حوالی معده از سه قالونس بخورند نافع باشد و مجس عرق النسا

و تسوسخ و تشنج و همچنین عصاره او این فعل کند معنی این لوط العربی جوز الابل باشد و معه و این نبت

معروف است و قیاداله بیخی بهی دارد



چوب دارد و بر روی زمین میماند و شاخهای او

بر زمین پهن شود و پوشیده باشد برگ برگ

کوچک حجم در پایین برگهای او خارها باشد

که برگ او را پوشیده سفید رنگ زرد رنگش



و بار زرد و رطوبتی که از بیخ او گیرند او را کتیرا

گویند و منفعت این رطوبت از اصل این نبت بیشتر است و این تر قه اللون نرم باشد لطیفه و جذب سل از بدن کند

و مایل باشد بطعم او بحلاوت و در او ردعی باشد چون صموغ و استعمال کنند در سرمه و در ادویه سرفه و خشونت حادثه

در قصبه ریه و انقطاع صوت و نزله چون با عسل بیامیزند و در زیر زبان گیرد نافع کنه و هرگاه حل شود از و درد در هم بکشد درد کرده را نافع باشد

به تمثل زیت که مخلوط سازند و طبخ کنند و بعصاره افسنتین یا بزهره گاو که داخل کنند در وقت طبخ اما لکی که در بالای او بایستد
جهت سرد گشیدن و امور دیگر را نیز و گاه هست از داروی عصاره میگیرند مثل انجه از شجره وی میگیرند و عصاره او را در افتاب و گاه
بر دارند از روی اتش رغوه او ظاهر سیاه و باطن سرخ بهترین فیلزهرج انست که گران شود و وقتی که جوشش وی فرو نشیند رغوه وی کم باشد
و نکاه سیاه و اگر بشکنند باطن وی صاف و مایل به نفعت و تعفن شود با مرارت و زعفرانی اللون باشد حدت که در بلاد هندی باشد بهتر است که
و اجود انواع اوست و قوت تیزتر است متقبض و میدارد اثاری که در تعب دیده بهم رسد و جهت اخلاط چشمها طرف کنند
و خارش چشم و مواد عتیقه یعنی مادهای کهنه را از چشم مرطوب زد
و سک باشد جهت قیحی که در گوشت بهم رسد و جهت ورم نغانغ
و جهت شقوق مقعده و از جهت خارش ... اگر طلا کنند
و منع کند انحلال شکم و قروح او اگر بیاشامند و میشود که در حقنهها
و فتیلها داخل کنند ... یکی از حیض رسیده باشد و
و جهت سیلان اب و کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد کم کند شیاف ساخته و در اب حل و مرهم بهم موی را سرخ کند و بالعسل
و بیس و بثوری که در اطراف ناخن بهم رسد و جهت ناله و کنده شدن دندانها و حبس کند سیلان حیض را اگر در فرجه
و میگویند در فیلزهرج هندی که از درختی است که او را لوکطس گویند یعنی چوبه و این نوعی از خار است که بلند میشود قریب به سه ذرع یا بیشتر
و بسیار باشد از حالت و صفت برآن زده باشد و غلظت او بیشتر از انواع عوسج باشد و پوست او شکافته و سرخ باشد و بهم گشتن برگ از زیتون شباهت داشته باشد
و گویند از نبات او اگر طبخ کنند با سرکه و بیاشامند ورم سپرز و یرقان را نفع کند و خون حیض براند و اگر با سطح تحی کنند ان عمل کند و اگر





بیاسامند از تخم
مقدار موسطرین
کسی که زهر خورده
باشند از زهر اول
اینه **اقاقیا**
نبتی است در مصر
و آن خار است

در میان درخت کوچک و بزرگ و ساق‌های بلند نشود و شکوفه سفید دارد مانند [illegible] و ثمار او بهت
برش سفید و داخل برابق و از میوه او عصاره گیرند و خشک سازند در سایه و همچنین اگر میوه او را بجوشانند
و بعضی زنان نیز عصاره او باشد و الجمله بجوشانند چندان قبض باشد و اگر طبخ کنند و عصاره او را بگیرند قابض باشد و خوشبوی باشد بمحو اقاقیا و بعضی
مردم میوه و برگ او را باهم بکوبند عصاره گیرند و آن نیز حکم او باشد و صمغ او اما قوة اقاقیا قابض و مبرد است و عصاره او را در ادویه چشم داخل کنند
صداع عینین و ماشرا و نمله و احمرار که از روی بدن و سوختگی که بر اطراف ناخن برخیزد و ثبور و قم و قرحه که در چشم بهم رسد و منع کند از سیلان
حیض و مقعده که بیرون آید از این نفع کند و شکم ببندد اگر بخورند یا حقنه کنند و موی را سیاه گرداند و گاه است که می‌شویند و سر را گردن ایام گاه
بشویند و بسایند آب و آب را از وی بریزند و خشک سازند و از و شیافات سازند و در چشم و گاه است که بشویند در دیگی عمر بجوری یا مجمار در
تون و شوید به سر عمر و اوی که در وجاری بزد اگر منحل نشود تمام شود اما صمغ این زیر ترش است که اکثر مانند تر شد تا وجوب نشسته اما صمغ او انجمله است در نمو باید وجوب نیست

قوریس گویند و دیگران قسطوس و آن درختی است که بدرخت امرود می ماند الا آنکه کوچکتر و بسیار خار دارد و میوه دارد که حب الآس

شبیه است و آن دانه ای زردتر و سرخ رنگ است و در او [illegible] و در اندرون دانه ایست و بیخ او شعب بسیار دارد یعنی شده در زمین و میوه

او تسکین دهد از درد و سیلان خون حیض و خوردن آن [illegible] و بیخ او را هرگاه بکوبند و ضماد کنند او [illegible] یا زخمی که در گوشت [illegible]

[illegible] می کنند و می کشند [illegible] و بیرون آرد

ذکر کرده اند که در بیخ او قوتی است که بیرون [illegible] در شکم است

هرگاه [illegible] او [illegible] یا مانند [illegible] علیق الکلب

نوعی از خار است بعضی مردم او را

او [illegible] کنند و گویا [illegible] است

[illegible]

و درختی است [illegible]

او [illegible] درخت [illegible]



[illegible] و اگر [illegible]

او را [illegible] شجرة الحنا

درختی است که اوراق [illegible]

[illegible]



صورت درخت حنا

ب بعث دارو که الاس حری او ملدات با سقالو نطی و تقاوه برک امعوص است و خوردن آن نوعی که قطع ذرب را و رسح باد در سا بر و رحهار

اگر بزن روان آب مطبوخ او ساو بمحس سوخته زاوم و موی را برکِ او سرخ کند هر گاه کوبند و با آب آن جرد و چشم کنند و اگر کل او در انکبینه و ماسکر ضماد کنند مرستانی

درد سر را برطرف کند آثار و عن حنا نخی و بلین عصب است و حرش بو بات است آنکه اوّدیه در اوست

فلودا درختی است سبز کی درخت حنا و برکش چون برک زیتون و تند است و سیاه تر

و میوه دارد چون مرد در حسن طلی و آرد با تیره و انکشتری است و دو مع او حنه عادتیه

در تاع صحیح او بد **طبع** ورق و قابض است چون کستی و جهت وراق

تیتاج تسبطی کون خاصه مقور رمن جرد و مضمضه کردن بالی مطبوخ او و اکر یاشت مند

حیض و بول براند **فلیسوس** معنی او درخت اوزن و او را نامه قسبا باردن

یاف روی در زمین سنکلاخ روید و بیشتر فرح باشد

و بسیار رجوب و بلند نباشد و برک وی بدور با شد همکنند

رایحه و شکوفه او چون کل کلاخی باشد و رنگش سفید باشد

شکوفه او قابض باشد هر کاه با یکی کنند

و کسی که رود های وی جراحت و ریشه باشد و بر تیه بخورد

با مستان نفع کند و اگر ضماد کنند بر ملماد او در انتهلیع لعه آتش ران

و اگر مخلوط با قیروطی و حسن نفع کند تشنج و تمزق عضو را





طبعهای همه این پیه‌ها لحن است و آما پیه گاوان نر اندک قابض است و همچنین پیه گاوان ماده و گوساله‌ها و پیه شیر نیز ردی است یا اینها
در قوّت و گویند مقاومت کنند با سموم قاتله آما پیه شتر و پیل بگریزانند هوام را چون بر تن مالند آما پیه بز بسیار قابض شد و نیک است
جهت صاحبان قروح امعا هرگاه با آب پنیر استعمال کنند و با آب کشک جو و سماق و حل نمایند و برود مارسانند بحقنه و با آب مورد و نفع کنند صاحب
دق و ذبول را اگر او را بر شکم بالند یا حقنه نمایند و نفع کسی را که ذراریح خورده باشد که داخل سمیات است آما پیه تیوس یعنی پیه آهوی نر
بز آن نر بسیار محلل است و بسیار نضج میدهد و سود دهد شخصی را که تقرس داشته باشد هرگاه مخلوط سازند به پیه مرغی و زعفران و در تقرس
ضماد کنند و همچنین عمل کنند پیه گوسفندان فربه‌دار و آما پیه خوکان نیک است جهت کوفتهای رحم و سوختگی آتش آما پیه ماکیان عتیق او
یعنی کهنه سود کند هرگاه با شراب بشویند در وجنتین را برطرف کنند و همچنین اگر مخلوط کنند با نمک آب نزده و نفع کند تشنج و ورم را آما
گفته اند که اثر اذناب را بلیون بهتر کند یعنی اگر اذناب در بن ناخن رسیده باشد و برطرف شده باشد آما اثر آن در بن ناخن باشد که اگر گوشت آن
موافق باشد پیه خر اثر را موافق رنگ بدن کند و صاحب کتاب ذکر کرده است که استعمال او جهت معالجهٔ آن به تجربه معلوم است یا بجلاء
آما اذناب اثر گویند که در بن ناخن رسیده از جراحت و پیه اوز که نام مرغی است و پیه دجاج که نام مرغ خانگی است نیک است جهت کوفتهای
رحم و شقاق لب و برای پاک کردن روی و برای فراخ کردن آن چون بالند و در گوش ریزند نافع باشد آما پیه خرس میگویند که چون و داء الثعلب که موی ریخته شده
بالند نافع باشد و دافع موی [illegible] که آن نوعی است که از سر بالند مستعمل است [illegible] آما پیه روباه نافع درد گوش است آما پیه مار سیاه [illegible]
هرگاه با عسل مخلوط کنند چشم را [illegible] آما پیه مارهای بزرگ [illegible] چشم را [illegible] و روغن [illegible]
و در چشم [illegible] که در چشم [illegible] و [illegible] آما مغز استخوانها [illegible]
[illegible] آما مغز استخوان [illegible] و از استخوان [illegible] و [illegible]

[illegible]

در خرقه و میشویند تا آب از وی صاف آید و بعد از آن بگذارند در انائی مفتغ و از وی کفی بر دارند و صاف کنند بعد از آنکه خواهند که بکار برند و در کوزه ای کشیده

کرده و در حقه نگاه داشتن وی چون نگاه داشتن بیضه مرغ **المرائر** جمیع زهره هر جا باشد نگاه دارند بعنوان که زهره تازه بگیرند و دهن او را ببندند و در

جوش آب اندازند و بگذارند در آن مقدار که آدمی پیاده سه فرسنگ برود بعد از آن بیرون آرند و خشک سازند در سایه در موضعی که رطوبت نداشته باشد ۵ اما زهره ها که بجهت اکتحال

نگاه دارند چنان کنند که در خیطی کشند و در صفحه از برگ میم و عسل و بسته بند ترا و از الجبلط دیگر و بکشند و نگاه دارند و همه زهره ها تند و گرم و خشک باشند و گاه هست

مستحیل شود و بعضی به بعضی نزدیک و تفاوت در قوت و بعضی گویند که مراره ماهی بحری که آن را اسقوفیون و آنچه فالانوس و بحس مراره

و مراره مرغ خانگی سفید و مراره بز بری و خاصیت مراره آنست که نفع کند ابتدا از نزول آب در چشم و تاریکی و قروحی که در چشم باشد

و جهت خشونه اجفان ۵ و زهره قوچ و تیوس و خوکان و خرسان و گاوان بزرگ مسهل اند و اگر اطفال بخورند در آتش ... اثر

کنند و اگر فرزند در بعضی این زهرها شفیحه یا پاره پشمی و مانند آن بر دارند نگاه دارند مناسب است اما زهره گاو نر که پیر بسیار باشد

خاصیتش آنست که اگر بکام کسی بر دارند که خناق داشته باشد خلاصی یابد و نفع کند قروح معده را و بخته گرداند و نفع کند گوشت را که از زهره سیلان

کند و جهت تشقق گوشت نیز مفید است هرگاه با شیر بز یا شیر دختران و در گوش چکانند و نفع کند لسع هوام را اگر بر روی طلا کنند و نفع کند

قروح را و ابتدا حدوث بحش شدن اعضا را و جهت اوجاع عانه و پوست انثیین هرگاه با عسل مخلوط کنند و قوبا را جلا دهد حلالی

قوی و سعفه را سود دهد هرگاه مخلوط کنند با بورق یا با گل قیمولیا و همچنین نفع کند زهره کلاغ و خرس اما ضعیفتر اند ۵ مراره الدب

یعنی زهره خرس هرگاه بگیرند و نفع کند مصروعین را ۵ و مراره رق نیز نفع کند مصروعین را اگر ماکرون آن شان ادیزند و خوانیق و

کله یعنی خوره که در دهن اطفال حادث شود اما زهره بز کوهی نفع شبکوری کند هرگاه در چشم کشند و همچنین مراره آهو و بکنند توت و جرب را

و بثوری که در دهن محرودان بهم رسد هرگاه بر و مالند اما زهره خوک نفع کند گوشت را که قروح داشته باشد اگر در گوش چکانند و بحس قی قروح را

لدفع نزول الماء

و طلا کنند برابر وجب و حکه و ... از این اعراض باز دفع کند و محسن اگر میوه زیتون را ضماد کنند بر ابریه و سعفه شفا یابد اما خوف دارد زیتون را اگر با میوه آرد

مخلوط کنند و بر ناحیتی که مبروص شده باشد بگذارند برص را کم کند اما زیتون کبار که او را زیتون الماء گویند اگر بسوزانند و سحق کنند و بر سوختگی آتش بگذارند که بهر مفید و نفع کند

چرک داء الثعلب را اما زیتون مملوح اگر مضمضه کنند بوی حرارت دهان را برطرف کند دندانهای پوسیده [illegible] را و زیتون [illegible] تازه او [illegible]

ببندد و معده را قایم کند اما زیتون سیاه مایل بزرقی سریع الفساد است و معده را ضرر کند و چشم و سر را بد باشد و درد سر آرد و اگر [illegible] تا [illegible] شفا یابد [illegible]



که از آن و قلع [illegible] کنند اما زیتی که بگیرند از زیتون بری چون مضمضه کنند پاک کند

لهوات و دادور را و نفع کند دندانهای منتنه [illegible] کنند [illegible] را

و شوری که در آن پیدا شود و اگر گرم کنند لهواتی که سیلان [illegible]

سواد کنند نفع کند و سزاوار است که عمل کنند برسر

[illegible] و صاف کنند و فرو برند در زیت [illegible]

برند و بدان [illegible] کنند تا دیده شود سفید

صمغ شجره

زیتون حبشی [illegible] دارد و رنگ وی مایل [illegible] است

و کاه [illegible] قطعه‌های بزرگ باشد [illegible]

نبت این خاصه صمغ زیتون و فعل اوست و صاحب کتاب میگوید که اما زیتونی که [illegible] ها

از بستانی و بری [illegible] است تاریکی چشم و اما [illegible] چشم را اگر

کشند و محرک [illegible] باشد و محرک خون حیض باشد و سود دهد درد دندان را اگر در موضعی گذارند که میان تهی شده باشد و سیاه شده

و ادرار [illegible] و معده [illegible] و بچه مرده بیندازد و [illegible] را نافع باشد و زیتون حبشی را زیتون بری گویند والله اعلم بالصواب

بلوط قابض است البته جمیع اجزا او آنچه قشری که از پوست میوه او و اصل ثمره باطن او میگیرند بیشتر شیر دارد و سعده لون و باریک است



و این ثمره در میان پوست و ثمره در درون است

آنکه در روی بلوط

طبخ کرده باشند بخورد اسهال بند شود

و جراحت امعاء را سود دهد

و جهت اسهال حیوانات نفع کند

و گاه هست که حقنه کنند

و در فرزجه زنان در اصل سازند

منع کند سیلان حیض را و همچنین بلوط خود نیز اسهال کند و بول براند و درد سر آرد اگر بخورد و معده نفخ داشته باشد و مقاومت کند

یعنی دفع کند سموم حیوانات زهردار را اگر بخورند او را یا آنکه بلوط در روی بخته باشند و همچنین اشیاء درخت نفع کند کسی را که دم سگ خورده باشد

اگر با شیر گاو حل کنند و بخورند و اگر ورمهای گرم را از او ضماد کنند نافع باشد و اگر با پیه خوک مخلوط سازند با نمک در صلابت

گذارند صلابت و سختی نرم گرداند و قروح خبیثه

از بلوط نوعی دیگر است که او را طاش گویند

لوش ما بلوط

و این نوع قوی تر باشد از نوعی که او را دروس گویند و از شجره ابست الجبه بزبان یونانی فیقوس و فرموس گویند و این نوعهای درخت بلوط

و ثمرهای آن آنچه ذکر کرده ایم باشد آثار اشیاء درخت بلوطی که او را بزبان یونانی فرموس گویند هرگاه بکوبند تا بتوان ابدال آن

۱۱۳



ارخوب وی بمی انجه

...ب ... اورا و عظیم نفع تخمی را که احتقان ... شود

از خوردن ... و بعضی گمان است که گرمی ... فطرا خوانند

که ماء آن مطبوخ باشد دفع فرزگی ... کند

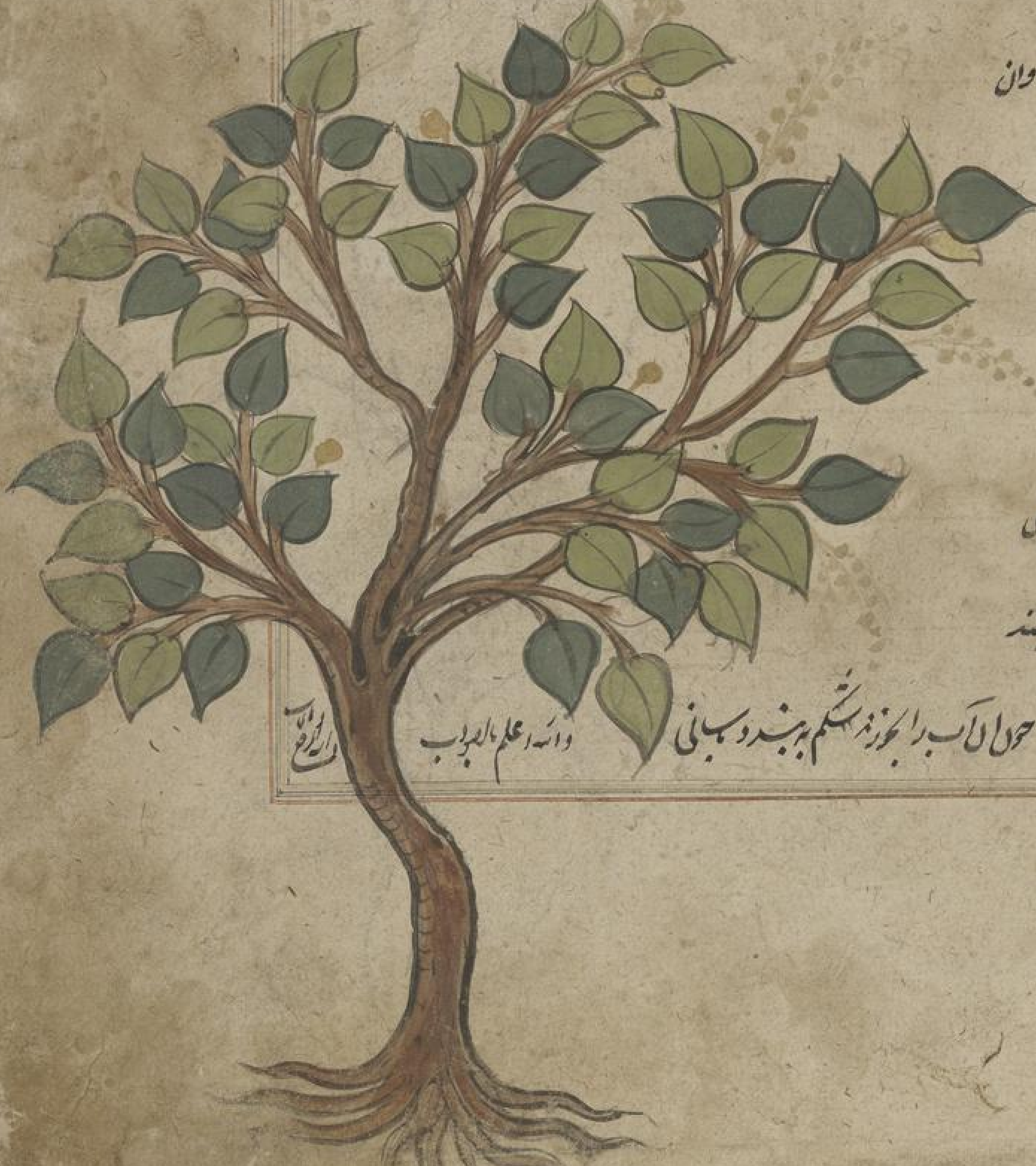
این درختی است که اورا ... گوینده و گمان آن است که درختی است

که ... سرو شل طلل و باقی ... و میوه او ... از میوه ... باشد و ... داشته باشد و شیرین باشد

و معنی معده باشد و شکم ببندد و آب که اورا ... مطبوخ سازند که در آب مطبوخ ...

از خوب وی اره کرده بشنند ... از دندانه اره جدا شده باشد ...

و در آب ... ان آب اورا چون ... نفع کند تخمی را



که ... تخمی ... داشته باشد و آن

در وقت ... شود که ... داخل ...

آدمی طبیعت باشد در وقت اطلاق

و همچنین اگر آن ... کنند که بجوف

... نیز نافع است و زنانی که حیض

... اگر ... در آن آب بنشینند

و ... حیض ... کند و اگر شکم ... باشد چون آن آب را بخورند شکم ببندد و ...

واﷲ اعلم بالصواب

...ـه شوکی خوانند و مشابهت برگ او برگ شوکه مقربه دارد این نزد فراخ نیان

داره کوچک مشابهت سیب دارد و تنه او هموارست و اندرون وی سه دانه دارد ولهذا نزد یونانی اسم

...ب سه دانه طبع منقبض است چون بخورند معده را قوت دهد و شکم ببندد و نوعی است

...رالطاکیه که او را بعض مردم مغلبس گویند

...سغطانیبل مرثالی گویند و درخت وی چون

درخت سیب باشد و برگ او

کوچکتر باشد و میوه او گرد و سپید باشد

تنه او و چون بخورند قابض باشد

و دیر هضم شود



درختی است بزرگ گفته چون درخت زیتون و درازتر

و چون نارسیده باشد میوه وی سبز باشد و چون پخته شود رنگ

ناصع باشد یا شمعی او سبز قابض باشد چون بخورند و ورع

معا را نافع باشد و لگاه را زند او را و عسل برای سوختگی که دارد

و شکم باز کند چون زیتون در طوبتی از برگ او آید

و این رطوبت غلیظ باشد چون مروارید طلا کنند شفا یابد



... از سرسام حادث شود و ضماد کنند

... ان عرق که در ماق حادث شود اگر در چشم

او ریزند نافع باشد و اگر بنی از دانه آس

سازند که بخیسانند و آب او را بچکانند

که ترش شود و بخورند منع خمار شراب کند

و هر نفعی که دانه آس دارد شکوفه او نیز دارد

و اگر زنان در وی نشینند انطلاع رحم و روز

یعنی بیرون آمدن مقعده و سیلان خون را نافع باشد

و ابریه جلا دهد و سعفه یعنی خشکی و شوره یعنی خراجی

که تر باشد نفع کند و منع کند ریختن موی ابرو و مژگان را

و مخلوط کنند و ... چون جغجه از برگ مورد مسازند دوائی که در وی برگ مورد طبخ کنند و ادویه تیز در کرده مجسس نفع کند مفاصل سست

شده را قوی گرداند و استخوانی که شکسته باشد نفع کند اگر بر آن نهند و بثرها را نفع کند و اگر در کوی که آب او روی می آید بگذارند نافع باشد و موی را سیاه کند و مجسس خلل

عصاره حب الاس اینست و اگر تخم کنند برگ مورد را و در آب گرم کنند و بر جراحتها تا زه بنهند نافع باشد و اگر ضماد کنند به موضعی را که ماده بر وی ریخته باشد ماده را

رفع کند و دراو نافع باشد و شکم ببندد و اگر مخلوط کنند با دیگر روغنی سوی با روغن گل سرخ و شراب تا ترا و درحی که از آنها گویند و ... ورمی گرمی که عارض است از اس الملیل

سرا معده باشد نفع کند و اگر خشک کنند و بکوبند و در بنور ... اطراف ... باکرده آنرا با شیند نافع باشد و بر تجوج و سیلان آنها که بسیار ترشح ... و عرق معده باشد یا سینه عرق آنرا کند

...باشد و اگر لبطا زند با موم مرهمی چون از موم کرده شده باشد خواه که نافع است و بر سوختگی گذارند نافع باشد

و درست آس را عصاره کرده کرده بند ها بهر عنوان که بر برگ تازه وی را آب باران بزند و بکوبند و بیفشارند و سزاوار است که استعمال کنند این عصاره

... باشد اما برگ مورد که خشک شده باشد قوت وی ضعیف است وابن یاسمین است و شاخهای وی مختلف می باشد

و قائم و باریک و درست سم چهارشاخهای او چون شاخهای مورد و این نوع لطیفتر از انواع مورد است اگر بکوبند و تر تنهای او را بطبخ داخل کنند درشتی زایل شود

و در سایه خشک سازند و در معجونات قوت او بیش از آس باشد و از دانه آس نیز و مخلوط کنند او را بعبیر و طی و فرزجها و فتیلها و امراض و ضمادات فالجه

استعمال کنند و در بیماریها که اصلاح بیضه کردن باشد

اما فرسیا هر گاه تازه او را بخورند طبیعت را ملایم کند و اگر خشک بخورند قابض باشد

اما صمغ وی نافع سرفه کهنه باشد و اگر با شراب ممزوج کنند رنگ را خوب گرداند

و دیده را روشنائی زیادت کند و قوت شهوت دهد

و نفع کند کسی را که درد سینه شده باشد و صورت این نوع

در اصل کتاب کشیده بودند و ما آن نیز داشت



خوردن تازه او معده را قوی کند و طبیعت براند

خوب است می گویند

و خشک او شکم ببندد و تقویت معده دهد

و بول براند خاصه درد دق

که در شیره انگور و دیگر اکافها ارند



27

نسخه ثانی

قویه را و مع لهه … دم را ثمر از منخرین او را کم کنند و سنگ کنند قروح … در مقعده و درنا عصاره اگر سحق کنند و خمیر کنند تبرید و قسیله زنجار ستیار

کنند خون و غیر این و قلع کند مالیلی اکه او را الماشیه گویند و موصوف است نقلیه در ابتدا رسد … و قلع کند جرار اگر مسحوق کنند با سرکه و رفت

و براده طلا کنند و واحتی که از … بر او کنند و حفره که در سر حادث شده باشد شخص کحل کنند با بیه او را و به خوک و کاه باشد کوبیده کنند ثور را

که از رطوبت باشد اگر با بورق طلا کنند بر سر و جهت ثقل که بر جانبهای دهن … نافع است اگر کحل کنند با عسل دفع … عصارهٔ برگ گوش را اگر

مخلوط سازند با نفت و اگر کحل کنند شراب شیرین و در گوش چکانند در درد گوش کنند و اگر … ورم کند بسبب ولادت یعنی … طین مختوم و روغن گل … کنند

رحم را … نمایند و طلا کنند … و در … قصبه آتش سازند در دو لبان که … تر کند و در ادویه که صلاحیت داشته باشد عصاره … را

واصل کنند سود دهد و نفع کند جراحتی را که خون رود کنند و اگر … که صحیح باشند علاج خون و … حادث شود و اگر با شراب بسیار خورند سم قاتل باشد

را دفع میکنند لیکن … پاک میکنند و در خرقه پاکیزه میگذارند بعد از آن چوبی … میکنند حقه چراغ میگذارند تا خوب شعله کشد بعد از آنکه نزدیک … برند که …

او را می پوشند تا خود خاموش شود در مدتی که از او کمتر نماند و جمعی دیگر … میکنند بعنوان که بر او دیگ میکنند در پوشش … می پوشند که میان آن سوراخ

داشته باشد تا بمیرد و دودی از او جدا کنیم در کلام … و بعضی دیگر … را در دیگی گلی که آتش نرم باشد و بعد از آن وضع میکنند جواب … و بعد از آن

در آتش میگذارند … مسکه شسته … میشود … که … دوانیه و بخار … شود و آثار او

اگر … آنچه مثقب شود و پوست لبان بهتر او است که صدف … داشته باشد و خوش بوی باشد و بسیار …

… و قوی و مشوش کند … معلوم شود … در آتش … و دود …

… وقت او … نفع … اگر … نماید و نفع کند … را که …

در چشمها حادث میشود دفع کند قروح عمش و بچه را و اگر بسوزانند نفع کند سوزش چشم و خاریدن چشم را و همچنین نفع کند این مرض را که

هرگاه بگویند لبان را که صحیح و سفید باشد و پاکیزه و فقرون متفتت شود قوة او ضعیفتر از لبان غیر منقوش باشد و بعضی از مردم چون خواهند غش کنند صمغ صنوبر را میکوبند

و با لبان مخلوط میسازند و بمحک وقت ر لبان را امتحان میکنند تا شناخته میشود چنانچه که گذشت باتش که بوی وی در آتش چون وقت ر لبان نیست   اما طریق کوفتن لبان

این است که بگیرند پاره پاره لبان را و این پارها را در کوزه گلی سفته بگیرند و دیگ بر سر بزنند و بر آتشی چون چراغ بر ازند تا در گیرد و چون آتش بان لبان رسید

در دیگی سفالی که آتش میپرید باشد و عمیق باشد یعنی اندرون آن دیگ بسیار گود باشد این لبان گرفته در کوره آتش زده را در آن گذارند و در پهلوی وی ابا و جام دو سنگ

بگذارند و بعد چهار انگشت بعنوانی که بر بیند که لبان اشتره است یا نه و شود در سوختن که دیگر بار های لبان در زیر سر پوشی می کند میان او سوراخی داشته باشد

و بر سر آن دیگ سفالی گذاشته باشند چون اول نزدیک شود که خاموش بگذارند تا وقتی که آب شود آن دوده در دیگ بر سر جمع شود همه از آن سر پوشی که از آن سر

بالای آن سر پوشی گذارند که آب خشک در آن کرده باشند که دودی از آن متقابله میشود و در سر پوش دوده جمع شود و اگر چیزی باقی مانده باشد از جمع لبان آن نیز داخل

رماد کنند اما قوت رجیع و دخان آن نافع است جهت ورم چشم و قروح چشم را بر طرف سازد و کودهای قروح را پر کند و گوشت بالاورد و سرطانی را بر طرف

کند و پاس عنوان رجیع لبان و رجیع مر و قلقطیا و اسطرک نیز بگیرند و نفع کند اینها نیز از اعراض مذکوره را و هر جمعی که خواهند رجیع مر نیز غمود شته

یک نوع است که او را فیطوس میگویند و این نوع از معروف است و نوع دیگر هست مخالف نوع اول

و هر دو نوع قابض است   و خوب است جهت شوری که در سر باشد از رطوبت هرگاه بخور کنند و بروی بنشینند و همچنین شوراگی که

روی آدمی بهم رسد نفع کند و جهت سوختگی با مرداسنگ بخور کنند و پاشید نفع کند و گویند لبان را و موم که گرفته ضم نمایند با روغن آس خشک سازد و تراخی را

که در اندام تر و رطوبت بهم رسد و اگر بخورند در شاهد بصوف عربیه منع کند قروح را اگر در بدن بهم رسیده شود و اگر زن جامه در زیر خود دود کند حیض و چشم را بر بیرون آرد

و اگر پوست صنوبر را بخوانند شکم ببندد و نفع تحلیل کند و اگر بخور کنند و ورق صنوبر را و بر صماغ از آن تحلیل برد و قروح را گذارد که صلب شود و بر طرف کند و اگر

بخور کنند و طبخ کنند بسرکه و واضه در آب گرم و دهان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و نفع بکند جهت جماعتی که گوشت حلق در آن است باشند علاج

هرکاه

الطلع مُقبّض و نافع است قروح متآکله را و استرخاء مفاصل را نافع باشد و انتفاخ انثیین را هر گاه که تحقیق کنند و مخلوط سازند بضماد
و در جبهها و بیع کنند نفث دم را و رفتن شکم را و معده ضعیفه و درد جگر را اگر بضمادات همه این امراض ضم نمایند و اگر در آتش مطبوخ کرده باشند
موی سیاه کند اگر سر را بدان بشویند و اگر عصب یعنی پی درد مند کرده باشد یا گرده یا مثانه یا اعضای باطنه الم داشته باشد نفع کند و شفا یابد رحم باطن
که مادها را سیلان بسیار داشته باشد منع آن کند و اگر کش اکثر نرند و با صمغ صنوبر و موم و بر حلقه گدازند محقق ببیت نور شفا یابد و همچنین طلع نیز قابض باشد مثل عاقر
او و اگر طبخ کنند و اکل اصلاح کننده چیزهای را که اکثر اصلاح کنند **شجرة الرمّان** جمیع انار صالح کیموس باشند و مقوی معده و اندک غذا
اما انار شیرین لذیذ معده را گرم کند و نافع باشد و کمی کرب داشته باشد او را خوب باشد اما انار ترش مصلح معده گرمست و بسیار باشد که بول براند
و لذیذ نباشد و قابض باشد اما انار دانه قوت وی میانه باشد و اگر دانه انار را که ترش باشد در آفتاب خشک کنند و بکوبند بر مطبوخ بپاشند یا با آن طبخ
کنند نافع الصبب مواد باشد در معده و شکم و اگر اقماع دانه انار شیرین و نصف دانه انار ترش در آب باران خیسانند و بیاشامند تی قاز اسود وهد و اگر در آن آب نشینند
زنان قروح معا و نزف خون را نفع کند و اگر شیره دانه انار را با عسل طبخ کنند درد دهن و دهانه را و مقعده را نافع باشد و بکنند گوشتی زیادتی که بر اطراف
ناخن حادث شود و آکله و بثور و درد گوش را نافع باشد و همچنین اگر در منخرین یعنی سوراخهای بینی کوفته باشند نافع باشد او را اما خاصیت آب انار ترش در او
از بر تر کند اما اقماع او یعنی گل او که او را گلنار گویند قابض است و مُنشّف یعنی خشک کننده و رادع یعنی مادها را منع و زجر کند و جراحات و دملهای تازه
را ببندد و فعلی که انار کند همان فعل از وی آید و اگر بآن مضمضه کنند اگر دندان سخت سست شده باشد قایم کند و دندانها را پاک کند و اگر با ضمادات مخلوط
کرده باشند زخمی که آب در وی بدید باشد موافق باشد و بعضی میگویند که اگر سه غنچه گلنار در اول فصل بخورند در آن سال درد چشم نکشند و از وی عصاره
سازند مثل عصاره و امیس و همچنین پوست انار را استعمال کنند همچنان که گلنار را استعمال کنند و آن نیز قابض باشد و اگر بپاشند مانند
دوائی که در او حب انار جوشیده باشند بکشد کرمی که او را کرم عراض میگویند و او را بیرون آرد و از الم او فارغ شود والله اعلم بالصواب

بالاوسطوس

واورا گلنار فارسی گویند واین شکوفه نار بیابانی
که نار او بزرگ نمی شود و حاجت است که بغیر از گل ثمری ندارد و انواع آن بسیار باشد
بعضی سرخ رنگ باشد و بعضی سفید رنگ باشد و بعضی زرد رنگ باشد
اقماع رمان



صورت گلنار فارسی

و گلنار فارسی در فعل چون یکدیگر باشند و از وی عصاره گیرند چون عصاره گلنار
بستانی که نار دهد که او را هوفاقسطیداس گویند و قوت او
چون قوت او قابض باشد و خاصه عصاره او چون
خاصه عصاره مس و اقماع رمان باشد
والله اعلم بالصواب



صورت درخت نار

۱۲ آس البستانی

بهتر استعمال او در منافع استعمالات
طیبه اما آنچه میوه او سیاه باشد منافع او بهتر باشد از آنچه سفید باشد
و آنچه کوهی باشد در فعل قوی تر باشد اما دانه مورد ضعیف تر باشد بسیار از درخت او اما قوت آس یعنی درخت مورد و دانه آس یعنی دانه مورد قابض است
و اگر استعمال کنند جهت نفث دم دانه آس را نافع باشد و همچنین کسی که از معده در شانه خود یابد او را نافع باشد و عصاره دانه مورد نیز این فعل کند و میوه را
قوت دهد و بول براند و نفع کند از گزیدن عنکبوت و از لسع عقارب اگر با شراب مثلث آشامند آنانی که در روی دانه مورد خوشانیده باشند بوی آن را کنند
و اگر مطبوخ کنند با آب باران نفع کند بثوری که حادث گردد در دستها و پایها و اگر بر روی ضماد کنند و همچنین اگر افقه ... در چشم ... کنند



میویزج این نباتی است لوبی شباهت برگ میم و در اطراف او فرو باشد و او را غصنی باشد
که بیرون آید راست و بسیار برگ مثنا صحا و میوه در درون او باشد سبز بهیئت نخود سه گوشه و درشت دانه
سبز فی یا سیاهی اما باطنش سفید و طعمش حریف چون نابرده دانه اش را حک کنند و با آب بیاشامند استفراغ بلغم بسیار کند
و از اوراست که هر که بیاشامد
راه رود و بپرهیزد دماغ الرئیس باشد
بسبب قوت او
که مبادا فواق
عارض شود
یا حلق او بورزد



و گاه باشد که نافع باشد چون تنها تحقی کنند یا با زرنیخ سرخ و روغن زیت و بر مو مالند جرب و کلف را و بیخ

شپش را و چون مضمضه کنند بلغم بسیار دفع کند و منع کند درد دندان را چون با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند

و منع کند مواد نازله بکثرت به بیخ دندان و قلاعی که در دهن حادث شود هر گاه با عسل بران بمالند و گاه مخلوط کنند با ادویه گرمه

خرکه

تاقسا این حشیش را بدین جهت آن خوانند که این در جزیره اوید که نام او تاقسوس خوانند و جمیع نبات او آنجه

یافت میشود شاخها او بسیار است و برگش چون برگ بادیان و شکوفه او چون شبت است و گل زردی دارد و تخم او

پهن باشد مشابه بتخم حلبه و کوچکتر و بیخ او سفید است و غلیظ پوست و تیز و از این بیخ شیری که برند در وقتی

که حوالی او را بکنند و پوستش را بشکافند و از او لبنی حاصل بر آید و جمع شود در آن گودی که طرحی کنده باشند در جنبه

روز دیگر بردارند و گاه بکوبند و عصاره از او بگیرند و در آفتاب بگذارند در آنیه سفال تا خشک شود



چون نیشتر طایر در نیوقت ... کند

معتدل از وی آن اسکور مسهل و منقی و گاه هست که عمل در ترتیب با جره راه هر گاه پاک کنند و هر گاه خواهند که خربق اسود را بگیرند
انجماعت پیش بیخی که او را افوللون نامند و لاسقلیقوس و این جالینوس از نماز آورند و بعد این از انجماعت است که کمان
ایشان این است که در کندن خربق اسود بر ایشان خطر باشد چو آنکه ایشان میترسند از موت هر گاه در وقت کندن وی اسود
ان حاضر ببینند و سزاوار آنست که بمهلت و ملامت واهسته آهسته این آکنند که بوی او موجب گرانی و ماینت که انجماعت
پیش از کندن سیر میخورند و شراب می آشامند که چون این فعل کنند ضرر بوی او بدیشان اندر نرسد و گاه هست که باطن او چون باطن ... ابیض
باشد **سلساحوا ابدهس الصغیر** نبتی است که فروع معدد الشری باشد و برگ چون حب العقیق باشد و بسیار نازک
و بر اطراف او شکوفه سرخی که [illegible] و میان او سفیدی باشد یعنی بر اعلای شکوفه او پاره سرخ باشد و پاره سفید که سفید بر دور سرخ باشد چون نرگس که میان او نازک
زرد است و بیرون او برگ سفید نازک و در درون آن سرخ سفید تخمی باشد چون تخم کنجد که جگر و فتح و ... نازک باشد **الخاصه**



چون نیم اسکوان با مار العسل بیند بخورند استفراغ بلغم و مره کند و چون ضماد بر ورمها کنند محلل باشد و ... ایمن و ... او در ... باشد

مولیلوس این یتوع است و انواع او هفت است یک نوع از آن را یتوع نر گویند و بیونانیه کاراقیس
و قومطیس و اموعر اریطس یعنی بادامی و موسوس نر گویند **و نوع دوم** از یتوع را یتوع ماده گویند و بیونانی مورسینطیس یعنی
جوزی گویند **و نوع سیوم** فارالوس و طیوس مالیوس گویند **نوع چهارم** از یتوع الیلیو ابلیوسقوفوس گویند **نوع پنجم**
فارلسس یعنی رمی گویند **نوع ششم** هندرودیس یعنی شجری **نوع هفتم** فلاطوفولوس یعنی برگ پهن گویند
اما نوع اول که او را ذکر کردند فر ذراعی باشد مایل بسرخی بر او شیر سفید چادی برگ او چون برگ زیتون باشد
و دراز و بیخ او غلیظ و حسبی و در اطراف او عقعی از ریحان باشد شبیه باذفر و بر آن لحائی باشد که در آن تعبیه باشد آمد که
و در آن تخمی باشد و در مواضع خشنه جبلیه اوید **الخاصه** اما خاصیت این نوع از یتوع استفراغ بلغم و مره نماید
ارطس با اسهال اشغل هرگاه در ابولوس از و با شراب ممزوج بخورند و اگر با ماء العسل بخورند هیجان قی کند و گاه هست که شیر
در وقت قطاف بگیرند که شاخهای او را جمع کنند و بیکبار ببرند و ظرفی در زیر آن گیرند تا در آن ریزد و بعضی با آرد کرسنه
کنند و حب سازند و بعضی مردم در وقتی که نزدیک خشک شدن او باشد از او بگیرند در هر حبی سه قطره یا چهار قطره و خشک سازند و نگاه دارند
و بعضی این را گویند در بادران و از و عصاره گیرند و خشک سازند و حب سازند و نگاه دارند و می باید در وقت شیر گرفتن یتوع در برابر باد نباشند
و دست نزدیک چشم و پیش از آنکه خواهند شیر از یتوع بگیرند بینی و بیه یا زیت و خمر بیالایند خصوص برای وجعه و گردن که
خشونت او در حلق اثر کند و سزاوار است که محلول شود بموم یا بعسل و حب سازند و به هر نوبتی که اراده استفراغ کنند بلع نمایند
اما ماهی که در او یتوع استقطار کرده باشند دو عدد یا سه عدد بخورند کافی است و چون این شیر را با زیت با سر مالند موی از سر
و چون بیرون آید موی نرم بیرون آید و چون بار حسنی کنند مورث صلع شود و گاه عمل کنند از و فتیله و در دندان کرم خورده که از هم

و حریف دیح نفع بکار نیاید و در بقاع خشنه بسیار طرّیب او یید و نفع نسع هوام باشد خواه خورند و خواه مالیدن ات ب

مطبوخ او بول براند و فسوخ رحم را محاسن و لحمه زیادتی را سود دهد و چون بیشتر تا شراب بیاشامند اگر کم بخورند ضرر او کمتر باشد و اگر تیز

پاک کند و کرم معده بکشد هرگاه با عسل و نمک بخورند خام و پخته هر دو خوب است و معده نمین را سود دهد و چون در عقب او ماهی بخورند و منفعت

بچه در شکم باشد و حیض براند هرگاه لیندرگ اورا فرزجه کنند و اگر بخور کنند برگ او را با بخورند هوام بگریزند و بخش چون بالا کنته

و ضماد کنند آثاری که در وجه باشد پاک کند و بخش کلف را از وجه بکند و لونی بهتر گرداند و نضارت وجه کسب کند و هرگاه ضماد کنند او را اگر



درد عرق النسا را زایل کند و اصلاح یابند چون ادویه معلله ترکیب زراکه ... طاهر جلد را سود دهد و چون عصاره او را در گوش

چکانند کرم که در گوش بهم رسیده باشد بکشد

اسمی است که اکثر مردم

منت ... کوچک است و رشن و مستدیر و برگهای

کوچک نازک دارد و شکوفه قرمزی رنگ مستدیر در

سنبلاخ روید اما قوت ... هرگاه بخورند با کشک عسل

فضلات بلغمیه براند و اسهال مطبوخ او با عسل انتصاب نفس را سود دهد و چون بیاشامند دافع ربو را نیکو باشد و کرم بیرون آرد و حیض

مشیمه و بچه مرده را براند و بول براند و چون با عسل مخلوط کنند مسهل نفث الدم باشد که در سینه محتبس شده باشد و ثفل فورا تحلیل دهد و چون

با سرکه ضماد کنند و علق الدم را منحل سازد و علق را بکشد و ثالیل و ثربه را بکند و عرق النسا را نافع باشد و چون با کشک جو سرکه ضماد کنند

و چون بخورند در اطعمه تاریکی چشم را ببرد و دلیل صحت و تاثیر موافق باشد   این نیز معروف است و در زمینها

که سنگلاخ و کم خاک باشد بروید و چون خاک باشد اما کوچکتر و نازکتر و سنبلها داشته باشد و شکوفه که در او زردی باشد و قوت او چون قوت خاک باشد

و استعمال او چون استعمال او باشد و استعمالات او احمال را نیز موافق است و صغیر مزروع نیز باشد و از ان جهت خوردن موافق تر است که حرارت او کمتر است



ار   این تام است در باغها بکارند و بوی او چون بوی خرزهره خوش باشد و بخورند در قولنس معنی او تام باشد که تیر و ... باشد ... اراده ...

در زمین ... شود و از او ساقی بلند شود در ... بدانند ... و شاخ برگ او چون فوسح جبلی باشد و ان سفید رنگ باشد و برگ ... باشد خاردار و نام ...

نیز باشد که او را فروح گویند و بسیار بلند شود مرکندی ... غصون دقیقه باشد و برگش ... باشد و طعم او ... داشته باشد و خوشبوی ...

آنچه در صحرای روید قوی تر باشد در فصل ربیع و بسیار منافع باشد در امور طبیه ... و ... باشد و منافع ... در ... او را ... بخورند

برکشن برک لبلاب اکبر که او را فیوس گویند اما کوچکتر و درازتر است و این درختی بزرگ است و شاخهای

وی دراز است مقدار دو ذراع و بر سر شاخهای وی چون سدس است و دانه وی سیاه و درهم ریخته و مانند غلی دارد چون گندم

و این بسیار حدت داشته باشد و به زرگونی باشد خوشبوی تا آنکه در ماه ایلیا باشد و مالیره تا شنا تاریخ وی و در قوه وی مشابه تشبیل دارد و در او

چون شقیقه نباشد و بهن باشد و در درون وی تخم باشد مدح و غرض بحجم و خوشبوی قوت وی چون قوت اقوال باشد بر روید در تقاع و اما ایساولوس

در بلاد قوقولو قو مینوس باشد برکشن برک شوکران ماند بلکه بهتر و غلیظ تر و ساق او بزرگتر از آن است که در ماه ایلیا باشد و مشابه تشبیل دارد

بهن باشد و در سر وی چون شقیقه باشد و تخم در وی بحجم و مدح و بسیار سی قوت وی چون قوت اول باشد در تقاع و درست که آن بسیار رویده و در کیهان

و در کوه اندی نیز باشد



معنی به روم او را ایساولوس گویند

[illegible] بسیار رویده که آن کوه

ایاوس گویند و این علف صغیر است

در خلقت نرم است و بر مدار تخمی

گرد شده در رقه و رودوقه و تخم

رحدت است و خوش بو است

و منخور ند و برا حب عسر البول و حیض زنان و چون عصاره تخم و غصون ... ازراه ... گرده و ... دفع ... آن



علفی است که تخم بسیاری دارد و در بلاد سوریا می باشد تخم وی به تخم کرفس ماند اما اندکی درازتر و رنگ تخمش سیاه باشد

و حاد امراض سپرز و عسر البول و تقطیر خون حیض را نافع باشد و اهل اطبا و اهل بصره این استعمال کنند بانکه در طبخ نمایند و بلاد تا سرد شود





و قوت باه دهد کند [illegible] ازرم اندر شیر زن کند [illegible] سمعی [illegible] بند و در فع [illegible] کنند و [illegible] هوام ودلع و عرق اند و بول براند و حیض [illegible] و درد کند و مجسن و [illegible] مند و تق

وجع [illegible] ازمقر [illegible] حفانند

ودر محاسن کنند و موافق باشد و بعضی از مردم حسه اسپ بری انرا کویند والحه قیاد دو قیاو غلط حرحه است بونانیه



وتعله حومل مرویه
ارکسی سح حمه شاخ
وبرکی دراز دارد وکل
نقشی دارد وشکوفه وی سفید باشد

ودر سروی دایره باشد اعظم از دایره که در سداب باشد تبتانی واوملس ابتیر از اهرمن نوع میعه ودر دایرهای وی تخمی باشد مایل بسرخی کوشه وتلخ باشد واطبا
مسمی شود بحرکو اورا استعمال کنند در سیاری وتاریکی چشم نافع باشد چون با عسل وشراب بپختی کنند وزهره مرغ خانگی وزعفران وعصاره رازیانج وبعضی مردم اورا
ارمالا کویند ونقل کرده اند بعربی حومل اما اهل قیاد قیاموکو کویند چون شح دی سیاهیست وشکوفه اش سفید ومیروید در زوایای مدره ودر تلاع

کرم حضیه



برش چون برک سمل است وبرادوی منقش شود



وشکوفه وی چون شکوفه خیری و در رنگ چون شیر باشد ملا کوچک چون شکوفه بنفشه اما شاخ وی سپید باشد و مقدار بلندی وی یک وجب و یک ذرع
باشد و در سر شاخ وی غنچه باشد چون سیر پیاز و بیخ وی چون پیاز باشد و تنک است جهت فتح زخم هر گاه بسایند با روغن
خوش بوی و فرزجه کنند این درخت کاوشیر است که
صمغی که او را کاوشیر گویند از وی جمع شود در بلاد روم بسیار میروید
و در غیران نیز میروید و بسیار
کثیر اهل انکه شیر از وی گیرند
و برگ درخت او چون برگ درخت انجیر بزرگ باشد و درشت و [illegible] باشد و بیخ قسم منشعب شود و ساق داشته باشد نازک
چون خشک شود درختی که باد بر او اثر کند باشد بلکه اعظم است بسیار و بلند شود و بروی زغبی
و سفید و برگی گرد داشته باشد کوچک و بزرگ شعبه باشد چون شبت و شکوفه وی سپید باشد
و تخمی داشته باشد خوشبوی و نورانی و تند و ریشه بسیار داشته باشد از ده واحده متفرع شود سفید بوی باکی داشته باشد
و مغزش غلیظ باشد و پوست وی تلخ باشد و در بلاد ضبط میروییده باشد و در [illegible] شیر از بیخ وی گیرند در اول [illegible]
چون بشکافند پس بیرون آید از وی شیری اسطی و چون [illegible] گردد زعفرانی شود و [illegible]
را بکنند و وی را بشکافند شیر از وی روان شود و در آن گود جمع شود و [illegible] چون منجمد شود بردارند و [illegible]
در تحت وی اندازند و نشتر زنند تا شیر جمع شود و بهترین کاوشیر آن است که سفید باشد و کشیده و منجمع باشد و [illegible] باشد و طعم وی تیز باشد
و خوشبوی باشد اما موافق از موه [illegible] که [illegible] تلخ [illegible] و غلیظ و [illegible]



ونقل کرده اند نوعی سیمی که بری است منوط الصفر نوعی بسیار خورد است دوای مخدر است از اقسام مخدر است و مبالغات

جمیع انواع خشخاش مبرد است جمیع اجزاء او و آبی که در وی خشخاش جوشیده باشد چون بر سر بریزند

خواب آورد و صداع حار را ساکن گرداند و جهت غوره خشخاش که کوکنار گویند با تخم خشخاش خشک چون ضماد کنند بر ورمهای

نافع باشد و ثمرات تحلیل برد و سزاوار است که برگ خشخاش را با نان بکوبند و حل کنند و قرص زنند و خشک نموده نگاه دارند

و اگر گران خشخاش را با آب بجوشانند تا آب منتصف آید و عسل بعد از آن اضافه نمایند و بقوام آرند و دوا ساخته جهت سعال

و ماده منحدره در سینه و درد شکم با اسهال وقت خفتن زیاده باشد اگر عصاره لحیة التیس و اقاقیا اضافه کنند اما

تخم خشخاش سیاه سبک است حب او با شراب بلع نموده بخورند جهت مواد منصبه بطن و رفتن حیض و اگر ...

ضماد کنند خواب آورد و عرق ببرد اما پوست خشخاش سیاه تبرید او عظیم باشد و خشک کند و صداع را که ...

بدرستی که چون نباتی از آن بسیار خورد موجب نسیان شود و چون با روغن گل سرخ بهم مالند درد سر را
سود دهد و چون با زعفران و روغن بادام و صبر در گوش چکانند درد گوش را بنشاند و چون با زرده بیضه
و آرد زعفران بر پشت چشم ضماد کنند نافع باشد و بر ماشرا دستور چون با سرکه مخلوط کنند نافع باشد والم نقرس
ساکن کند و چون ثمر دختران زعفران را طلا کنند و اگر شیاف در مقعد کنند خواب آورد و اقسام خشخاش
آن است که لونش صاف باشد و بوی سبک کند و تلخ باشد و در آب زود حل شود و درشت باشد
و در آفتاب آب شود و چون بر آتش دارند چون چراغ در گیرد و چون خاموش شود بوی او باقی و گاه مغشوش کنند
با مامیثا و صمغ و عصاره خس بری و لیکن تمیز کرده باید آنچه با مامیثا داشته باشد در آن رنگ زعفران دهد و اگر صمغ
داشته باشد یا خس بری بوی او کم باشد و درشت باشد و گاه بر دو قوه گذاشته صرف کنند جهت اکتحال و دیاکوریدس
گوید که برگ و کاکوکنار چون با روغن زیتون بهم خشکریشه ضماد کنند خشکریشه را بکنند و در چشم چون پایین کشند قروح
چشم آشیه را نافع باشد و بعضی غلط کرده اند و گفته اند مامیثا اروی است چه نه برگ مرو نزدیک بیکدیگر اند
این نوع را ایر تیلی گویند و یک ساق دارد و بلندی گز شبر و برگش کوچک باشد و بر اطراف او میوه
سفید باشد و جمیع اجزاء او سفید باشد و در تابستان حاصل شود و خشک شود خاصیتش آن است که چون با
ماء العسل خورند قی آورد و دانه مصروعین را قی دارد و دیاکوریدس گوید که واجب است که از آن خشخاش که افیون
گویند اجتناب کنند که قاتل است و نافع نیست و سحر معلوم شده است اما فواید بسیار دارد غیر از خوردن
و کیفیت گرفتن افیون و لبن خشخاش را مرو عنوان نقل کرده صاحب کتاب که بعد از این ترجمه شود والله اعلم

وضماد کنند و درد سر از ان نوع باشد و برگ که در روغن تمام پخته باشند هر گاه بر سر طلا کنند او سر درد سر را بر طرف کند چون با روغن گل

سرخ ممزوج کرده باشند خصوص هر گاه دماغ را الم عرس باو فرانیطس یا خمار باشد این علل را زایل کنند و گاه است که نفع کنند جهت خون چون

چهار درم از وی با سرکه بیاشامند







این امرزنجوش گویند بهترین است که در فوریوس و قروس باشد اما مصری را اهل مصر فوریقوس

گویند و اهل سقلیا امهرافون گویند و این علف تخم ورست بسیار فروع و برگهای او چون منتشر بر زمین پهن شود و برش مایل به دور

باشد و کوچک مشابهت به فوتنج کوهی داشته باشد و خوشبوی باشد و مسخن است قابل نگاهداشتن باشد و آبی که در ان جوشیده باشد

نافع باشد مستسقی را چون ابتدای استسقا باشد و نفع کند عسر البول و امغاص را و چون برگ او را خشک کنند و بکوبند و با عسل ممزوج کنند و بر

طلا کنند کلف را از رو بردارد و آثار سیاهی از وی ببرد و اگر بخورد بگیرند زنان حیض براند و هر گاه ضماد کنند بر گزیدگی

کژدم بسیار نفع کند چون مخلوط باشد به زیت و سرکه و نفع کند جهت التواء چون مخلوط کنند با موم حل شده بر دهن زیتون

و از منافع آنست که چون مخلوط کنند بقیروطی بهق را زایل کند و چون ضماد کنند ورم چشم بارد و ورم را تحلیل برد و مخلوط کنند در روغنهای
که محلل تعبهای باشد و در مرهمهای مُنضجه



اکلیل الملک ... است بهترین آنست که مروی باشد از زمینهای الطیعی و بعوربعس و کلعدول و این
زعفرانی رنگ باشد و خوش بوی و در بسیاری از مواضع روییده باشد و شباهت بحلبه داشته باشد و کم بوی باشد متقبض و
مُلیّن ورمهای گرم باشد خصوص ورم چشم و اگر با شراب شیرین بپزند و ارحام و مقعده را بدان ضماد کنند ورمهای گرم مواضع مذکوره را
تحلیل برد خصوصا هرگاه اضافت کنند زرده تخم مرغ مُطجن یا آرد حلبه یا تخم کتان یا غبار آسیا یا خشخاش یا هندبا و ذبلات مقلیه
از تری را برطرف کند و هرگاه قریب العهد تنها ضماد کنند با آب ... رفع کند و شور رطبه را که د بهر جا که واقع گردد با گل ... و
یا بمخض ... تحلیل ... یا تازه معده را نافع باشد و اگر ضماد کنند ... و اگر در گوش چکانند درد را زایل کند و ... که چون ... ضماد کنند ... باشد

وحب و ... کنند واورا پوستی باشد سیاه و باطن وی مایل بزردی باشد یا بسفیدی و در زمینهای سنگلاخ و زوایای مدره روید

بیخ و برگ و علف و تخمش همه کار باشند و چون برگ او را ضماد کنند و بخورند شکم ببندد و چون بیخ را بیاشامند لسع هوام را نافع باشد

و در ... و انتصاب نفس و عسر البول را سود دهد و چون ضماد کنند سل حرارت و اورام و صلابات تحلیل کند و چون بوبست کنند و در فرج زنان

گذارند بچه بیندازد و تخم وی نافع بود ... گرده باشد ... و حیض و علق ... براند و چون با شراب بخورند ... معده ... نافع ... شده

است و ریشه ... بیاشامند و مستسقی را نافع باشد خصوص استسقاء لحمی والله اعلم بالصواب



زرع الابل یعنی خار شتر ساق وی چون ساق رازیانج باشد یا درخت ... دارد و برگش ... ببالا دراز

حب ... و درم ... باشد و اکثر در ... باشد و ساق وی شاخ بسیار ... باشد و بلند شود ... باشد و تخمش ...

و تخمش ... باشد و سفید ... بخورند ... شاخ وی را ... علف ... جهت ... نافع ...



را زیانکار است و بادیان نیز گویند خاصیت او را چون بکوبند و بر ورم نهند
و تحلیل کند و تخم او را هرگاه که بخیسانند مانند گلاب و آنکه در وی علتی دهان
جوشیده باشد گرده و مثانه را سود دهد و بول براند و باد را بشکند هوام
را سود دهد و حیض براند و الکاکس طبیعت را نافع باشد
و سوزش معده را در تب نافع است هرگاه با آب حنک مانند
بیخ بادیان را چون بکوبند و با عسل مخلوط کنند و ضماد کنند بر عضو که
شقاق باشد و اگر بیخ و برگ و شاخ وی را بکوبند و عصاره وی را بگیرند
و در آفتاب بگذارند تا خشک شود چون مرهم بچشم کشند نافع باشد





حاما ذفنی یعنی مردم او را اسکندریه گویند و این حشیشی است که بلندی ساق او یک ذرع باشد راست و بارک
و نرم برگش چون برگ غار اما ملاست و نعومت این بیشتر از برگ غار باشد و سبزتر و میوه او مدور و سرخ و بر برگ چسبیده باشد
چون برگ او را بکوبند و بر سر ضماد کنند درد سر را منع کند و التهاب معده و مغص را نافع باشد و حیض براند چون با شراب بیاشامند
و چون فرزجه سازند بول براند



خربق ابیض برگ او برگ کشنده ماند یا چغندر صحرائی بر زمین پهن شود بسیار با میل سرخی و ساق او دراز و میان تهی و از یک جا رست ... شود
رسیده بهی باشد و چون خشک شود پوست از جدا نماید و بیخ بزرگ باریک از یک بیخ خیز بیخ برآید و به یکدیگر چسبیده بر او
و در کوهستان روید و میان بیخ او را در وقت درآوردن بکنند بهترین خربق ابیض آنست که ... او معتدل باشد
و ... مجسم ... مشابه ... باشد و چون بشکنند از او ... بیرون آید و باطن او ... باشد و چون بچشند
زبان را ... کند و حدت ... خناق ... و آنچه بدین صفات باشد بهترین این جنس است چنانچه در انطیغورا باشد و آنچه از غلاطیا
و غالیا ... و لیکن سفیدی او ... و بسیار ... خناق باشد و فضلات غلیظ بقی دفع کنند و داخل
بر ... کنند و در چشم کشند خیالات را ببرد و حیض براند و بچه بیندازد هرگاه فرزجه کنند و عطسه آورد
و چون با عسل محلول کنند قاتل موش باشد و چون بخورند با گوشت ... و تنها ... از غذا بخورند خواه با

با سیا موهیس و عصاره مامیثا و سمّی و خواه با ماء العسل و خواه با کامه و عدس و گاه هست که داخل خمیر کنند

و نان بپزند و سزاوار است که کسی بخورد وقت چنین او را داننده مذکور شد و بداند تدبیر خوردن او را چه مذکور شد

و بگویم کیفیت خوردن او را تمام و کمال و این را مالیدوس تتبع کرده است که اگر از تنقیح

که او را واقع شود و مضطر شود در تعلیم صناعت علم طب فعلی تواند کرد که جلب صحت



تواند نمود و علامت مطارات نباید و نافع باشد پس بعضی مردم را بدهند از این

خربق ابیض با بسیاری از ... یا از عصاره و بعد از آن اندک غذائی بخورد

و همچنین جهت منع خناق بخورند و گاهی که جسد ضعیف شده باشد از اسهال او را از این

و صمغ بخورند از آن احتراق نکنند بلکه بمیانه رود و اختناق و بخورند و گاه هست که فتیلها سازند و در مقعده کنند

قی آورد   اس الطیور و را خربق گویند چون دردهای منقطع با خربق ابیض استعمال

کنند در کشش با برگ سداب باشد و شکوفه او سفید باشد و بیخ او نازک

باشد و تخم او چون گنجد

و او تیز و تلخ مزه و طعم او حلق

او سوزاند و درد حرارت آن نشستی

مقدار او و بخورند و با خبق ماء العسل

بخورند که منتشر از رخاوت باشد



نوع چهارم الیوسقوبوس یعنی ناظر در آفتاب برگش چون برگ ترمس باشد اما تنگ تر و مدورتر و از بیخ او چند ساق بیرون
آید مقدار شبری پنج عدد یا شش عدد سرخ رنگ و بر اطراف ساق بسیار سپید و شکوفه او چون شبث باشد و میوه او مانند گشنیز خشک باشد
و شکوفه او هم آید در آفتاب و لهذا ناظر الشمس گویند در خرابه و حوالی شهر و نزدیک دیوارها روید و این نوع چون نابتی الواقع است



نوع پنجم کپارسیاس گویند بلندی ساق او یک شبر باشد مایل بحمره برگش چون برگ صنوبر باشد اما باریکتر و لهذا او را این نام
و این بزر دارد
و چون ماتقدم است



نوع ششم یتوع صحرایی و دیگر او را الحرما گویند این غلیظ الاعلی باشد و کبیر العقص و برا[ز] او شیر و ساق سرخ و برگ او چون برگ مورد باشد
چون یتوعی که او را کارماس گویند و نگاه داشتن و فعل او نیز چون فعل باقی انواع باشد



نوع هفتم از یتوع که عریض الورق گویند یعنی پهن برگ برگش چون برگ بوصیر و برگ وسیع و شیر او ستوع فضلات
مائیه باشد از شکم و براب ریزه های ... باشد و این نوع فعلش چون بقیه انواع باشد والله یعلم الصواب و الیه المرجع والمآب





علفی است صاحب ساق و برگ

چون دو قطعه بری و بادیان و شقیقه دارد چون سست مدور

وسیخ او غلیظ است چون بیخ گزرات و درازتر و در طعم او

لذعی شیرینی باشد و احداث بلغم کند و چون با سرکه او

مضمضه کنند درد دندان را برطرف کند و چون بخایند بلغم

براید و چون او را بعسل سرشته و بر بدن مالند عرق آورد

و نافض مرمر را سود دهد و احشائی که سرد شده و سست شده باشد

سود دهد

این درخت لبلاب است و سه نوع میباشد دو نوع آن میوه بار گیرد و نوع سیوم را نمی کویند و برگ لبلاب چنین

برگ بادیان باشد لکن بهتر و غلیظتر در حجم و بر زمین فرش شود در مرور زمان و خوش بوی و ساق وی بمقدار یک ذرع بلند شود یا بیشتر و در سر وی

شاخها بسیار باشد مظال و در او تخمها باشد سفید چون کاکنج و از وی کوچکتر و سرخ رنگ و در وی وقتی باشد یعنی چون مضغ کنند زبان و دهن را بسوزش گیرد

و بوی وی چون بوی فلفل باشد و چون بخایند زبان را درشت کند و بیخ وی سفید باشد و از بوی لبان آید اما نوع دیگر در جمیع صفات چون نوع

اول باشد و تخم وی پهن باشد و سیاه چون کاکنج و صاحب رایحه باشد و در طعم حدت داشته باشد و پوست بیخ او سیاه باشد و مغز سفید

اما نوع سیوم که تخم ندارد این نوع نیز چون نوع دوم است اما از وی شاخها بلند نمی شود و شکوفه نمیکند و تخم ندارد و علف لبلاب میروید

در زمین سنگلاخ درشت اما جمیع اجزا لبلاب هرگاه بخور کنند و ضماد کنند او نضج مواد کند و بر گرداند و ورم متعدد را ساکن گرداند

و زهدان بارزه را به تحلیل برد و خنازیر و دبیلات صلبه را نضج دهد و بیخ درخت لبلاب را چون بکوبند و بعسل ممزوج کنند و قروح را زایل کند و چون با شراب اموش از میان ببرد

و نفع کند نهش هوام را و حیض و بول براند و جراحات اورا اگر با عسل ضماد کنند به تحلیل برد و عصاره او چشم را روشن کند چون با عسل در چشم کشند و اگر بسیار بخورند اورا بخور بود صداع

نافع باشد و امراض کهنه در سینه را و یرقان را اسود و هرچون با فلفل و شراب بیاشامند و چون در زیت اداف کنند در گوش عرق آرد و درد گوش ساکن کند



نافع باشد نوتس اگر چون با آرد شیلم بکوبند و ضماد کنند و بهتر از این تخم بکوبند و ترکیه کنند و در تریاک علاج ساختن تخم کنند که او را فاکر گویند حکمت آنکه وی با او خوب

کند قصبه ریه را و فرسطوس میگوید که در جای آسمانی مرغ دید و این معروف معا قول است و نوعی از بن است که رودی چون کاه موی بر شته و بیخ کوچکی دارد و گل کرده



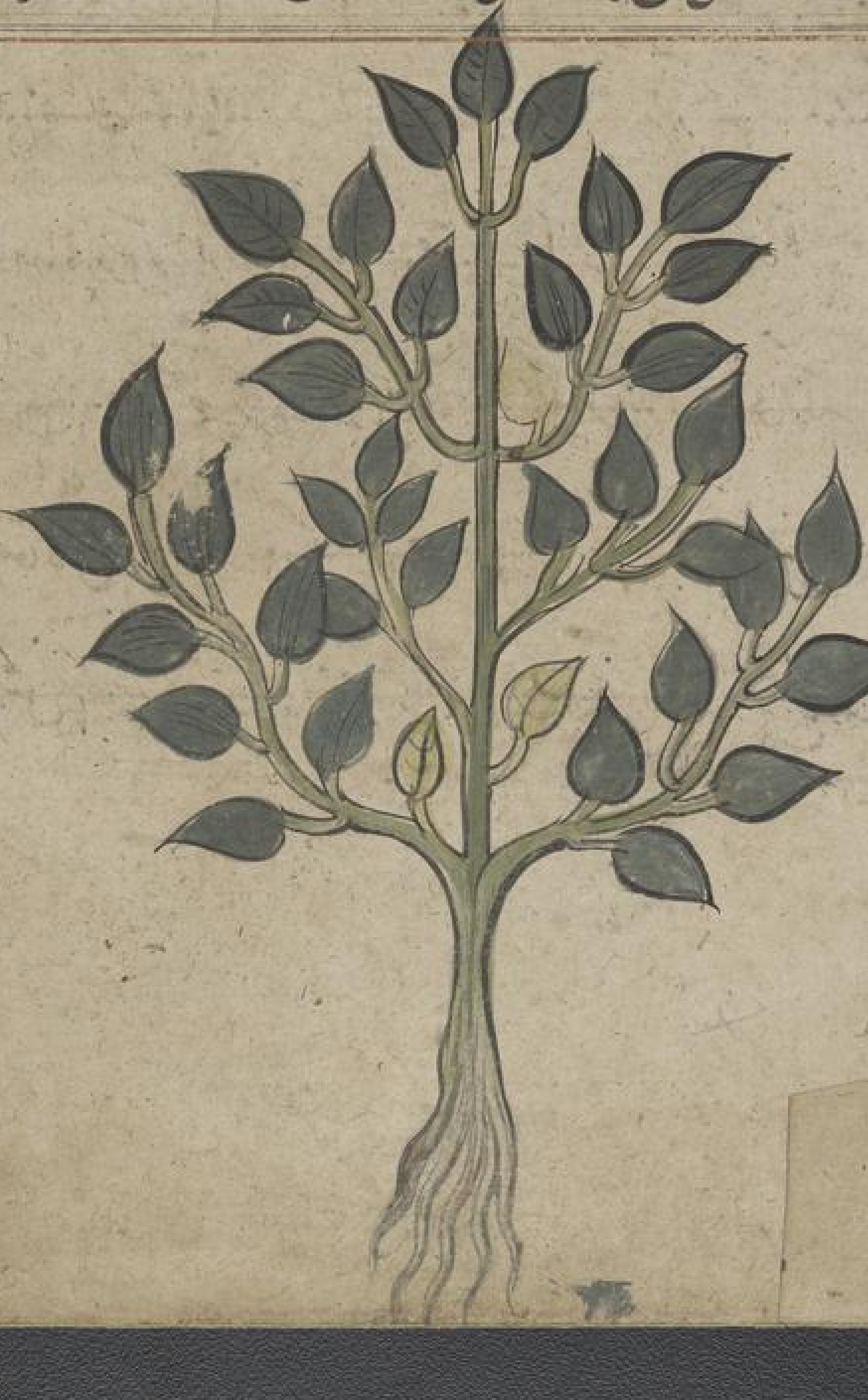
بعضی را گمان آنست که این تودری است و بعضی گویند گاوزبان است و این نبتی است نازک و درشت و سبک و میان خالی و یک ساق دارد

و برگ او مدور است و بر جانب برگ ساریجی دارد و میوه چون دبق سنبله در وی تخم زیبنی و می روید در زمینهای سخت و درشت و سنگلاخ و چون بخورند از آن که

این نبت در وی طلخ شده باشد قواتی که از برودت حادث شده باشد با تب نفع کند و از این جهت است که چون بجدازه وقت از جهت او تا تخم

او باید و گاه باشد اسمرص را دفع باشد و اگر بحق کنند با عسل ممزوج کنند آثار عدسیه و ضلال را زایل کند و گفته اند که چون نمند و مخلوط کنند عالکوی





سگ کلب گزیده خلاصی یابد و اگر در خانه بیاویزند کیکها از وی بگریزند و جمیع حشرات را و اگر در خرقه سرخ ببندند و بر گردن آبستن بندند از کوفت

خلاصی یابد درختی است که او را شاخ بسیار باشد کوچک مقدار و درهم پیچیده بود و برگهای او برگ چون برگ سداب

و پیچهای برگ داشته باشند نازک و خوشبوی و شکوفه زرد او زرد و تخم دارد و در کوه روید و بیخ او را چون با شراب بخورند اسهال و نفس هوام را مفید باشد

و چون ضماد کنند برگ او را بر قروح لیستانی و رحم خلاصی یابد



بعضی مردم قرطم بری گویند و این خاریست حسن مانند قرطم و نیتر و برگ او بر سر ساق او باشد و ثمر ساق او خالی

باشد از برگ و زنان او را استعمال کنند و مقعد داشته باشد در سر ساق چهار خار او شکوفه زرد داشته باشد و بیخ او

نازک باشد و بیخ کار نیاید اما گل و برگ و میوه او را چون کوفته کنند و با فلفل و شراب بخورند نیش عقرب را نافع باشد

و اگر بر دست بالند تب او را چون عقرب گزیده تا باکی درد کند و چون از دست بیندازند باز درد اعاده کند والله اعلم

و چشم را روشنی میفزاید و از بهر آنست که میگویند از وی عصاره این فعل و چون تخم رازیانه که بادیان باشد با برگ خشخاش و بیخ او را

در اول بهار نشوه باشد و عصاره او را بگیرند و این فعل کند و دیگر آنکه از بیخ وی صمغی بیرون آید چون صمغ و هرگاه که نشتر زنند اول تابع در بیخ وی که ساق از وی بر آید

و شکوفه او بیرون آمده باشد و بریده شود مانند شیر آبی از وی بیرون آید و وی را بگیرند و در چشم کشند جهت حدت چشم تیزتر اثر کند



این رازیانه بستانیست و تخم وی چون تخم فالمار باشد و بیخ وی خوشبوی باشد چون ... ماند قطار بو لکرانا ...

و چون بکوبند و بر کرم زنند حیض براند و تخم و بیخ وی شکم ببندد و لسع هوام را نافع باشد و سنگ مثانه بریزد و از یرقان خلاصی باشد

و چون آبی که در وی برگ بادیان پخته باشند بیاشامند شیر در پستان بیفزاید و از نفس ... شود و پیدا میشود بادیان بری عراقی نوع

برگ وی کوچکتر و نازکتر ... و تخم وی مدور چون گشنیز و حریف الطعم و ... و مسخن قوت این نوع نیز قوت نوع اول است الا که ضعیفتر است





سه نوع است یکی را افریطیقی گویند برگ او
حوالی برگهای بابونه باشد و گل او حلقه وار گسترده و ساق وی بلند شود
یکشبر و بر سر وی شقیقه باشد چون شقیقه کشنیز و شکوفه
سفید کند و تخم وی سفید باشد و بوی لطیف و چون بکاهند
از وی بوی خوش آید و ملطف است و قوی ملطف اکثر باشد و در زمین
سنگلاخ میروییده باشد که آفتاب بسیار بیند اما نوع دوم
نبات است که بر قیس رومی دانسته باشد و خوشبوی تر و با طراوت تر در طعم و تیز او قریطی است اما نوع سیم انست که گیاهش چون سیر گرزه
ماند و شکوفه سفید دارد و تخم وی چون شبت و فرع او چون کبر و تخم وی طولانی است. چون لوبیا است تخم جمیع انواع مسخن است
و بجه سده ازو و حمل تجفف و بول براند و احتباس و سعال قدیم
و نفع کند لسع زنبار را چون با شراب بخورند و تحلیل کند
و سحج وی علاج کنند و ضماد کنند بر او
اما دو نوع دیگر تخمست از منها مستعمل است یعنی بیخ
و برگ و غیر آن استعمال نکنند اما قریطیقی را بیخ نیز استعمال کنند
و گاه هست که خلاصی دهد از لسع هوام چون با شراب
بخورند یعنی بیخ وی را والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



زا نافع باشد وبعض اللسان کند وکاه ست که مخلوط کنند در حقنه که اصحاب عرق النسا را بدان حقنه کنند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



این نبتی است به کاذریون که انوا را نیست چون برگ نخود دوای مروید بسیار در فلسطین ونک جهانیطس اورا فقیس برگ گویند

هرگاه دیابیطس مند تازه اورا با برگ یا خشک اورا طبخ کنند واب اورا بخورند بیرابکدارد وازا دو واز الجبر خشک بسیر جهاد کنند وبار کرحا دنند اخر

برلسع هوام



کاذریون گویند وطهو دوس بواسطه مت نجی که دارد نبت او در زمینها درشت سنگلاخ وا درخت برگ نیست

بلندی او بمقدار یک شبر باشد و برگ او نیز کوچک است و شکلش ببلوط میماند در انتشاق و انبساط و تلخ مزه باشد و شکوفه او کوچک و زردی اللون و سر او ازرق است

که بکوبند این نبات را وقتی که تخم آورده باشد پس قوت او در وقتی که تازه باشد و اگر خشک شده باشد قوت نشود و بخورند نافع باشد درد سر و الوز و السعال و علت تنگی

سینه باشد و ازاله عسر البول کند و ابتدای استسقا را نافع باشد و حیض براند و بچه بیندازد و سپرز را بگدازد و چون بسرکه ممزوج کنند و چون شراب بخورند لسع

هوام را نافع باشد و گفته اند که چون ضماد کنند نفع کند و اگر ممکن باشد که او را بسیار کنند و طبخ کنند بعد از آنکه نعیم بکنند و قروح عتیقه را برطرف کند

حولها عسل عمل کند و ظلمت بصر را جلا کند چون با زیت در چشم کشند و اگر در زیت اذابه کنند و حول و عمش سر میل الند کحل کند والله اعلم بالصواب



اما کوهی او برگش بیش از بستانی باشد از بستانی و موه دی تلخ باشد و جبلی او تلختر باشد از بستانی و هر دو نوع را چون شراب بخورند لسع هوام را نافع

باشد خصوص هوامی که زهردار باشد و خصوص هوامی که در دریا باشد و همچنین عمل کند چون بر وی ضماد کنند والله اعلم بالصواب

یا جلاب بخورند و بخورند جهت دفع درد سر و بیماری زنانی که را اسهال و دشوار باشد برابر آن به بنفشه ... شکم دو چون بکه از آن جدا شود بعد از او

اما پوست بیخ او مسهل و مسهل باشد و دانه او چون بخورند قی آورد والله اعلم بالصواب



اثر دارو پسنی است مت به تحقیق نوعی خرفه است میل سیاهی دارد و بیخ او نارنگ است چون با شراب بخورند بطاریون را سود دهد و دوستان را

سود دهد چون با طبیخ سحالیون بخورند والله اعلم بالصواب



در دیار بربر لوریون که نبه و اس می گویند بر کنش چون ارسال محلل است مکنند نازکتر و در زمین ترش شود و نصب ادمی است

که راست بلند شود و مقدار یک ذرع و دو ذرع از او بر خوشه باشد چون سیاه دانه و گلی بر دور او چون اولا نیمه درزد و بیخ او نخستین که دماغ و تند و پاک بوی و اهل جیب در زمین که

آب بسیار داشته باشد روید چون دو درم از بیخ او بخورند کسی را که زنبور خورده باشد صحت یابد و کسی که افعی خورده باشد و اجناس آلوده چون

ماوزن او دوا با وی یار سازند و تنها نیز فایده دهد و منع کند اورام را اما نبات او را چون بخورند خشم ببندد و حیض را حرکت آورد و چون بر نقل ضماد کنند صحت یابد



بر کایت ... که برگ او چون برگ عدس باشد و کوچکتر تا دراز تر و قضبان او نیز بلند شود و شکوفه دارد و بیخ چون

ترنبیده و بیخ او کوچک باشد و در زمینهای نمین روید و قوت نبات او چون کهنه و بر جراحات ضماد کنند تحلیل برد و چون بیاشامند بار از آب

از قطار بول صحت یابد و چون تحی کنند و در شراب بخیسانند و تمام بدن را بدو الوعه کنند و بالنه عرق آرد حرکت آورد و الله اعلم بالصواب

بشد و درگ او لسنی باشد و بیخ او نازک و کم باشد و در زمینهای شوره ناک که در برابر آفتاب باشد میروید و مزه آن شور باشد
و نوعی دیگر برگ و غصون او چون کافیطوس باشد بلکه تیزتر و درازتر و بوی او بسیار بوی و قوت او آن است که چون بخورند چهار درم از و عسر البول
و درد گرده را نافع باشد و هر دو نوع نرم کند صلابت رحم را چون با روغن گل سرخ یکی کنند و حلیب و فرزجه کنند و جواب اسقاط جنین باشد
از نوع اول اسهال کند و اصحاب صرع را بسیار مفید باشد چون با سکنجبین بخورند



بالوح است و موی های دیگر نامها دارد
یکی از نامهای او اینست که گل بهاری و دیگر سنبل زمین چون بوی چون سیب باشد و این سه نوع است و فرق میان این سه نوع آن است که مشهود بیس
و فروع بسیار دارد و طول آن کمتر است و برگش کوچک باشد و نازک و سرهای او بر هم نزدیک داشته باشد و رنگ گل او سفید باشد و گلهای طلایی

و گل او استداره داشته باشد همچو برگ سفید با زرد مانند فرفیری بمقدار برگ سداب و در بقاع درشت میروییده باشد و در پهلوی راهها و در بهار بچینند
و قوت بیخ و حشیش و گل او آن است که گرم کنند و تلطیف و چون بخورند و در آب آن بنشینند زنان حیض رانند و بچه و سنگ مثانه و بول برانند
و گاه است که جهت نفخه و ایلاوس و نفخ یرقان کار کنند و امراض جگر را برطرف کنند و آب مطبوخ او مثانه را تکمید کنند و حیض برانند
آنکه گل او فرفیری باشد و گلهای بزرگ داشته باشد خصوصا ارسیموس یعنی بهار آما دو نوع که گل ایشان زرد و سفید است بول را عظیم
برانند و از ناصور که حادث شود در ماقی چشم ضماد کنند خلاص دهد و چون بخایند از قلاع خلاص یابند و گاه است که با روغن تمریخ کنند
جهت تب نوبت و طلا نمایند و سزاوار است که بکوبند نرم گل او را و برگ او را و قرص سازند و گاه است گل او را تنها قرص سازند
و واجب است که بیخ او را خشک کنند و نگاه دارند و چون حاجت بآن افتد تر و در بعضی اوقات واقع شود که گل آن افتد دور از آن
از آن خشک استعمال کنند و چون اراده استعمال نمایند کوفته کنند و واجب است که گل لطیف بیخ باشد روز بروز گل را ضعف یعنی بوی آن بریخ
را لطیف کنند و سزاوار است که آشامیدن او با نبیذ عسل باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



حرکت و ... باید از سکون و ایستادن و در آمدن [illegible] کند ... و نیش بهوا ... و اگر کسی ... آب خورده باشد عسل و روغن حل ... [illegible]

نافع باشد و [illegible] کسی را که ... خورده باشد موافق است کسی را که سگ دیوانه او را گزیده باشد و عسل ... نفخ دارد ... [illegible]

[illegible] اوران است که ... و عسل ... آن است که ... باشد ... چون حل نماید و بسته شود و

نوعی از عسل است که ... است ... خورده است ... حمل ... عسل

[illegible] و ... دیوانه شود ... علامتش آن است که ... عسل ... کنند ...

باز ... و ... اگر

[illegible] ... و نوعی دیگر عسل ... است ... باشد ... [illegible]

آن است که ... و چون ... این نوع ... [illegible]

... که ... باشد [illegible]

و خوش بوی باشد و بوی عسل ... و نوعی است که از ... است ... و نوعی دیگر ... است

و در طبع ... است ... [illegible]

... و ... و ... آتش ... [illegible]

بعد از آن ... عسل را ... بعد از آن ... [illegible]

از ... [illegible]

... [illegible]

وبعضی سفید کنند که عوض اب دریایی با نمک مخلوط کنند و چنانچه مذکور شد یکبار یا دو بار یا بیشتر بعد ازان بر طابه سنگی مدوری که بلند داشته باشد

بران ریزند و بعد ازان قالبها سازند و بر خشتی ملس اندازند و نفت زنند تا خوب سفید شود و میگویند که واجبست که درین عمل وقتی کنند که بهار باشد و افتاب

حرارت داشته باشد و خشتیش تازه باشد که موم دران حل نشود **طبع** جمیع انواع موم محلل و ملین است و درو ادهان است انگلی و مخلوط کنند

با شیافی که قروح اوده سود دهد و اگر شیافی سازند جون چادرس و فرو برند ده عدد انرا منع کنند از بستگی شیر در پستانها ه

وسخ الکوایر یعنی انبور زنبوره اورا اسیقطا گویند بهتر اوران است که اختیار از وانچه صاف باشد و خوشبوی باشد شبیه به مشک باشد

نرم باشد و علک باشد چون مصطکی **طبع** محلل است و جاذب تن و سلا از گوشت باشد و سرفه کهنه را نفع دهد هرگاه دود انرا در دهن کنند

و ببندد و ازرا هرگاه بدان ضماد کنند و بافت شود در دهنها حدران زنبور و این طبع او چون طبع موم است تمام شد بحث در شیر

و مسکه و پیه و زهره و سرکین و بول تمت بعون الله تعالی و شروع کردیم در دانه از حشیش و غیران **القول فی الحبوب**

حنطه بهترین گندم جهت حفظ صحت ان است که تازه باشد و دانه او شکسته باشد و پوست او زرد رنگ باشد

و بعد ازان آمده سه ماه شده باشد که او را سطاسون گویند هرگاه بخورند گندم را نیم یعنی ارد نمرده کرم عراض در یعد تولد نماید و اگر مضغ کنند یعنی بخایند

و بر موضعی که سگ گزیده باشد لذا زند نافع باشد اما نان که میده سیار غذا باشد و خوش غذا باشد و نانی که از گندم جو کنی نیز بدین حسن غذا

نسبت و نانی که از گندمی که سه ماه بر او گذشته باشد و این سبک جرم باشد و زود هضم باشد اما ارد گندم هرگاه مخلوط کنند بعصاره بیخ و عنصل

که سر او ماده ریخته باشد سود دهد و باید روده را ببرد و هرگاه حل کنند بسرکه و عسل خیلان و اثار عدسیه کنند **نخاله** سبوس ارد گندم هرگاه

طبخ کنند کحل نعف و قوبا متقشره یعنی انکه پوست می اندازد باشد ضماد کنند نفع کند و قوبا را ببندد و این ضماد موافق باشد استسقا اللحمی و اگر طبخ کنند

با آب سداب نفع کند صلابت و سختی پستانها را و نرم کند و نافع است لسع هوام را و مغص را اما خمیر ارد گندم محلل است و جاذب است

اگر اندرون مخلوط او بیاشامد اسهال باشد واز بوی وسنج صرف آید وچون بآب سرد فرو برند همان [illegible] شود ودر [illegible] باشد و[illegible] باشد

بموم یا پیه [illegible] و[illegible] قروح وخصوص قروح معده را ورحم را چون با اکحل الملک ضماد کنند وحیض براند وبچه مرده را چون

با شحم بخورد براورد وقروح ادویه را وقروح عانه را سود دهد وچون با بیه او مخلوط کنند و[illegible] تا اکل الحد در خیمها که میخورد و خون

جامه که موی او ریخته باشد وگاهست که زوفا رطبه را میوزند تا حاجت میشود و دود انرا جمع میکنند جهت که کذرت و مرهم میکنند

پنیرمایه خرگوش چون از او سه بولس بخورند لسع هوام وشکم رفتن وقروح معا وزنانی که حیض ایشان میرفته باشد وخونی

که در شکم بسته شده باشد ونفث دم از سینه وچون مخلوط کنند با سکه و فرزجه کنند بعد از پاکی از حیض آبستن نشود

پنیرمایه اسب وبعضی مردم او را العقافی گویند ونافع باشد رفتن شکم و زخمهای روده را اما انفحه گوساله و بره و بزکوهی و آهو

وگور خر وگاو وگاو بحری وگاومیش پنیرمایهای اینها نزدیک بهمند ونافع است کسی را که خانق خورده باشد خصوصا که با آب [illegible] که در شکم بسته باشد بخورند

با سرکه وخاصه پنیرمایه گاو کوهی و اگر بعد از طهر فرزجه کنند منع حمل کند اما پنیرمایه قومی [illegible] جند [illegible] است در قوت

و گمان انست که چون بخورند صرع واختناق رحم را سودمند بود وپنیرمایه قوی را بدان شناسند که بگیرند پنیرمایه که باشد و [illegible]

پنیرمایه بره و اندک زمانی آب بروی ریزند وبعد از ساعتی آن آب را از پنیرمایه بره برگرفته بر پنیرمایه قوی ریزند اگر خالص باشد [illegible]

اب شود و اگر خالص نباشد بر حال خود باقی ماند [illegible] پنیرمایه قوی را [illegible] که بخورد او [illegible] و خاصیت پنیرمایه [illegible] باشد

آن است که [illegible] وبسته را روان کند [illegible] و [illegible] مصلح [illegible] رحم است که [illegible] رحم

و[illegible] باشد اما [illegible] و [illegible] تحلیل شود [illegible] و اگر [illegible] کنند و [illegible]

که [illegible] باشد و در آفتاب گرم بگذارند [illegible] کنند [illegible]

ریزند بعد از آن او را در موضع خنکی نهاده و استعمال کنند و بعضی موم در میان آب گرم یا آتش بگدازند و گاه هست که پیه را نوعی دیگر گیرند و چنان است که از غشیه

پاک کنند و در دیگ اندازند چون بعد از زمانی در وی ریزند بعد از آن پاره پاره تا آنکه صاف کنند و گاه باشد که آب و این جهت پیه عناب از شده

مصنوع است همچنین که تازه ورا بگیرند و فربه چون گرده پیه و بپیدازند در باران و غشیه را از وی پاک کنند

و بدست تفتیش کنند و همه را خوب ملاحظه کنند بعد از آن در دیگی وسیعی که از سفال باشد تا لطف آن یک پیه بیندازند در او و آب بر او ریزند

تا او را بپوشد و دیگ را بر آتش ملایم گذارند و چون گداخته شود بسنگی که بر روی آب آید بزنند تا در آب شکسته شود و چون بسته شود بردارند و باقی

تکرار کنند و بار سیوم به آب چنین کنند و صاف کنند و در ظرفی پاکی کنند و در موضع خنکی گذارند اما نوعی پیه ماهی و قوی و غراب ان

او نیز نظیر آن است که مذکور شد اما پیه گاو و تدبیرش آن است که گرده بجهده باشد و آن را گرده پیه گویند و بابت بریان او را باید گرده

بعنوانی که مذکور شد صاف و تفتیش و بیجه ساخته تا بوی را از او ببرد و همچنین هر یکمن از پیه چهار درم موم داخل کنند

کنند او را از کثافت لطیف شود و بعد از آن در دیگ در آورده در ظرفی نو کنند و در آفتاب چیزی که او را پوشیده گذارند

بوی را از او ببرد و ریخته می‌شود پیه گاو و شراب ریحانی هم وزن او و بریزند و چون جوش زند از روی آتش بردارند و چوب در دیگ

بگذارند و صبح اگر اندک ترشی در وی باشد باز عمل اعاده کنند تا خوب پاک شود و نمک نمکنند جهت بعضی از اوراق که تا بمانند

و در بعضی که کهنه سزاوار است که مربع گیرند و همچنین مغز استخوان شتر را نیز بعنوان گیرند یعنی طبخ او با شراب ریحانی کنند

و گاه باشد که بعد از این عمل بهتر قاطول بیست درم اذخر خوشبوی سازد و دو ایه طبخ نیز در وی اندازند و بعضی اذخر و عمده او ریحانی

و بعد از آن طبخ همچنین مخلوط شود قردمانا و سنبل الطیب و قیسوم و سلیخه ۲ درم هر یک را جمع آورده کوبند و بعد از آن با شراب ریحانی بجوشانند چون

سه جوش زنند از روی آتش بردارند و سه مرتبه این عمل مکرر کنند بعد از آن سر او از شراب برداشته از وی صاف کنند و آنچه پیه در اوست دیگر باره

و در ابتدا بیرون آید ن بعد از آن سرخ شود اما پوست ثمره این نوع سخت و سیاه رنگ و مغزش سفید باشد الطبع والخاصه

بیست مغز دانه او را چون بخورند مسهل بلغم و مره باشد و گلو بسوزد و بس سزاوار است که با کشک جو یا آرد جو یا داخل

انگور کنند یا داخل عسل کف گرفته کرده طبخ کنند و سبیکت کمی را که اراده عرق کردن کنند که بپزند و با بورق و زیت مخلوط کنند



و بر جبال لند اما برگ او سزاوار است از دو نوع آید او را زیون گویند از او گیرند در وقت درو کردن

و در سایه خشک کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند و سزاوار است که بکوبند و جوهای او را از او

پاک کنند استفراغ موافقی باشد هر گاه با عدس مطبوخ و بخورند یا با بعضی از بقول رقیقه لطیفه و گاه

مخلوط کنند با ماء العسل و قرص نموده خشک سازند اما دانه او معده را بد باشد و چون فرزجه کنند بچه

بکشد و گاه هست که در بقاع جبلیه خشنه روید و غلط نموده کسی که گفته که این بلنوع اول هست بلکه دو نوع است

اقطی دو نوع است یکی درختی است که ساق او مثل نی باشد مایل بسفیدی باشد و بلند و بر سر شاخهای او دو برگ
دو برگ بیرون آید مانند برگ درخت جوز بلکه کوچکتر و خوشبوتر و بر سر او فروع شعبه باشد مستدیر و شکوفه سفیدی
داشته باشد و دانه او چون دانه بطم باشد در او سیاهی با سرخی باشد مشابه بعنقود بسیار عصاره و حمره اما نوع دوم از اقطی
کوچکتر از اول است و بسیار مشابهت این نوع بحشیش و ساق او مربع باشد بسیار بند و شعب در پاس امتداد او به
جوانب بند او برگهای به بازوها در رفته چون برگ بادام بلکه درازتر و خوشبوی و حمل نوع اول این نیز شبیه داشته باشد
و بیخ او چون انگشتی باشد و هر دو نوع [illegible] در طبع و خواص **الطبع والخواص** اما قوت این تبرید است



مستفرغ مایه است و مقصر مده اند و هرگاه طبخ کنند برگ این هر دو را چون بتحلیل بلغم عظیمی براند و همچنین
این فعل کنند شکوفهای آن چون تازه طبخ نمایند و حمل بیخ او را در شراب [illegible] کنند اکل او مستسقی را نفع عظیم کند
و همچنین نفع کند نهش هوام را و آب مطبوخ او سستی صلابت رحم را نرم کند و انضمام او را زایل کند و چون در آن آب نشینند

در زمینها نوبه و کاه است که در مواضع دیگر نیز روید و تخم او کیموس غلیظ را بسهال بکند چون مقداری که
از افتیمون بخورند با ملح و اگر بخورند بلغم سوده را اندک پاک کند   قاتا دلیس نیز گویند و در کوه نزدیک
دریا روید و این نوع بکلب باشد مره و درجه نزد دیگر بهترین است تحقیق آن اگر باشد و ستنوع بلغم زرد مره است با ماء العسل



نبتی است که او را نیز رب بزرع دارد دست به شاخ بیخ انگشت و برگ شدید اللذع باشد
مر زبان را و بر درختها پیچیده شود چون میوه او را لب بیند و بخورند با ماء العسل بلغم و مره را براند و چون ضماد کنند برگ او را
بر قوبا و شقره او را بکند   و لکها را اندو با نمک بخورند



امهلوس بلغت روم بریه است و این درختی است صاحب بزوب چون میم بستانی و درشت و کوفت
شق شده باشد و برگ او چون برگ عنب الثعلب که در باغها میروید بلکه بهتر و کوچکتر و او را شکوفه باشد چون موی سر
و میوه او چون عنقود و چون سرخ شود رسیده باشد و دانه او کرسی الشکل باشد الطبع والخاصه چون بیخ او طبخ کنند و با آب در باغ مخلوط
کنند مقدار وزن او مستسقی نافع باشد و مستسقی را نافع باشد اما عناقید او بر دارد خیلال [illegible] آثار و لذاب و کمتر شگفی
و برگ او با شبه خشک نموده با نمک بخورند



امهلوس لهوقی این لفظ بمعنی میم سفید و این را فاتیرا گویند و لحماتیه و عنب الثعلب و عنب الحیه و نام بسیار دارد
این درخت به میم بستانی بلکه نازکتر و بر درختها پیچد و این نیز سرخ رنگ باشد عناقید او منقط باشد
از و چون پوستها فروع این میم با بزوب عتیقه او را میخورند و میخورند و گوشت و نتیج لطف باشد الطبع والخاصه
جمیع اجزا او حادث خصوصا نفع کند قروح خبیثه که او را اکله گویند و بخورد گوشت مرده را و پاک کند قروح مباکه
و قروح عفنه حادثه در ساقین را مفید باشد بر ده با نمک ضماد کنند و بیخ او پوست را جلا دهد و آثار [illegible] و کلف

71

الی

منتن باشد و قوی الرایحه و بوی آن آرامش کند و مر الطعم باشد و زود منحل شود به برف سفیدی اما الانجدانی از ارمنستان آرند چون در دهن گیرند آدمی او را آمدگی

بحرکت آرد و عرق آرد در سایر بدن و خوشبوی شود و چون بخورند بوی وی در دهن بماند اما القفلی اما الحار [illegible] و سوریا باشد [illegible] قوت داشته باشد و بوی وی [illegible] باشد

و مغشوش میکنند حلتیت را که سکبینج که مخلوط شده باشد و بیش از ثلث و شناخته شود بطعم و رایحه و از حل شدن آن و رنگ او را بعضی مردم [illegible] گویند

و [illegible] دارد [illegible] اقوای او از سیر و منتج و حاد باشد نفخ دهد و داء الثعلب را با شراب و فلفل و سرکه چون بر وی طلا کنند و چشم را روشنی دهد

و آب چشم را که اول آن باشد چون با عسل در چشم کشند ببرد و دندانها که کرم خورده نفع کند چون در وی گذارند و چون با [illegible] مخلوط کنند و [illegible] کنند بر خرقه

[illegible] کنند و [illegible] که در وی کنند گذارند نافع باشد و گاه باشد که مضمضه کنند با زوفا و انجیر و سرکه و چون سگ دیوانه کسی را گزیده باشد چون بر گزیدگی او ضماد کنند

نافع باشد و سود دهد [illegible] هوام را و کسی را که تیر زهرآلود زده باشد سود دهد طلا کردن و خوردن و [illegible] با دهن زیتون حل کنند و طلا کنند نافع باشد

و اعضا چون [illegible] شده باشد [illegible] ضماد کنند چون [illegible] بر آتش سرخ کنند یعنی در آتش [illegible] بار کنند و ضماد کنند [illegible] را نفع کند چون با بورق و [illegible] ضماد کنند

و ثآلیل را [illegible] کند و [illegible] که [illegible] گوشت [illegible] را چون [illegible] نفع کند [illegible] با انجیر خشک شده ضماد کنند و [illegible] نورا

بر طرف کند چون با [illegible] ضماد کنند و [illegible] و بواسیر [illegible] را بکند چون با کاغذ سوخته با زنگار طلا کنند سوراخ بینی را [illegible] گشته

اجسام [illegible] را با ادویه برکشد و گاه باشد [illegible] را نفع کند و [illegible] چون [illegible] کنند و [illegible] کنند و اگر [illegible] باقی ماند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] آب [illegible] کرده باشند [illegible]

خوب کند چون در طعام داخل کنند و چون با تخم [illegible] بخورند [illegible] در [illegible] البلب و [illegible]

و استسقا را [illegible] چون با انجیر خشک [illegible] فلفل [illegible] شراب و نفع کند [illegible]

از [illegible] چون [illegible] بخورند [illegible] چون [illegible] کنند [illegible] حل کند [illegible] معده

بسته شده باشد و چون با سکنجبین بخورند و مصروعین را نفع کند





وحیض براند چون با شراب و فلفل و مر بیاشامند و گاه نفع کند جهت درد شکم و رفتن آن با عسل را [illegible] و اگر استعمال کنند با [illegible] درد سر را نفع کند

و نتن حادث را برطرف کنند و گاه هست که حل کنند او را بواسطه آنکه بخورند مادام تلخ و سیراب و بنان کرم و فعل برگ الجبال صعود از [illegible]

یعنی جمع وی وگاه هست که میخورند بار که و عمل بس نافع باشد امراض قصبه ریه را و بسیار نافع است جهت گرفتن آواز و گاه با کاهو میخورند و عوض [illegible]

و گفته اند در شهرها میروید و این ریشه ایست [illegible] و این [illegible] است در منع ندارد و فعل او چون فعل [illegible] است

و این ریشه ایست از خشیش [illegible] باد و او را از وی [illegible] و این است که [illegible] طاهر وی ناصع باشد [illegible] باشد

در میان بوی الجدان [illegible] الطعم باشد در درد سینه و درد [illegible] و درد سر و [illegible] و سعال قدیم و رطوبات [illegible] نافع باشد و گاه هست

که [illegible] داشته باشند [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] وحیض براند





همیشه در دهلیزها و در پس درها باشد چون سحق کنند درون او را با روغن زیتون یا طبخ کنند

و در گوش چکانند الم وی راحت باشد والله اعلم بالصواب







روباه را هرگاه در آب طبخ و شخصی که درد مفاصل داشته باشد در آن نشینند از درد مفاصل



خلاصی یابد و اگر زهره وی را در گوش چکانند درد گوش را
دور کند و اگر جگر روباه را بر آتش کباب کنند و بخورد
مصروع دهند نافع باشد والله اعلم بالصواب

جگر خر را هرگاه کباب کنند و بخورد مصروع دهند مصروع را نافع باشد
و می باید که بر ناشتا بخورد و [illegible] دهند که [illegible] کند والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب و این خر حلال است اولی است از
خر روباه و [illegible] او حرام است و [illegible] مضطر شوند جایز خواهد بود





[illegible] بزکوهی که شاخ بلند چون درخت [illegible] شعبه دارد
هرگاه [illegible]
جهت [illegible] افعی و لسع [illegible] نافع باشد
والله اعلم بالصواب

و بکوبند جوی مطبخا و نفع کند صاحب عسر البول را و کسی را که سنگ مثانه داشته باشد و اگر با عسل بکوبند درد جگر و کوفت جگر را نافع باشد و نفع کند کسی را که رفه

داشته باشند و نفع کند کسی نیز اگر انتفاخ قولون داشته باشد و اگر تحلی کنند و بعسل تیر عروج کنند و مقدار جزوی ازان بخورند و گاه است که



[illegible] کنند از سستی هرگاه بخورند از وجع عدد و گاه است

که [illegible] ثعلب را هرگاه مخلوط شراب [illegible] طعم او

اما ثمر بادام قابض است

و تخم [illegible] نفع کند رعاف را

و طلا کنند بر موازی [illegible] و روی

[illegible] شود و ابرسه که در جلد [illegible] بوست [illegible] رسد

و تخم [illegible] سرفه کهنه هرگاه با بایعی او را بخورند

والته کسی که گرمی مثانه داشته باشد مادام تخم او با شکر بخورد نافع باشد



گاه است که میخورند اما افعال او کمتر از ماهوات تلخ باشد و او در طعم [illegible] است

و بول براند و اگر مادام [illegible] بخورند منع [illegible] ماده معده کند

اما الحب در سوریا [illegible] باشد [illegible] دارد

[illegible] نیز [illegible] معده را ضعیف کند اگر [illegible] بخورند

نفع هوام [illegible] باشد

بعضی گفته است که [illegible] گویند و [illegible] گویند عسر البول ارد و مضر معده باشد

و مولد مره باشد تا عشت ... رود و درد سر آرد و اگر پیشتر از طعام بخورند قی آسان آید کسی را که خواهد قی کند و اگر پیشتر از سم قاتل خورده باشد منافع

سم قاتل کند و اگر بعد از آن خورند و خواهند که غثیان ... کنند جوز و انجیر و سداب با یکدیگر بخورند تا غثیان آرد و کرم عارض اگر از وی بسیار بخورند

و اگر پستان ورم کرده باشد بر وی ضماد کنند ورم را زایل کند و همچنین اگر ضماد کنند اعضا ملتویه را از وی با اندک عسل و ... این فعل کند و اگر جوز دیرینه را

با عسل ضماد کنند بر زخمی که مردم یا سگ ... یا دندان گرفته آدمی نفع کند البته و اگر بکوبند او را ...



در ناف ضماد کنند از ... خلاص شوند

و اگر پوست آن را گرم کنند با شراب و روغن

[illegible] کنند ...

آرد و اگر داء الثعلب آید مغز جوز اگر بسوزند

و با شراب ... کنند و ... کنند

[illegible] بسیار کنند و اگر ...

مغز جوز کهنه ... کنند ... را ضماد کنند اعضا را که حس شده باشد حس آید

و همچنین مر ... جراحی که ... بهتر ... و داء الثعلب را نیز نفع کند خواه بخورند و خواه ضماد کنند و گاه مست

که از جوز تازه ... و ... کنند ...

بندق ... طبیعت ... کوچک ... معده است اگر ...

... کنند ...

... بخورند نفع باشد

سوز ...

العلل ...

و اگر ... ورم ... کنند ورم او را ...

ولذع مثانه یعنی درد و سوزش آن را فایده دهد هر گاه شاخ بزکوهی را بسوزانند و سوخته او را با اذخر مخلوط کنند و بعد از آنکه سوخته تا شسته نشوانند

تعلبهو دیگویند و جور گویند از انواع خارهاست و برگ در ابتدای طلوع یعنی برآمدن



او را میخورند با نمک و در ملمس درشت

باشد و بعد از آن پهن شود و از همه جهتی برآید

و خوش مزه و خوشبوی باشد و چون کامل

رسد خاردار شود و نبات او

شاخ بسیار کند و سرهای او مدور گردد

چون جوز مدور و نواحی او خارها

برگ داشته باشد بسیار تیز

و صلب و رنگ او زرد یا سفید باشد و گاه باشد که لاجوردی بود و بیخ و ساق او در جاها سیاه باشد و باطن

سفید و غلظت او به غلظت کراث و خوشبوی باشد و میروید در بقاع درشت اما طبع بیخ او مسخن باشد و بول راند

چون بیاشامند و حیض براند و انعاس را تحلیل برد و بیخ و نافع باشد نمودن را و کسی را که هوام گزیده

باشد و کسی که دوای برد خورانیده باشند که قاتل آن نافع باشد و گاه باشد که بیاشامند

با تخم گزر دو درهم و نقل کرده اند که هر گاه بر انسانی به بندد و بر خراجات

جراحات را تحلیل برد و همچنین نافع باشد چون بر جراحات ضماد کنند والله اعلم

این صبر است و نبات او برگی است چون برگ اصل لبن و دهن یعنی سطبر و چرب نما

او را عرضی قلیلی غلیظی با توزیعات از و منحنی باشند بعقب و در جوانب برگها او خارها باشند متفرق باشند

بعضی بر بعضی مرتفع و او را ساقی است بساق شجر حسی و شکوفه سفیدی داشته باشد و میوه او مشابه میوه اسراس باشد

و جمیع انواع نبات او کثیر الرایحه و در طعم او حدت قویه و این صاحب تکبیح مشابه سکه فدان و اکثر نبات او

در هند روید و عصاره او را از هند بیارند و گاه میروید در زمین عربستان و نواحی او و در بقاع نزدیک دریا

و در جزایر بیاد و روس اما بکار نیاید این نوع اگر از و عصاره گیرند نیکو باشد که جراحت را گوشت برویاند چون بر او ضماد کنند

و انواع عصاره صبر دو است یکی خشن است و پاک از سنگ ریزه و براق و مثل نعنعت یعنی زرفی و از دو خشن و دیگری حجری است

بهترین او آنست که صاف و بریک و لعل رنگ و خشن شبه بجگر و بساید زلج اما سیاه هرگز بکار نیاید و گاه مغشوش کنند بصمغ و کران

بوی و مزه و در بعدل اگر حرف نرم شود و بعضی مغشوش کنند با قاقیا مسعف و منقی و جالب نوم و مقلب من زحل البطن

و پاک کننده معده باشد هر گاه بیاشامند و مقوی آنرا با آب سرد یا نیم گرم چون بخیر و مانع رعاف باشد و ازاله یرقان

کند هر گاه سه ابولوس با دو درم بیاشامند و با بعضی صموغ مخلوط نموده عرد بر بند و اگر حل نمایند با آب یا عسل

سه درم از آن شکم براند و اگر با ادویه مسهله مخلوط کنند ضرر بمعده نکند و قروح مثانه را و قروح خبیثه را پاک کند

چون صبر بر او بپاشند و سوء معده و شوق معده را بردارد و چون با شراب شیرین حل نمایند و بر بندد

خونی که از بواسیر سیلان کند و مهر کند قروح که بر جوانب ناخنها که در او گوشت زیادتی باشد و بردارد رنگ سیاه

مخلوط نموده طلا کنند

و کمده و آثار وجه را چون مخلوط بعسل کنند و حکه چشمها را در گوشه او بالم سد و غرب انزاح او برکه در محل

چون درخت الخیر باشد و برگش چون برگ چنار اما بزرگتر و نرمتر و مایل بسیاهی و چوبهای او میان خالی باشد چون نی
و تخم او در خوشها باشد و چون سر ال ایشان شکل [illegible] باشد و روغن از او برند اما غذا نباشد مترجم گوید که این را بید انجیر گویند
حمه [illegible] درخت الخیر و روغن او روغن خراع شود چون پوست کنند و انه او را وی معده مشوش کند بحرز [illegible] مسهل



بلغم و صفرا و تلخه باشد و قی آورد اما قی با شکال آید و اما معده را ضعیف کند و بر گرداند و چون تخم بید انجیر را کلف
یا در حلل ضماد کنند خوب پاک کند و برگ او را چون با کشک جو بکوبند و بر ورم چشم ضماد کنند
تحلیل برد و همچنین نافع باشد ورم و صلابت پستان را و همچنین فرونشاندن اشتعال و شورش ورمها را
حواس گرم ضماد کنند بوستانی نام بسیار دارد مهلا متو دیون و قوقور ریلون از الحکمه است [illegible]
اشجار الکبار است [illegible] که نام او [illegible] بود [illegible] برگش چون برگ چنار
اما بزرگتر و [illegible] و در او غذا باشد و در آن تخمی چون تخم [illegible] و استعمال کنند

و دیوانه شده بود دم

جهت استفراغ و بیخ او نازک باشد و سیاه و آنچه تعلق با عالی و رئوس داشته باشد مثبت به نیاز داشته باشد استعمال

کنند و در بقاع خشنه ندرت روید و در مواضع پاک بهتر باشد همچنانکه بازطیقو روید و بهترین انواع خربق اسود

آنست که فربه و درهم ریخته حاد الطعم الطعم و لاذع و نورانی باشد و مثل این نوع میروید در هلیقون و الادروس

و میطولیا و بهترین اسرای در بیلوفون بطن اسهال و بلغم را براند و مرد اکراه بخورند او را یا با سقمونیا و نمک دو درهم

با سه ابولسات و با عدس و حبوب مستعمله جهت استفراغ مخلوط کنند نافع صرع و مالیخولیا و جنون و درد مفاصل



و آثار خارا و خنازیر حیض را نیز چون فرزجه کنند و تحجر شکم را زائل کنند و ناصور را بکند چون فتیله و در ناصور گذارند و در ادویه سموم بیرون اند

و در گوشت کنند حس و جرب و حکه را زائل کنند چون با لبن و شمع مذاب مطبوخ کنند و وی ازرق و گاه باشد

که قوبا متقشر و بهق و برص متقشر را برطرف دارد چون با خل محلول تحلیل ماند و گاه است که با آب مطبوخ کنند آن آب را مضمضه کنند

و در وجع دندان دارند و گاه است که با ادویه مسهله مخلوط کنند و چون اب سیند ما بار دچه شراب موافق مستسقی و اگر عرق کنند ...

وبعضی مردم برگ را نیز داخل کنند و عفص باید وان قوتش کمتر باشد و تمیز بدان شود که آنچه از تلخ تنها
باشد زعفرانی و در اوبذاوه و لدوه و آنچه غش داشته باشد خشک و زود شکن و سرانوار است گی را
جمع کنند لیس تا قسمار آنکه در وقت گرفتن در مقابل باد نباشد بلکه اوزی باشد که باد نیاید که اگر باد باشد و عضوی که برهنه
نباشد از حرارت آنچه او انورد پس می باید که موم او روغن بنفشه یا السمسم بر دست و روی خود بمالد نزدیک
بوست اسبح این حشیش و عصاره و لبن او را چون با مار العسل بخورند استفراغ از فوق و تحت شود و دهند چهار
بولوس با سه درهم تخم شبت و از عصاره او سه بولوس و از لبن دو درهم که اگر زیاده بدهند خطر باشد و انواع
سکته اصحاب ربو و کسی که درد پهلو نرمی در تنش باشد و رعاف دم و کسی که او را قی کردن مشکل باشد باب نوعی دهند
و در طبایخ این حشیش و لبن او و مرکب با کمد پر قوت او بسیار باشد از اکثر ادویه قویه در جای که حاجت افتد
که حمی را عمق دل خوب کند یا جهت تغیر مسام اعضا و تفتیح مجاری و سبلی که در میان باشد و عصاره او در دا الثعلب
موی برنه و مانند حول برابر موضع طلا کنند و بیخ او هر گاه تازه باشد چون بر موضع الم مالند این عمل کند
و چون این عصاره و این لبن را آب بند و طلا کنند مخلوط به البان و موم افراط شادی آن روجه را بکند و آثار
که دو ساعت بگذارند و بعد از ان استعمال کنند و بیخ تا قسیا خیلان را ببرد و چون طلا کنند با عسل قروحا
منتشره پاک کند و اگر بر واجات طلا کنند ریشه بد و خوک بیرون آورد و چون آن را بسیار عظم با السنه
و هرگاه طلا کنند بر درد دو پهلو با درد پشت یا دریای یا در مفاصل و گاه هست که تمام کند نقصان جلد
قلعه از ذکر هرگاه ناقص باشد که عطا کنند مگر را از غیر ختنت و گاه مبعض کنند ذکر او را م و حول نیز ازند

واگر بگزند او را سگی و در آن لنند در جرهای چوب کنند پوست قلعه را در آن کنند درختی است و شاخهای
دراز دارد و برگ ندارد و قوت وی خشک است و مدام تازه باشد و تریاق داشته باشد چون لوبیا و تخمی دارد چون
عدس و شکوفه زردی دارد چون جری میوه و شکوفه او را هرگاه با ماء العسل یا ماء العسل با شتت بسیار استعمال
چون خرتوی بخیط و میوه او استفراغ از انتقل کنند تقطع جمهای این درخت هرگاه تنوع کنند و آب او را
و ادویه بجوشند عرق النسا را نفع کند و بعضی مردم سوع او باب دریا و آب شور تک و حقنه کنند جهت عرق النسا
فرو دارد جری ومی ای و عوادی



این خار است بهمن برگ شده و دو مشقال بهیم شکنند و در ابتدا از بیرون آیدن
او را بجوشند و مصلح او ربیت و نمک باشد و از بیخ او لبنی برند از لبن او هر گاه دو درم با
ماء العسل بخورند منقی باشد یعنی قی آورد والله یعلم الصواب و الیه المرجع و المآب





باغی باشد و در باغها روید و یکمیه دارد و توم
بیابانی را ثوم الحیه گویند و لطیف و مسخن و مفتّح بادها
باشند و شکم بهی آورد و معده را حک کنند و تشنگی آورد و بدین بجوشانند
و کرم عرقی بیرون آورد و بول براند و کسی که از نیش افاعی حادث شده باشد بیشتر از همه چیز نفع
کنند هرگاه بعد از شراب بخورند و همچنین چون تریاک کنند و بخورند و تنها نیز ضماد توان کرد و چون
بخورند گزیدگی سگ دیوانه را نافع باشد و چون آب تمخ خورده باشند
بعد از آن توم خورند ضررش کم شود و بصره را ملس کنند و چون سیر خام را بخورند سرفه کهنه را برطرف
کنند و همچنین تخم او نیز این فعل کند و چون بکوشانند او را با فوتنج کوهی و آب او را بیاشامند قمل را بکشد
و چون بسوزانند و سوخته او را با عسل بر کلف وجه طلا کنند پاک کند و موضع داء الثعلب را نافع باشد و چون با روغن
ناردین بر او طلا کنند و چون با نمک و روغن مخلوط کنند ثور حصیه را سود دهد و آثار عدسیه و جواز
و سعفه و حبوب و بهق و قوبا متقشر را سود دهد چون با عسل طلا کنند و چون طبخ کنند با چوب
صنوبر چوب آب مطبوخ او درد دندان را سود دهد چون در دهن کنند و در بیخ دندان بمالند و نیک است
جهت نقش موی غالیه هرگاه با برگ الحمر و کمون مخلوط کنند و چون او را بکوشانند تنها و زنان
در آن آب نشینند حیض او روان شود و همچنین اگر بدو بخور کنند و کاهیست که از سیر و زیتون دوایی
سازند مرکب که نیک باشد جهت ادرار بول و منفعت صالحی باشد مستسقی را توم کراثی [illegible]

و در او تخم م



توم کراث و سیر او ممتزج است و فعل او چون فعل توم است اما ضعیف‌تر است

و محرور را چون بصحیح یابد احتمال کرده سر درد آرد و دل بگیرد

رطوبت داشته و خشک نباشد و سپید الاوراق چون کوفته باشند در وطن او سیر باشند

و روغن داشته باشد و آنچه در نضیت بُک باشد محلل و ملطف و جاذب و چون بخایند

بلغمی بهم رسد و بیرون آورد و عصاره او را هرگاه مخلوط کنند با العسل یا نبید و غرغره کنند اورام

حلق را که در تناغ و خشونتی که مزمن تجربه که از قصبه ریه بهم رسد و هرگاه سحق کنند و سرد یک دماغ

آورند عطسه آورد و مصروع را هوش آورد و سود زنانی را که اختناق رحم داشته باشند و چون بر سر کسی که کوفتی که لمس عسس گویند بعد از تراشیدن

ضماد کنند و بگذارند تا سرخ شود سود نافع باشند و چون با الخمر مخلوط کنند و ورک را ملان ضماد کنند تا سرخ شود عرق النسا را

را سود دهد و محسس سپرز را سود دهد و بگویم بخنی کلی که هر کوفتی که دراز کشیده باشد و محتاج باشد به جذب از عمق بدن به سطح

آن مرض را سود دهد که ترک آن موقتی دیگر کشد و چون ضماد کنند بر داء الثعلب نافع باشند و اوی او را جلا دهد

و آثار را از روی قلع کند و چون

طلا کنند با عسل یا پیه یا

قیروطی و گاه هست که بار گرم تربیت

کنند و قوبا متقرحه و داء الحیه

را برطرف کنند و تب نوبت را دفع کند



8/6

چون

فونتج جبلی



باشد و وی بلی نیز گویند برگ او شبیه

برگ زرنان باشد و تخم او نیز غیر مستدیر

و در سرهای شاخ او تخمهای سنبلی باشد

واس کمی باشد و چون اب مطبوخ او ریاشت مند سم شوکران را دفع کند و ضرر افیون را بر طرف کند و چون با سکنجبین بیاشامند

نافع باشد کسی را که اس ... خورده باشد و چون با خیار بخورند نفع کند فرار و نسوخ و استسقا را و چون خشک او را سائیده

با ماء العسل بیاشامند فضلات سوداویه پاک کند با عسل خمی و سردی ابدان خون حیض را حرکت اورد و سرفه را بر طرف کند چون

با عسل بیاشامند و اگر در حمام اب مطبوخ او را بر خود مالند جرب و حکه و یرقان را سود دهد و عصاره او چون در بینی چکانند نفع کند

اورام حنجره و نغانغ و قلاع را و فضلات از منخرین براند چون با دهن ایرسا سعوط کنند و چون با شیر مخلوط کنند در دگوش را فرو نشاند

و از او و از پیاز و از سماق دوائی سازند

که قی اورد و طریقش انست که جمیع را

در ظرف سیمینی کنند پس نرم کنند

و در وقت طلوع کلب الجبار که ستاره ایست

به حمل او در افتاب گذارند بعد از ان نگاه دارند

در وقت احتیاج بکار برند و چون ... راوس کنند ... گم گردد





واوسطیس بزکوینه
ومشابهت بسیار بزوف وتخم او منوّد
باشد قوت او چون نوع سابق است
اما صعفر
اولا
فافس
کوینده وقوی
ادرار البول
خوانند ودر بلاد روم روید
ودر غیر او نیز روید برگش چون برگ
وسیح جبلی باشد ساقش سطبر باشد
وشعبه او چون ... باشد
وشکوفه او سفید
چون طرات ساماند
لیع هرام زرد بود بار
کوچک تخم است برگش چون
خوش ساق وبرگ برگ
ولیکن [illegible]
حرب او خشن باشد
واین نوعی دیگر از فوبیخ است
نوعی از فوبیخ است
برگ نام تنی است ودر مواضع ... شود
مخروف عقد وقمه وبارک چوب وبرگ
نوعی باشد که در ... او

کرفس کوهی است و ساق علف او بیشتر بلند شود و بیخ وی باریک باشد و شاخهای کوچک داشته باشد و سرهای چون گشنیز

بار داشته باشند اما تجویف وی کمتر باشد و تخمهای گرد خوش بوی تند داشته باشد شبیه بکمون باشد و در صحراها سبز شود که در کوه باشد یا کوه

چون بخورند بلغم و ریح او را و تر باشد بول و حیض براند و در معاجین مخته داخل کنند و کسی گمان کند که در میان سنگ روید از آن کرفس صخری گویند



در مقام او نیا در کوهها میباشد تخم

وی چون نانخواه باشد مثلاً عطریه وی

تیز باشد بول براند و حیض و نفخ معده را

زایل کند و مثلی که قدما او را اسلوکوی گویند

و مغص و درد بچه و گرده و مثانه

را نافع باشد چون بخورند و در شراب

و گاه هست که مخلوط کنند

در ادویه مرکبه جهت راندن

بول و حیض مخلوط کنند

در دیگر معاجین که جهت این

امراض سازند والله اعلم بالصواب

کرفس الکبر گویند و کرفس بری و باسمار یونانیة نیز خوانند و آن سفید تر از کرفس بستانی است آماس قفای وی

میان خالیست و بزرگ و موی عد و در روی خطها باشد و برگ وی شبیه الغوص باشد مایل بسرخی و در میان اطراف باشد همچو عصعص و حب ... در

بر از شکوفه و بعضی میگویند که شکوفه شود چون دوایر و تخم وی سیاه رنگ باشد و دراز و پیچ و تنگ و پاک بوی تخم سفید و خوش بوی و لذیذ

و عریض و غلیظ و در اراضی که آفتاب کم بیند و در نیستان و ترکیل علف لاجون کرفس باشد منبت بیخ وی اخام دلخیته و برگ و تخم او را آنچه باید خورد

تنها و با ماهی و با کشنیز مثل خورد خام و قوت تخم او آنست که خون حیض براند چون بیاشامند با عسل و چون بسیار بخورند مزاج سرد را نافع باشد

و چون با زیت مهریق سازند نفع کند قطار بول را و همچنین عمل کند بیخ وی نیز



این یکی نیز طبیا و او را فطراسالیون و بسیار میروید در کوهی که او را اماتوس گویند و بکرفس ماند و چند شاخ داشته باشد و برگش پهن باشد و الخ

بزمین نزدیک باشد در تقعیر و انخفاض باشد و چوبی خوش بو باشد و تنه باشد و برگش مایل بزردی باشد و در سر وی چتری باشد چون شونیز و تخم وی

گرد باشد چون تخم ... و سیاه رنگ و حریف الطعم و از وی بوی آید چون بوی مر و بیخ وی چو لعود خوشبوی و ... الضمادة ... شد







اس را عدس بری گویند و بعضی

...اقوسقون یعنی رعی الابل گویند و نبت او دراز و بسیار شاخ

و صاحب ساق مربع مایل بسعدی باشد و برگ او مشابه برگ

باشد که بزرگتر و درازتر و در مقدار کوچکتر و در او خشونتی باشد غیر ظاهره

چون نبات ثالثه و در او لطافتی باشد و مایل باشد بوی او که کت و رنگش بسعدی

و در اعالی غصون او زهری باشد یعنی شکوفه مشابه تری باشد

و میروید در بقاع خشنه یعنی در اراضی درشت

هرگاه بپاشند آب مطبوخ او را که غصون و اصول و برگ او در آن جوشانیده شده

باشند بول براند و حیض و بچه مرده بیندازد و نافع لسعه ... باشد

و موی سیاه کند و نافع ... باشد و آب مطبوخ او

چون بر شوره اصله بریزند پاک کند





این نعنع است نبتی معروف است وطبع او گرم وخشک ویابس چون با شکر عصاره او را بیاشامند چون بیند

و کرم عراض بکشد و شهوت جماع بیفزاید و نافع فواق و قی و تخمه باشد چون سماق از انار با آب انار ترش بیامیزند وازو ضمادی سازند

با کشک جو و بر جراحات گذارند تحلیل برد و چون بر پستانی طلا کنند نافع درد پستان باشد و نافع عقرب گزیده باشد و همچنین صلابت و تمدد او را نافع

و چون بر گزیدگی سگ با نمک ضماد کنند نافع باشد بسیار و عصاره نعناع را با ماء العسل مزوج کنند در گوش ریزند سود دهد و چون زن

بخود گیرد پیش از نزدیکی آبستن نشود و چون بر زبان درشت مالند خشونت زبان برطرف کند و باصلاح آید و چون در میان شیر

شاخ از نعناع گذارند آن شیر نه بندد و پنیر نشود و طعم او بد نشود و خوب باشد و نعناع بستانی تیز باشد و برگ او بسیار باریک باشد

و آن دیگر از تمام تر زیرکتر و خوشبوی تیز و اسپرم نوعی است در حفظ صحت نوعی از فوتنج نهری باشد و حملی بر باشد برگ

حول برگ با زروج و نیلی السعیدی و غصون و اتصال او صحب ذوایا و شکوفه او فرفیری و به حالکون ماند اما بزرگتر و بعضی مردم او را

جلمون بری گویند مشبه به نعناع باشد و بوی او چون نعناع باشد و او را فوتنج رومی گویند و نوعی ناتی است مشبه نعناع بری



برگ او

از او دراز باشد

همچنین غصون

سوی شاخ و برگ او

تیزه اوبو از کرمتر

از نوع اول باشد اما قوت او صعب تر

او رنجمع انواع او بوی او تیزتر الطعم تیز تر



این گیاه تره در میان گندم زار روید و در جنگل و کروب و برگ او چون برگ سداب باشد و تخم خاکی کوچک
داشته باشد و شتر از نزدیک بعضی [illegible] باشد



نبتی است
در میان خارشش و اشجار
یعنی درختهای دار و [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible]
یعنی سفید و تخم خاکی او غلیظ

یعنی قوی باشد و برگ او پهن باشد و گاه دراز باشد و در او باریکی باشد و برگ نهال او چون غوزه رمانات داشته باشد برابر تخم [illegible]

واین سه نوع باشد یکی گل او برنگ ارغوان باشد و برگ او شبیه به آن باشد یعنی در برگ میان این سه نوع فرقی نیست
و سیاه رنگ باشد و ریشهٔ او صلب و خاردار باشد و دیگری گل او زعفرانی باشد و برگ او چون گل او باشد تخم او
و تریاقی او نازک باشد و تخم او سرخ رنگ باشد مثل دو روکیون و این هر دو نوع سزاوار است که استعمال نکنند
که خوردن ایشان علت جنون شود و سبب وحشتی خون غالب شود که اصلاح آن بسیار مشکل باشد



کو جلتر از عدس و قوت او قابض باشد و شکم ببندد و منع مواد معده کند و انیز اگر مقشر کنند و بجوشانند و بخورند چون عدس والله اعلم

نبتی معروف است و بیخ مدوری دارد مسخن است مولد کیموس بدی باشد مدر بول است و شکم براند

و تاریکی چشم آورد و حیض براند و قمنه را ضرر دارد و گرده را نیز ضرر کند هرگاه کراث که در بستان اورا تره گویند با آب جو

بجوشانند ماده که در سینه باشد و بسته شود گشاید و چون رحم صلب شده و برهم نشسته باشد چون کراث را

با آب دریا و سرکه بجوشانند و در آن نشینند نافع باشد و گاه است





که جلا دهد کراث و نمل و مجرا را

چون بجوشانند دو مرتبه و

و در آب سرد اندازند

نازک و بسیار تیز باشد و فی الجمله قابض

باشد و ارمحت عصاره او چون با سرکه مخلوط کنند منع شکم رفتن کند و خون

را ببندد هرگاه مخلوط کنند با اردلبان شهوت جماع آورد و درد سینه

را نافع باشد هرگاه در عسل او را خمیر کنند و سود دهد قروح ریه را و نفع کند خوردن او

قصبه ریه را و چون بسیار بخورند کراث را چشم را تاریک کند و معده را بد باشد

و چون با تمر هب عسل بیامیزند بکشیدن جانوران گزنده را نافع باشد و مجس حجره آنموضع ضماد کنند

سودمند باشد و عصاره او را در گوش چکانند با سرکه و روغن گل گلابی که با لبان او فکرده باشند نافع باشد صوت و طنین در گوش را



چون با سماق بکوبند و چون با لیل انضماد کنند
نفع کند و بکنبه و ارباب السل خلاص شود
و اگر خشک ریشه ضماد کنند بکنبد او را و هرگاه
با دو درهم حب آس یعنی دانه مورد خون ببیند

بسیار مضرت بمعده دارد و بسیار بول براند و بسیار تشنگی کند نافع لذع هوام باشد



اما در هندی پیازی که بلند باشد و این نوع که طولانی باشد و مدور باشد و سرخ باشد تیزتر از پیازی که سفید
و مدور باشد و مجفف خشک او او تیزتر باشد و خام او تیزتر باشد از پخته و جمیع انواع پیاز لذع باشد و مولد ریاح و بادفخ و قوت
جماع را برانگیزاند و عطش آورد و غثیان آورد و ملین شکم باشد و دهن بو آسیر بشاید و شیاف بر آن کرد و هرگاه متعفن کنند
و با روغن زیتون چرب کنند اما عصاره پیاز را چون با عسل مخلوط کنند و در چشم کشند چشم را جلا دهد و تاریکی ببرد و قروح
چرک دار از چشم پاک کند و غبار را ببرد و ابتدای آب را نافع باشد و خناق را نافع باشد هرگاه کام را بدان برانند و جهت
و چون در دماغ بچکانند دماغ را پاک کند و هرگاه با شراب و نمک و انگبین پیاز را داخل کنند و ضماد کنند گزیدگی
و گزندگی سگ را سود دهد و چون با گز ضم کنند و طلا کنند بر بهق در آفتاب بهق را ببرد و عصاره او را با بول
مس خارید ان حول چشم را سود دهد و چون با نمک نرم بر ثالیل طلا کنند ثالیل را بکند و هرگاه با پیه مرغ مخلوط سازند
عق ... از ... بود ... بیت بنیند و عصاره پیاز را که گوش و صغر او را برطرف کند و ... گوش آید چون در گوش چکانند دوار
را سود دهد و بیمی آید و حب پیاز بسیار خوردن مصلح درد سر آرد و ... که او را ... واد را ... و بسیار ... التعب





بر پیشانی طلا کنند درد سر را برطرف کند و چون با شراب مخلوط کنند و طلا نمایند بر موضعی چون ...

که موی از او ریخته باشد منع داء الثعلب موی کند و ورم نغانغ و لثات و سایر امراض دهن را نافع باشد چون با عسل ...

و گاه هست که بر خرقه پیچیده در آتش اندازند که جمیع اجزاء او بالسویه سوخته شود و لکن بردارند جهت سرمه

و گاه باشد که بشویند او را تا هر رنگ او پاک شود و او را روغنی بگیرند امثل

جنتیانا معروف و مشهور است بهترین او آنست که در قسطوس و قادوقیا در کوهی که او را اطاوروس گویند می روید

مقبض و مسخن و ملطف و منقی فضلات مزمنه که در معده و احشا است باشد و بول براند و منع حدت خمار کند

چون پیشتر از خوردن شراب بخورند و نفخ را ببرد و نافع درد معده و شکم باشد چون با سکنجبین یا با بادرنجبویه ... مانند

و آبی که در او افسنتین خیسیده باشد یا جوشانیده باشند منع سیلان خون حیض کند خواه فرزجه نمایند خواه بیاشامند

اگر آب او بیاشامند و افسنتین را فرزجه نمایند جهت آنکه آب را فرزجه نتوان کرد و نافع باشد اختناق حادث از اکل فطر

چون با کرفس بیاشامند و چون با شراب بیاشامند اختناقی که از خوردن شوکران حادث شود باشد نافع باشد و کسی

بنج خورده باشد یعنی بزر البنج الاسود که داخل سموم است و نافع نهش موغالی و تنین البحر و کژدم بردارند با عسل و بورق

چون خناق حادث شده باشد و نافع سل ... لیل باب و آب ... با عسل طلا کنند و همچنین نفع کند ظلمت چشم

و نافع باشد گوش را چون بدو ... آید بدین صفت که گندور شده و ... که از آب مطبوخ او بر خیزد

درد گوش چون سوراخ گوش را نزدیک بیرند که بخار او بگوش بالا رود و چون با شکر بجوشانند و ضماد کنند

نافع باشد درد صعب چشم را و بگیرند از ضمادی جهت تحت رؤس اضلاع و برای جگر و سپرز ...



چون کوفت او استعدادی داشته باشد ومجس شفا یابد هرگاه سحق کنند باموم آب شده

روغن حبی ورای معده طلای باموم اب شده روغن گل طلا ونافع باشد مطحولین ومستقیان را

چون مخلوط کنند بالجیر وبوره وارد شیلیم وگاه باشد که ازو وارنیز فاتق

واکثر این در رعو ونطس ویرقی پس استعمال کنند در امراض مذکوره هرگاه بااو تب نباشد وگاه هست که یکوقت نیز در

تابستان میخورند جهت حفظ صحت ومیگویند که چون افسنتین را در صندوق گذارند ازبوس ایمن باشد جامهای او وچون حبل

اداو نهند وبرسر طلا نهند بیخ بکریزد ونزدیک نیاید وچون مداد را بابی که افسنتین دران خیسیده باشد اداده نهند



مکتوب ان ازبوس محفوظ ماند

وعصاره او نیز این فعل کند واورا بسیار نباید خورد که منفه

معده شده ودرد سرارد وافسنتین را

مغشوش کنند بعصاره

زیتون وبعضی شیح را افسنتین دریائی گویند

واین شیح در بلاد قبادوقامیرید

در جبل طادروس ودر جبال مصر واستعمال

میکنند مردم ان بلاد عوض قضبان زیتون واین بسیار دقیق الغصن باشد یعنی چوبهای او باریک مثل شیح باشد اما ثمر او ازتخم نیز

فسطواوساقد تسمی قواسون وفادالنونس میگویم که این از جنس یتوع شوربینی بلکه مخالف است در نوع
وساق او بلندتر از ذراع و این بسیار بند دارد شاخ باشد و شعبها داشته باشد برابر برگهای نازک تیز مشابه برگ صنوبر
که او را قیطوس و شکوفه او کوچک و دانه مزلج باشد چون عدس و بیخ او سفید و غلیظ و پر از شیر و گاه است که یافت
میشود در بعضی بزرگ حدی که استفراغ کند از اسفل اصل او و تخم او و شیر او و برگ او و اما از بیخ او شربتی از او ده درم است اما العسل
و شربت از میوه دو درم و از شیر او شربتی بلعقه واحده بتوت برود دقیق مجول حب کنند و طبخ کنند و اما از برگ او شربتی دو درم



لابوریس ابو الماهودانه بعضی مردم او را از یتوعات است و ساق او میان تهی باشد بلندی یک ذراع
بکندکی انگشت در اطراف او برگی کوچک چون برگ زراوند و برگ لبلاب طویل و بردارد میوه
بر اطراف فروع مثلثة الوضع مستدیر در هر جوزی از او سه دانه باشد منبسط در میان غشیه
بزرگتر از کرسنه و اصح سه داره و چون پوست کنند مغز او سفید و شیرین باشد در طعم و بیخ او نازک

باشد و بکاری نیاید و جمیع افراد این نبات نیز اگر تر چون مقوعات الطبع شکم براند چون بجوشد و آب او بخورند کوفته

بطریق بلع و آب بر زبر بالای آن بخورند که چون چنین کرده باشند بلغم لزج و دماغ را بشکند و چون شیر او را با آرد حب کنند

این عمل کند چون کسی که ماء مقوعات و گاه برگ در مطبوخ کنند این فعل کند



فهطلوس این را بقله زبدیه گویند و آن جنسی است صغیر از شیر سفید برگ او چون برگ زیتون

باشد ملک بغیر و چهار نبت و حجم او کثیر باشد و در او استداراتی باشد و تحت برگ او میوه کوچک و گرد باشد که رنگ او

سفید و این نبت تخم بسیار کند و بکمیخ داشته باشد و بسیار نبت از او منشعب شود و در باغها و بستانها روید و در

هنگام درو این را جمع کنند و در آفتاب خشک کنند منفعت چون دانه او را بکوبند و بیزند و نگاه دارند چون دو کوبه

با ماء العسل بخورند استفراغ بلغم و مره کند با ماء العسل و در طبایخ محلله بطن داخل کنند با ماء العسل و گاه بهمک کنند

و بخورند یعنی غذا نیز تواند شد و صورت این در صفحه دیگر کشیده شده الفقد ان شاء الله تعالی

تا قوت صمغ اقاقیا گوشت بهم آورد و کاسر حدهٔ ادویه باشد چون داخل ادویه کنند و اگر بر سوختگی طلا کنند نافع باشد چون با تخم مرغ طلا کنند و گاه میروید قایم

در قاقا و قیا و بعربی لیس و منبت بالجه در مصر میروید ملائکی کوتاه تر یعنی کمتر است تا سر است در فصل و بزمین پهن میشود و این نوع را ارغد ملوه گویند و این خار است به

لبسل و برگش برگ سداب مانند و بر آنکه تخم وی در سر ابی دردم لبسته در شعبه باشد با چهار دانه و تخمش زرد باشد بشکل عدس این سر قابض است و بهم اوراکم قوت تر از

ازمصری است و داخل در مرهمها توان کرد



اموربجی این ما الحرا است یا عصارهٔ زیتون است

ایزرا اگر بنیند در کلی نمی قریبی تا بقوام عسل آید قابض است و الجار اقاقیا اید اروی نیز آید و در زیران را

ساکن گرداند و بثور قم را نافع باشد اگر با سرکه طلا کنند یا شراب با بنید عسل و در مرهمها داخل کنند و در دارو به جاده و جهت درد متعده و عانه و بثور رحم

واگر با عصارهٔ حصرم رحی طبخ کنند تا بقوام عسل آید و حوالی دهان فاسد گذارند آن دهن را پاک کند اما الجبازه و غیر مطبوخ باشد نقرس را

نفع کند و ساکن گرداند درد مفاصل را اگاه بروی بکسب کنند و بر جبه مالند و اگر طلا کنند با نقیع مرش جرب را بر طرف کند و اگر بر شکم

کسی که استسقا داشته باشد و ورم کرده باشد بمالند اماس ازو فرو نشاند و کم کند

واین صمغ است ولوجس بر میگویند در میان حبشی و درخت است در حبشه و بزرگی و بر کنار جویها میروید در تماع حسنه و

در جوانب حجره و ساقها دارد که سنگ مثانه را بشکند و برگش چون برگ زیتون باشد و از غدا از وست و شکوفه نیفه باشد با فریقیا انگی و بعضی گویند که مرغی باشد

و دانه داشته باشد چون فلفل و او را قوه مسخنه و ملینه و مقطعه باشد و اگر دانه از وی بیاشامند از لسع هوام خلاصی یابد و همچنین نفع کند کسی را که او را فتق استسقا زده باشد یا

داشته باشد و بول و حیض براند اگر ده درهم با ما یعنی بنوشند منی را ضعیف کند و به دماغ ضرر رساند و سر را سبب شبات شود و اگر که از وی او را مطبوخ کنند

و دانه او را در آن آب نشینند کو می کم در رحم داشته باشد یا در رحم ورم باشد نفع کند و اگر تخم او را با فتنج باغی بیاشامند یا بخور کنند در تحت رحم یا فتیله با فرزجه کنند

رحم را پاک کند و همچنین اگر بر سر ضماد کنند درد سر را نفع کند و اگر مخلوط کنند با سرکه و روغن گل و بر سر کسی که لیثرغس داشته باشد نافع باشد و این مرضی است که در

دماغ پدید آید از بلغمی که عارض شود و از آن بلغم نسیان و همچنین نفع کند کسی را که قرانیطس داشته باشد و این نیز مرضی است در دماغ پدید آید و این ورمی است در کیموس

پدید آید از بلغم و برگ او را اگر بخور کنند هوام بگریزد و اگر لسع هوام ضماد کنند نافع باشد و نرم کند صلابت هرگاه ضماد کنند برو با دانه و برگ میم و دانه او

هرگاه سحق کنند و به آب حل کنند و بگذارند بر شقوق مقعده که از آن نفع کند و با برگ او نیک است ای دانه سحق جهت جراحات و التوا

و گفته شده است که اگر آدمی او را بدست گیرد عقاره از او را و همرود در راه تعب دار عارض او نشود و از عجب است که او را وحشی

گویند بزبان یونانی یعنی ماک جاوه زنان که ترک شوهر کنند هر گل از وی زنند و در زیر خود ان گل را فرش کنند اگر شهوه

جماع منقطع شود و او را لوغوش

نیز گویند بزبان یونانی جهت آنکه

ساقهای این حشیش بسیار

قوت داشته باشد در شکستن

ادر سنگ باشد چه آدمی را نکو رشد



سحی و غیر

چون از ماهی نمک سود کنند ... اورا

لوازنه و خارت اورا گوشت زاید قروح بیاشند و هر آنکه گوشت نرود و خوره برطرف کند و مشتد بالعلی را ارمسیر گویند و گوشت او نافع

عقرب و گزندگی سگ گزیده نافع است خاصه گوشت سایر ماهیان نمک سود باشد و همچنین سر ماهی را هم او همین اشتعال سوخته باشند نافع باشد بر گیسل متعدد

هرگاه بروی نهارند و هر معمول از وی پیه بهین را برابر کنند هرگاه بدان مضمضه کنند



هرگاه او را در شکم شرب کنند ... بپرورند

و دوازده حصه آب کنند و ... شد

که در حصه آید و بعد از آن ... کنند

و بیاشامند ... زحمت ... کنند

بر نقش کلاب ... نافع باشد



گوشت ماهی البت ... او ... کند

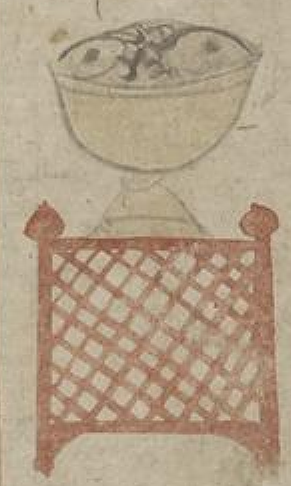
حمل نمک سود شده ... او ... نظیر

گویند ... است ... بسیار ... خوانند

... است بیاشامند و پاک کنند ...

جهت کسی که احتیاج داشته باشد ... شود





وگاه هست ضماد کنند بر سر گلاب نافع باشد   هر مری که از گوشت ماهی بلک سود سازند ماهی گوشت دار هر گاه

سنگ کنند بخوره منع کند خوره را و عرقه کلب خلاصی یابد   وگاه هست استعمال کنند در حقنه جهت عرق النسا و قروح رودها

بس بگذارند در مواضع قروح گذارند تا موافق شود و عرق النسا را جذب کند و بیرون اندازد   خوطوم که در جوف

ماهی تازه باشد شکم برانند هر گاه تنها بیاشامند وگاه تا از آب ممزوج کنند و این سر آن خاصیت دارد تا شد   اما خوطوم ماهی که او را او قیقه میگویند

و سفورسیوس و ادلسیس و مهر و مار وقتی با هیها نافع باشد   و نافع باشد و طبخ کنند خوطوم ماهی را با آب و روغن زیت و سیت

کان انست که در آفتاب با آتش کنند و آن در شاخ نعف عدد باشد از مطبوخ و بعد از آن فرود

بیش از نوبت تب ابان راحت یابد چون هفت روز چنین کند   و اگر با آتش فرو برند نفس چرکش را نافع باشد و احتناق [illegible] نموده

و اگر با آب و سرکه بیاشامند علق را بیرون آرد و اگر بپزند و در در قیب بریزند از عرق النسا خلاصی یابد

حیوانی است که در میان زمین گل آلود باشد و پای بسیار داشته باشد هر گاه دست بر وی زنند خود را گرد کنند و بعضی خرام

میگویند باب و ردان و بعضی حماره گویند حق ما آب بجوزند عرق النسا را نافع باشد   و تریاق آن را سود دهد و اگر بپزند و با عسل

بکام بردارند از خناق خلاص شود   و اگر با روغن گل کج کنند و با روغن در میان پوست انار بجوشانند و در گوش

چکانند درد را دور گرداند

تفسیر این لفظ بعربی مصاقب النهر گویند برگ او چون برگ چغندر و لطیف متنی دارد که در مثال آب شبیه باشد

مبرد و مسقط حده و قروح متاکله عتیقه را نفع کند و بهرام خوانند جهت آنکه در زمین نمناک و کنار آب روید



104

معنی او بعربی طافی نابت بر آب بدین اسم خوانند جهت آنکه همیشه بر روی آب باشد و بیخ نداشته باشد برگش چون
برگ حی العالم است اما بزرگتر و او را قوتی است مبرّد و منع نزف دم کنند که از کرده سیلان کند چون بیاشامند و لعاب دارد از جراحات
که روی کرده نافع باشد ماشرا و سل را هر گاه بار کرده ضماد کنند



این را نیز طافی العلم گویند نازک و لطیف است و بلندی او اکثر یک شبر است یا اندکی بلندتر او را بر سر گیاه باشد
مشابهت ببالها داشته باشد و از هم گشوده باشد و متشظیه و بسیار باشد که برگ ای برگ ملمون بتی شود اما انبساط این
بیشتر باشد و میوه او چون شقیقه باشد و نسبت ملمول باشد بلکه بیشتر بازر باشد و اکثار بیشتر داشته باشد و قوی تر باشد
و شکل تر های کوچک و در او منظله باشد چون شبیت و شکوفه او سفید و کوچک باشد والله یعلم الصواب والیه المرجع والمآب

وبخورد بهر نکو بول است و بجهت اگر کسی تشنه باشد غلط کند و بخورد چون لینیاست ونافع است اکل ابن الجبا نافع است اکل

قطر و نافع است اینرا با شیر گاو که هرگاه سدا شود دیگر هیچ چیز احتیاج نیست نوعی است از سوسن دشتی

و برگ و ساق او مشابه سوسن است اما نازکتر و گل او سفید و تلخ مزه است ثمره او لبنی دارد و بیخ او یکیست و بغلظت یک انگشت

باشد و بلندی انگشتی طبع او قبض و خوشبوی و بسیار در کوه و غارها و زمینهای سایه دار روید و آب مطبوخ بیخ او را حقنه مضمضه کنند

درد دندان و بروند و چون بشراب بجوشانند برگ او را و بر جراحات کلهٔ ضماد کنند جراحات را خشک کند



نام بسیار او را گویند بر سیاحات روید و ساقهای نازک دارد سرخ رنگ و برگ او مشابه برگ

دلینوز و بر او رغبی لطیف باشد و بر دور شاخهای او مکرر دیده باشد دانه چون تخم کاهو مدحرج یعنی سبک نشاید و دهم رنجه باشد

و در نبات سجده باشد و برگ او قابض و مبرد چون بر باشرا ضماد کنند نافع باشد و سود دهد فساد معده و التهاب نار

و ورم و حمل و ورمهای گرم و چون با بیضهٔ مرغ ... کنند نقرس را سود دهد و عصاره او اوس سر فرکهنه را نافع باشد

وا رهمت است که هر گاه غرغره کنند و کام را بدان بر دارند نفع کند غلظت لهات را و در درد گوش را چون با روغن گل سرخ در گوش چکانند



این حشیش را آذان الفار گویند و بستنی یعنی غلیظ و آنکه در بقاع غلیظ و مطیه روید و ثبت است دارد

مله نهتر و ضعیفتر و کوچکتر و برگهای کوچک غیر لطیف دارد و چون بر دست مالند بوی خیار از او آید طبع او سرد است

و جهت گند حوضا کنند سرا و رام حاره و ورم ثبت چشم نافع باشد و در درد گوش را نافع باشد چون در گوش چکانند و کلی که هر چه نفع کند ادرار بول کند نفع کند



برنافی نام است بسیار کوبنده و عظیم تخم است و برگش برگ زیتون ماند اما درازتر و باریکتر و ملایمتر و او را برگش در میان در جنس شده

منسدل از زمین شده است خاما او بلند نشود و نازک شده باشد و شبیهی آتشی باشد و آن شیر و چسبنده باشد و درازتفاع و شاخ باشد در هر یک برگهای خرد

و در پهلوی برگش دانه سود رنگ همچون حب شعیر همه را دانه که سنه در ارتفاع درخت بلند نشود حیوان بخورند باشد از سفید سنگ تمام بر ترید و بیران از



ساق منتهی شده بلند شود از بیماریهای ارک نفع دارد و استعمال میکنند و درازی ساق او شصت انگشت است

وقضبان وی میوه داشته باشد مثل به بلیهی که در ذرت می باشد بلکه نازکتر و این شیرین مزه است و برگش چون برگ ذرت باشد و تخمش چون تخم کاورس است
و سفید و طولانی و قوت این نبات آنست چون بکوبند با آب و ترش بر زمین نشارند و عصاره او را ثابت مند درد مثانه را زود نشاند و محبس البول را چون در آن حسانند این عمل کنند والله اعلم بالصواب



این فوه صباغین است ریشهای سرخ دارد که رنگرزان بدان کار کنند و دو نوع است بری و مزدرع چنانکه در انطاکیا باشند و مزدرع
میانه نیستان باشد و در اوایل در بهار میباشد و غصون او مربع و درشت باشد مثل به بی ریشه دراز باشد و بر زمین کشیده باشد بلکه بر رنگ نیشه(?)
و قوت او زیاد باشد و گره داشته باشند و هر گرهی برگی مدور و بر روی چیزها باشد چون ستاره اول سبز و بعد از آن زرد شود و بعد از آن سرخ شود
و بعد از آن سیاه شود و در درون وی دانه باشد و بیخ او نازک و باریک و سرخ رنگ و بول براند و چون با ماء العسل بخورد یرقان را نفع کند و اصحاب
عرق النسا و مفلوجین را و بول کثیر غلیظ و بعضی اوقات خون براند و سر او آنست که شارب او در هر روز ... کند و چون ضماد کنند
در عصب با برگ و نفع کند از لسع هوام و چون تخم روناس با سکنجبین بخورند سپرز را بگدازد و همچنین بیخ او را چون شیاف کنند
در رحم حیض براند و بچه بیندازد و برگ سفید(?) چون طلا کنند بر او بهق که مفید باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

واعصاب را نیز خوب نباشد وعطش باد باشود وقولنج کیموس بد باشد ومورث خوام کردد واگر دندان بیل در وی اندازند به تحلیل برد

ویرا زود واز جو لب سازند مشروبی عوض شراب انگوری که ویرا فقاع گویند بزبان عرب وبوزه گویند بزبان فارسی دردسر آرد وبد باشد معده را

وکیموس را مضر باشد وعصب ضرر رساند واگر گندم نیز حسن خمری سازند حکه در دیار مصر وحوالی او میباشد **الکتیب**

نوعی است از ذرة واین دو نوع است یکنوع است که دانه دارست ودیگری مزوج است دو دانه دو دانه وغلای در شسته باشد وغذای او

زیاده از غذای جو باشد ولیکن کمتر از گندم باشد وازوی نانی پزند

صورت کتیب که نوعی از ذره است



حرش واین کاورس است وازوی نانی پزند واین را

ورس گویند صحت آنکه ازو او خوب خورد ونرم می شود والحه فولیطس

غذا الحب جاحت ... وزود هضم شود اما اگر ازو خیز شده شکم

به بندد اگر مس شده مصلی **جاورس** از جنس ذره است واین اقل غذا است

از ذره است وازوی نیز نان پزند ووحشی از انواع اوست

وگاه هست که از جاورس ورشته سازند بعد از آنکه بکوبند

وبه بیزند واستعمال کنند غذای بهمون خشو تر صحت اطفال را

وگاه هست که ازوی ضماد سازند **طراغوش**

بجوروی ... داشته وغذای وی کمتر از کتیب باشد

والحه دروکحاله بسیار باشد واین دیر هضم است ودمین لطیف است

صاحب قصب یعنی صاحب ساق باشد چون نی مجوف باشد و برگ وی برگ گندم ماند و منقسم شود قصب او بچند

شعبه برگیرد و بردارد ثمره که دو سر داشته باشد چون دو غوزه و در میان وی تخمی داشته باشد توان ضماد کرد چون جو **الارز**



یعنی برنج و این سرد از جمله اسهالست

کسانی از وی پزند و در بقاع

بی آب نیستان باشد و غذا

موافق است و بس بطی است

واین نیز از کسست صاحب

دو دانه باشد و غذای وی بیشتر از غذای

برنج است و حبس بطن است

واین بهتر است از برنج از برای معده

واگر بستر که طبخ کنند و ضماد

کنند بدو قوبا که بوست می خیزد از جایها

قوبای مذکور را ببرد و ناخنهای برص

را ببرند و نفع با بصور کند که در ساق برآید ختیم بالمرسد ابتدا اورا و آبی که در وی خیزد چون طبخ کنند حقنه خوب باشد کسی را که روده وی اقرحه داشته





نقل کرده‌اند قومی از اهل تجربه و این نبتی است که برگ چون برگ کراث باشد و بهتر و مایل بسرخی و بیخ او زرد است بسیار

داشته و این منحنی است بسوی زمین و چند برگ داشته باشد و کم باشد در حوالی ساقها و در سر ساقها او مشابه بسر انسان چنانکه

بصورتی که صورت بازان سازند مشابهت داشته باشد و این درخت کشیده تا شد و در روی چیزی سفیدی ظاهر شده تا شد در میان روی این صورت

سرخ و یک ... و در ... او مشابه ... و اصل آن کوفته است و ... و مشابه بیخ او بلغم و ... در تریاق ... را

ماشرب بول برانند



ای درشت باشد مشابه اسطولوقیدون بلکه درشت‌تر و شکوفه‌اش بنفشه باشد و قوت برگ آنست که گوشت برویاند و جراحت را

و منع کند حدوث اورام و چون با شراب بخورند سپرز را بگدازد



بیونانی الیهامرسقوس گویند یعنی بسیار نفع و گلی دارد چون گل کلکی و منبت شود بمقدار [illegible] مدرع و [illegible] و بیخش لزج و اندرون سپید باشد

چون بکوبند و با آب بجوشانند جراحات [illegible] اذنین و خنازیر و دبیلات و ورم [illegible] مقعده و اضطراب و [illegible] و تمدد اعصاب تحت آنکه تحلیل و منضج

تنضج دبیلات و [illegible] و چون طبخ کنند چنانچه ذکر کردیم و اضافه بدو بیاورند و ضمع و فرزجه کنند ورم رحم را نفع کند و بحسب آب مطبوخ دو خطمی [illegible] کنند و

نفاس را و پاک کند و چون بخورند آب مطبوخ او را با شراب عسر البول را مفید باشد و سنگ مثانه را مفید باشد و کسی را که [illegible] در [illegible] باشد و [illegible]

عرق النسا و شقاق یا بدکسی که قروح [illegible] داشته باشد و زحیر را نافع باشد و فرزجه [illegible] کند و اصلاح [illegible] کند و چون بیخ خطمی را با سرکه

بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را برطرف کند و چون تخم خطمی را خشک و تر [illegible] با سرکه طلی کنند و بر بهق طلا کند جلا کند او را

و همچنین با سرکه [illegible] طلی کنند و بر بدن بمالند [illegible] هوام [illegible] از وی دور شوند و آب مطبوخ [illegible] را نفع کند [illegible] و [illegible]

[illegible] و برگ خطمی [illegible] و [illegible] بیخ خطمی را [illegible] کنند و [illegible]

این از جملهٔ خوشبویهاست و اورا فیلغمسوس گویند و این نبتی است درخت مانند و برگ دارد و برگ او
برگ نخود ماند و شیر انیق داشته باشد چون شاخ حیوان بیرا تخم سرخ شب بذرة و دو دهن داشته باشد و ازین جهت اورا امدوسارون
گویند و تلخ مزه باشد چون بیاشامند معده را قوت دهد و در معجون داخل سازند و گفته شده که چون با عسل بیامیزند و زن بخود بر دارد حیض از رجاع
کند ار عاکشتن و در میان گندم زار روید



نقل کرده اند بعضی اسم را کویا اراده کرده اند ما حکمه نام این نبترا و مینامندش بعضی اوساس و بعضی فلوسطوس و بعضی بوسس برگ او خون برگ
خس لحم ار باشد و دراز و ملایم بدرازی چهار انگشت و بپهنی انگشتی باشد و این نبت گل و شاخ ندارد و بیخ درازی کوچکی باریکی دارد نازک و لنگی سرخ باشد و بروید
در زمینهای درشت چون مادیان بخورند بچه بیندازد و بعضی گفته اند که چون زن حامله بخورد بچه بیندازد و عبارت عربی او مست و اولاد در ... والله اعلم



این کرنب الماء است و کرنب کلم را گویند و ای در زمستان و در جایی که آب ایستاده باشد در میان آب میروید برگش چون برگ باقلی
مصری و اندکی کوچکتر و درازتر و از روی آب کنده شود و گاه باشد که بیخی در آب باشد و متفرع است از بیخ چند شاخ و گلی
سفیدی داشته باشد چون سوسن و در وسط او زعفرانی باشد و چون کامل شود گرد شود چون سیب یا چون خشخاش سیاه و دارو گی
بیس و تلخ مزه و لزج و ساق او املس و غلیظ باشد و ساق او چون باقلی باشد سیاه و بیخ او سیاه و درشت مثل بیضه باشد و بیخ او را
در شراب میکنند و چون خشک کنند و با شراب بیاشامند درد شکم را نفع کند با انجبات و کسی که در روده او قروح باشد و بزر را
بگدازد و گاه بیخ وی را ضماد کنند بر معده درد ناک و چون بر بهق طلا کنند با زفت بکنند و راحت یابد از احتلام و ضعیف کند قوت را
بسیار زود چون پی در پی بخورند و تخم او را چون بخورند این فعل کند و این اسم را اشتقاق نموده اند از اسم شقایق و معنی او
شقایقی است و وجه آنکه در بقاع بسیار آب بسیار یافت میشود در املس و در نهری که او را انجدرس گویند در مین لوطایا
گاه هست که می باشد نوع دیگر از مشابه برگ او چون برگ نوع اول الا بیخ این سفید و درشت
باشد و شکوفه این زرد باشد و برق مشابه بگل سرخ نیک است جهت سیلان حیض بیخ او و تخم او را چون بیاشامند
با شراب سیاه و میروید در زمینهای پاسالیبا بر رودی که او را اسوس گویند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

و چون نیز او نیست و لهذا این فصل را اول گفته اند و گاه هست که بر طبق بورق و غصون و اصول او شباهت مبان داشته باشد و بهترین شربهای او آنست که در ردونیا
رسا میر باشد بسیار خوش بوی باشد و در لطافتی باشد و زبان را درشت کند و گاه نفع کند چون با شکر و روغن لیترغس یعنی مرض لبستانی و قرانیطس
یعنی اختلاط عقل از حال بسر رسیدن بسیار از نوکور و همچنین نفع از دوار و درد سر و صرع و استرخا و عرق النسا و تشنج و امراض عصب را سود دهد چون مخلوط کنند
بشکر و روغن زیتون و بر سبیل طلا کنند و موافق است اوقات تشنج و اختناق رحم را و مسه مسموم است



گل مخلوط کنند



و چون بخور کنند هوام بگریزد و چون مخلوط کنند با روغن گل و در گوش چکانند درد را ساکن کند و نفع کند در و طواحن را هر گاه فتیله کنند و در موضعی که
خورده شده باشد بدارند و موافق است بر قرا حوب با تخم ریحان نیم درست بخورند و تنگی نفس را و امراض ناری را نفع کند و سپر را لیام کند و سپر را زرد کند و
زایل کند و درد و تقدد کرده مثانه را نافع باشد چون بیاشامند و ورم لیستی رحم را کم کند و بیخ وی اسهال کند اما اکثر گاه هست که بخیته سازند در آب
و آن آب را بخورند و چون خشک کنند و بر قروح جوک و اریشانند خشک کند و پوستی که بر بعضی زخمها باشد نزدیک باستخوان اسهال کنند و قروح کهنه را بگدازد
و در مرهمهای گرم مخلوط میکنند و مختار است از وی آنچه تازه و سرخ و بد بوی باشد که زود حل کنند پس اورا نادام تیغ یا سراب شونیز ... گویند درختی
نازک بلند و باریک بمقدار دو ذرع یا کمتر و برگ او برگ تعلب البهود ماند بلکه کوچکتر و در سر وی دوایر باشد نازک چون خشخاش طرانا و در دارن وی ساقات باشد و درون وی تخم ...

حریف الطعم و خوش بوی باشد و بر روی آن کنند و چون سرشته با ... ضماد کنند درد سر را نافع باشد و اگر محکوك آن را با روغن ... کنند و در دماغ

سعوط کنند ابتدا را ... آب چشم را نافع باشد یعنی آنکه چشم را زرد و چشم را تاریک میکند و چون با سرکه طبخ کنند و طلا کنند بر آثار عدسیه و قوابی ...

و ... کهنه و صلابت را نافع باشد و ثالیل که او را ... گویند بکند چون او را اشقاقند با بول کهنه و شونیز را مخلوط کرده ضماد کنند و اگر بجوشانند چوب صنوبر که

بر وی داشته باشد و شونیز و سرکه را و مضمضه کنند و چون بخور کنند و در آب ... ضماد کنند کرم عراض ... و اگر بخور کنند و در

کنند و ... کنند ... نزله داشته باشد نافع باشد و چون ... بخورند حیض براند و شیر در پستان زیاد کند و چون ... با بورق ... آب

وزن دو درم ربو را نافع باشد و چون بخور کنند هوام را بگریزاند و بعضی گفته اند که چون در خوردن وی اسراف کنند کشنده باشد



این ... است و در ... سوریا و ارمینیه ... و در عراق در موضعی ... باشد و نوع دیگر ... و تخم وی

... است و باد ... و ... باشد و ... باشد ... چون با موم و روغن ...

مخلوط کنند ... باشد ... کنند ... باشد ...

و اگر بنصیحت بخورند در جنین را نافع باشد و نافع است دمامل حادثه در عضل و مصروعین را و زنانی که احتراق رحم داشته باشند و جهت جامعی افتاده

باشند از دوار و چون بپاشند یا دود کنند هوام بگریزند و چون جمیع جسد خود را او میدان طلا نماید هیچ از هوام او را نگزند و چون مخلوط کنند

بکاکنج و زیت و بگذارند بر جائی از جوانب هوام نفع کند و درد دندان را نفع کند چون طلا کنند بر در دندان و اگر سوراخ شده باشد

در درون سوراخ وی گذارند و گفته شده است که بول براند و چون خواهند پاشند واجب است که حل کنند او را با دام تلخ و آب بادیه

یا با آب اصل یا بنبان کرم و مستعمل از روم که حل کنند او را و عصاره خشخاش با مس گرم کرده با مراره رطبه در وقت حاجت پس اگر اختیار کنی

که حل کنی او را بباید از در آب جوشان و چون حل شود جدا شود از وی چرک و بر روی آب ایستد پس واجب است که جدا کنی از وی تا نیفتد و بهترین وی نزد او

آن است که وی را در پارچه پاکیزه به بندی و در میان دیگی سفالی بیاویزی و آب در وی نکنی و بجوشانی و سر وی را بپوشی و در دیگی دیگر آب بجوشانی و چون آب خوب

او را در میان دیگ آب اندازی تا وی در میان پارچه بحرارت آب شود و از پارچه صافی بیرون آید و درشتی آن بماند پارچه و آنچه خوب و چرک در آن بماند



ان علف و زشتی است و درخت وی شباهت برزنی دارد که نزد او رسد و اسمی میباشد که مردم عوری است و منبع در آن او را

مرغانی اغاسولالوس گویند سزاوار است که احتیاط کنند آنچه نفیس باشد در رنگ و سنگ و چرب و شیرین باشد تا به اردلره لبان

و بوی کرم باشد و لون او چون بوی حنظل سیتر باشد و تلخ باشد اما الجزء ملغفا این باشد و در آن ملا در روید ان عصاره در حقیقت آلیست که احوال باشد

تلیین و جذب کننده و تحلیل برد سختیها و جراحتها و شکم براند و تحلیل سینه از دو سپرز ببرد از وی چون با سرکه دو درم از وی بیاشامند درد

مفاصل و درد لین را سود دهد و اصحاب ربو و انتصاب نفس و صرع و رطوبتی که در سینه بسته شده باشد چون با عسل بیامیزند نرم شده او را با آب شیره جو

و بول و حیض را براند و سفیدی چشم را ببرد و درشتی اجفان را کمند و چون با سرکه بخورند یا در سر کرات کنند و ضماد کنند سپرز را نفع کند و جگر را نافع باشد



حوض حدیده حجر داشته باشند و سلع حادثه در مفاصل را سود دهد چون با عسل ضماد کنند و چون در کتانی بارد مخلوط شود موافق آمد تعب و وجع ان را سود دهد و چون با بوق و سرکه در روغن حاکم کنند

و بمالند و شکم براند بغیر تعب و ادرار این اثر روت است و این رطوبتی است که از درختی اسرار شد

جراحات کهنه خاد کنند عرق شدید



تعط

فیطاسطس حشیشه است صاحب ساق بلندی ممتد در اراعی باشد و غلظت او چون غلظت کرات و برگ او
باشد مثل اجنحه کبار و کبر از تحقیق میوه او چون قطر هر کاه وی سایند این برگ را ضماد کنند بر قروح خبیثه واکله سود دهد والله اعلم بالصواب

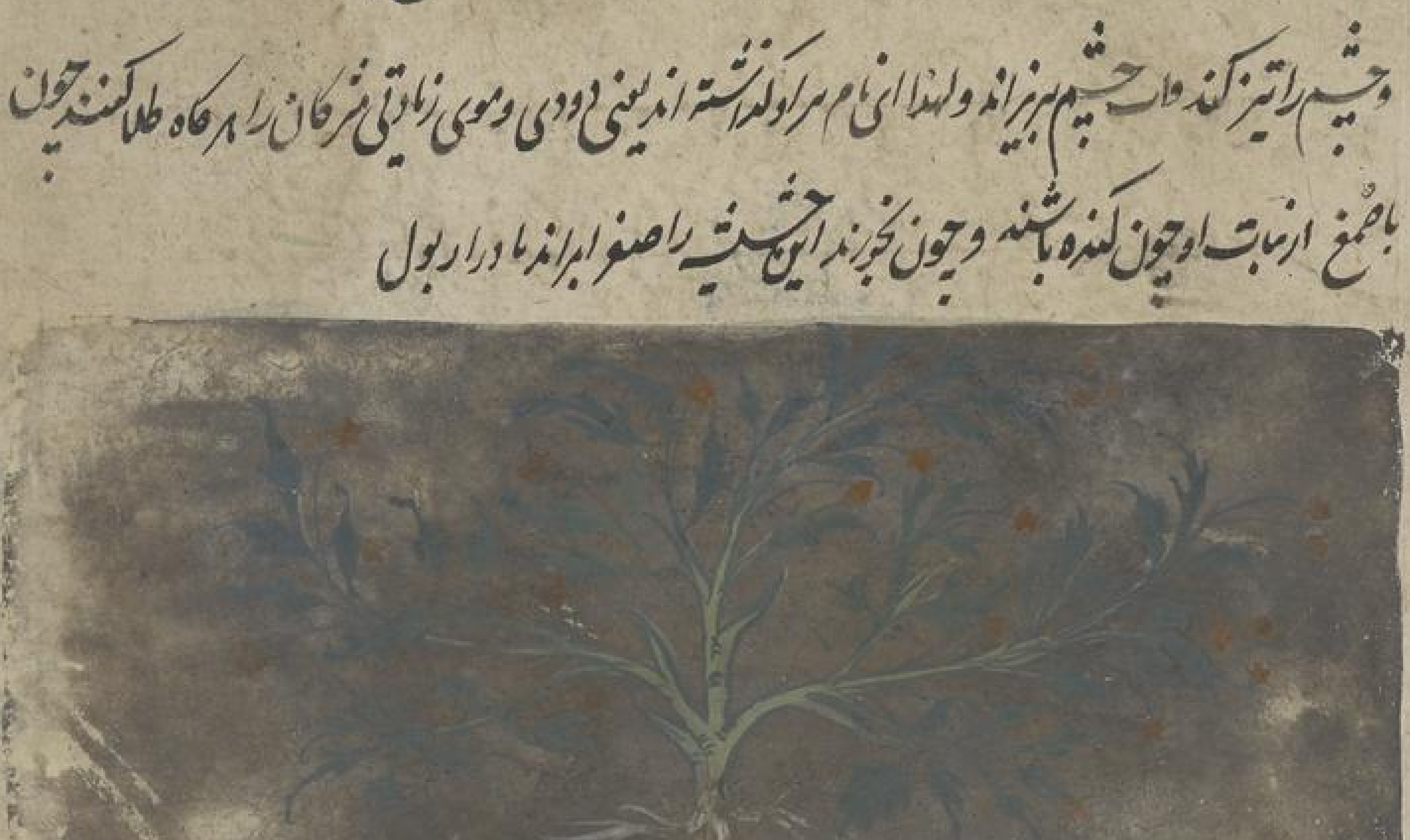


اصقاقطس این شجره کوچک است و برگی کوچکی دارد خوردن او قی و دمت بموم قاتمه کنند

و جهت معالجه کوفتهای جگر نافع باشد



این گونه است و یکی در میان جو روید و این حشیشی است شبیه به درخت است و گزره نیز شباهت دارد و در غده است و بسیار سفید است از هر جانبی عام است و شکوفه او سرخ است اما عصاره او حاد است و چشم را تیز کند و داء چشم ببراند و لهذا این نام مر او را گذاشته اند یعنی دودی و موی زیادتی مژگان را هرگاه طلا کنند چون با صمغ از نبات او چون کنده باشند و چون بخورند این حشیشه را صنوبر اندما در ار بول



این ورستینی روید و بعضی طرسولین گویند یعنی سبزک هرگاه بکوبند آب او را و عصاره او را با عسل مخلوط و در چشم کنند قروح چشم را نافع



موی را بدان رنگ کند که شبه ایشان کند بر موی باشد موی را سیاه گرداند
و بسیار از ایشان است که درختان را بلوط گویند مثل قیمولیا و همه برگی از
بلوط را هرگاه بکوبند و ضماد کنند نفع کند ورم رخوا را و قوت دهد
اعضای سست شده را و اما ثمر بلوط که آن را بیونانی بلانو
س می گویند و بعضی بلوط قسطا سولانه گویند و بعضی بلوط خوانند
ثمر آن بلوط استوانه مانند قابض است و فعل او چون فعل بلوط
درخت درشت بود و بابتر بود در میان جسم و پوست او باشد و فعل او بیشتر و نافعتر از شرب متیس باشد والله اعلم بالصواب
باشد و
ثمره درخت بلوط است نوعی است بزرگ کوچک در حجم و تند دار و وزن وی سنگین باشد و سوراخ دار
و نوعی باشد املس سبک وزن و سوراخ دار و نوعی اول مختار است و از قوت اول تیز باشد
و هر دو نوع عصفه را هرگاه نحق کنند و بر قروح بپاشند منع کند گوشت زیادتی که در قروح
بهم رسد و منع کند مادهای که در اندرون ریزد و قلاعی که در دهن حادث شود نافع باشد اما تجویف او که در میان وی باشد هرگاه در سوراخ
دندانی که مجوف شده باشد و درد کند بگذارند درد ساکن گرداند و قطع خون کند هرگاه بسوزانند تا شعله کند و شراب بر وی ریزند تا شعله وی منقطع
و خاکستر گردد با آنکه و اما آنکه در عفص حرکت بنده باشد اگر زنان در وی نشینند زوال رحم از ایشان برطرف شود و منع رطوبت ماده کند
و موی را سیاه کند اگر بعد از حق در سر کشند و همچنین نفع کند کسی را که در روده‌های ایشان جراحت بلوسیده باشد و حقنه کنند و در آب بریزند
و بخورند شکم به بندد و همچنین اگر مخلوط کنند در حقنه‌ها در آب سلق کنند سلق تا آی و بعد از آن بخورند اگر خواهند او را طبخ نمایند که این را از بابی نشر

وبگویم من حرف کلی که مازو که بزبان عربی عفص گویند هرگونی که احتیاج بعفص داشته باشد نافع است والله اعلم بالصواب

صورت درخت سماق



سماق

اما سماق را و خل در طعامها کنند

وبحد نام و برا احوانند

بعضی اوس گویند

و دیگری دریون گوید

اما میوه این درخت را او حاد فورسیا خوانند جهت آنکه دباغت

نیز بکار آید و این درختی است کوچک و در صحرا روید بلندی وی بمقدار دو ذرع باشد و برگ او دراز باشد و باریک و مایل

بسرخی باشد و اطراف او چون دندان اره و میوه او شباهت دارد بخوشه انگور بلند و بزرگ مجموع بهم او بهتر

و پوست وی در دور او کشیده شده وانرا استعمال میکنند اما قوة برگ سماق مقبض است و در گونی

که آفا قیا است اثر او خوب است او نیز خوب است واگر برگ سماق در آب بجوشانند موی را سیاه کند واگر در وده زخم شده باشد

او را حقنه نمایند نافع است یا بجوشانند یا در آن آب نشینند وگوشتی که بر اطراف ناخن بهم رسد برطرف کند واگر عضوی از اعضای انسانی

پیچش شده باشد اگر در اول آن گوشت برگ سماق را با سرکه و عسل ضماد کنند بر او نافع باشد واگر عصاره او را یعنی آب برگ او را بگیرند

و با آب بجوشانند در وقتی که برگش خشک شده باشد تا وقتی که آن آب بقوام عسل آید و بسته شود همچو عصاره فیلزهرج میگردد بدل فیلزهرج تواند شد

ولکاه میدانند لکن این درخت را جهت آدویه ونوعی هست ارجوزکه انرا بحیروس گویند هرگاه پوست او را بکیرند و ریزه کنند و بسیار بلیسند و تقیّع

هر بلغ بر ویلند قطرکه بکوز هدا و را عفاقه پوست درختی ایست که از زمین بر برکنید مایل بسرخی و غلیظ است و قابض الطعم است

و نفع کند جوز رومی از نفث دم و تب قروح لیعنی و ۹ اختهای اروده سوده فنه باشند. جوز رومی است هر کاه ورق او را بنی کر

او را ضماد کنند بر کرد ورم نقرس را نفع کند اما صمغ درخت جوز رومی را در مرهمها مخلوط سازند اما دانه او را میگویند که اگر مصروع بخورد

و دوار دو بعضی این میگویند که این درخت آن ترشح میکند که اگر درند که او را بزبان یونانی ایداکوس بر یزید منجمد شود و اگر جمع او است

هر باد دیگران کرد و نفور و این خوشبو است در وقت تقریب و این دی الو ان هرکاه لباینه بخورند

نفع انجاف بطن کند و دیگر اعاقول گویند که خشک لبد

و دیگری اما برگها و قضبان وی و لحای او یعنی پوسته وی متقبض است

و برگ او خوب است برای لعوما که گفته لبکر که و مالند باو آماس‌ها

او عمل میکنند رباط که سقیه میشود یعنی معصمی مجموعه و حابطه و بسیار

غلیظ باشد. هرکاه وزن دو درهم یا مالعی با آب سرد بلغم بسیار را

بر طرف کند و اب مطبوخ در و برگ او و شاخ هرکاه بر زخم شکسته او را

درست کند اما نقوخات که کویا شده است در ابتدا طلوع این نفاخات بر این درخت در و رطوبتی هست

هرکاه طلا کنند از وروی انظاره و جراحات بهم رسانند و اگر این نفاخات خشک میشود در ادای رطوبت

و از حوای موجود شود مشابه به پشه اما ورق او و اگر غضه تر کل شته و طبخ میشود



طالیخ

122

واما آنچه میریزد از حوت خشک او که چون آرد نرم است اگر بر جراحت و قروح بیفشانند پاک گرداند و ریم او را کشد و منع قروح کند که ده



روزن را نیز مخلوط کنند با شراب و در رفوق

به پیچند و بسوزانند و بکوبند و بر آن نشانند

انواع قصب یعنی نی بسیار است

نی مثل پر میباشد و از آن نشاب

کار کنند و نوعی میباشد سست تهی که مزمار

از آن میسازند و نوعی هست که او را کرنگینه غلیظ الجسم است

و بسیار بند و ... و نوعی دیگر هست غلیظ و میان تهی

و بر کنار جویها سبز میشود او را فوغاریس گویند و نوعی دیگر هست

که او را سیماج گویند و آن نازک و سفید است اکثر مردم او را میشناسند

اگر بیخ او را تنها یا با غیر او بکوبند و ضماد کنند بر موضعی که پیکان بر آن باشد بیرون آرد و خمیر کنند با سرکه جهت درد ورکین و درد ... ضماد کنند

و ... او ... بر ورمهای گرم ... رطوبت این نوع از نی را اگر بسوزانند و با سرکه حل کنند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع باشد و موضعی را

موی از وی ریخته باشد و اگر شکوفه این نوع نی در گوش رود ... کرش شود والله اعلم بالصواب

وبعضی اورا امعوردن گویند والی

نوعی از هوفاریقون است و این نباتی است نازک چوب و ساق سرخ برگش چون برگ سداب باشد و در سر گلها زواید داشته باشد و چون بشکنند

و بیرون زند ازوی آبی سرخ آید و نوعی بسیار درشت باشد و برگهای او چون ابهام کشیده باشد و گلهای کوچک زرد دارد و در غوزه باشد چون غوزه گیاه کش

سیاه چون بشکنند بوی صمغ صنوبر کند چون دو درم از تخم او بسایند و بخورند فضلات بلغم را بسیار دراند و بسیار نافع باشد جهت درد عرق النسا و

و میباید که بشویند باب و بخورند و اگر بر سوختگی آتش ضماد کنند صحت یابد



بعضی از مردمان اورا اوفاریقون گویند برگش چون برگ سطر فا باشد اما کوچکتر و بسیار

رنگ باشد و یک ذرع بلند شود و ناخوش بوی باشد و ناخوش طعم و تند چون میوه او را بخورند حیض براند و چون تمام او را بکوبند ریگ را ... و اگر ...

ونفع کند امعی را و معده را چون با عسل بخورند و چون کحل کنند و با شراب بخورند حمی ربع را بع کند چون بکوبند و بران موضع مالند والله اعلم بالصواب



بعضی مردم سطس الیورس گویند و این گیاهی است که از زمین بیرون شود و منحنی باشد و برگ او چون برگ حی العالم صغیر

و نازکتر و چوبتر و مخز الورق باشد که هر دو شاخ ... از همه نواحی حمل صنوبر و شکوفه او زرد باشد و بیخ او چون سنبلهای بری باشد

چون شراب برگ او را سحق او بخورند یرقان صحت یابد و اگر بخورند با عسل چهل روز از درد عرق النسا صحت یابد و گاه هست که می درد

جگر داشته یا گوشتی که در جگر باشد ماو و نیز از این نبات نافع باشد و کسانی که عسر البول داشته باشند و کسانی که درد گرده داشته

باشند و نفع کند حصبها ... را و استعمال کنند کاه ... بلاد مطبس و ... اطبا چون معجونها و گاه هست که بخورند آب مطبوخ

این نبات را کسی را که افعی ... خورده باشد و ضماد کنند و نفع کند امراضی که ... چون طبخ کنند و بخورند ... کنند ... و اگر

کحل کنند و با انجیر مخلوط کنند و فرو برند شکم را نرم کند و چون با ... کنند نفع ضوء بصر کند ... که مجلس ... باشند

... عسل فرزجه کنند و محلل صلابت یعنی سختیها ... را و ... کند ... را منع ... کنند چون ... ضماد کنند

نفس و سرفهٔ کهنه و عسر البول را و حیض براند و موافقت دارد و حبس هوام چون ممزوج با شراب کنند و چون بر دارند بیخ او را بجه

بینداز دوای که ازین را طبخ کرده باشد موافق است زن زاییده را که در وی نشیند و نیک است جهت شبکوری هرگاه بگویند چون بوی

خوشی دارد آبا برگ وی قابض است و چون ضماد کنند درد سر را نفع کند و ورم چشم را زایل کند عبه کرد چشم بهم بسته اول ابتدا باشد و سختی



پستانها را نرم کند و ثمرا را سود دهد و بوی او خواب آرد

اما سداب کوهی و صحرایی استعمال بسیار نکرده اند

و در وقت او شیر اسداب

بستانی باشد و صلابت

خوردن نباید که نشنیده اند اما انچه بستانی باشد بسیار خورند و انچه

بر روید بیز دیگ متن و این هر دو نوع محرق و مفتح اند و بول

براند و حیض براند و چون بخورند شکم ببندد و تخم او شان مقاومت کند با سموم مفرد هرگاه با شراب مقداری بیاشامند

و اینست که چون برگ او را تنها یا با جوز یا با انجیر خشک بخورند این عمل کند و لسع هوام را سود دهد و خوردن وی شهوت جماع را کم کند

و هرگاه با شبت طبخ کنند و بیاشامند امغص را ببرد و درد جنبین را زایل کند و علت سینه و ضیق النفس و سرفه و اورام و درد حقه و درد مفاصل

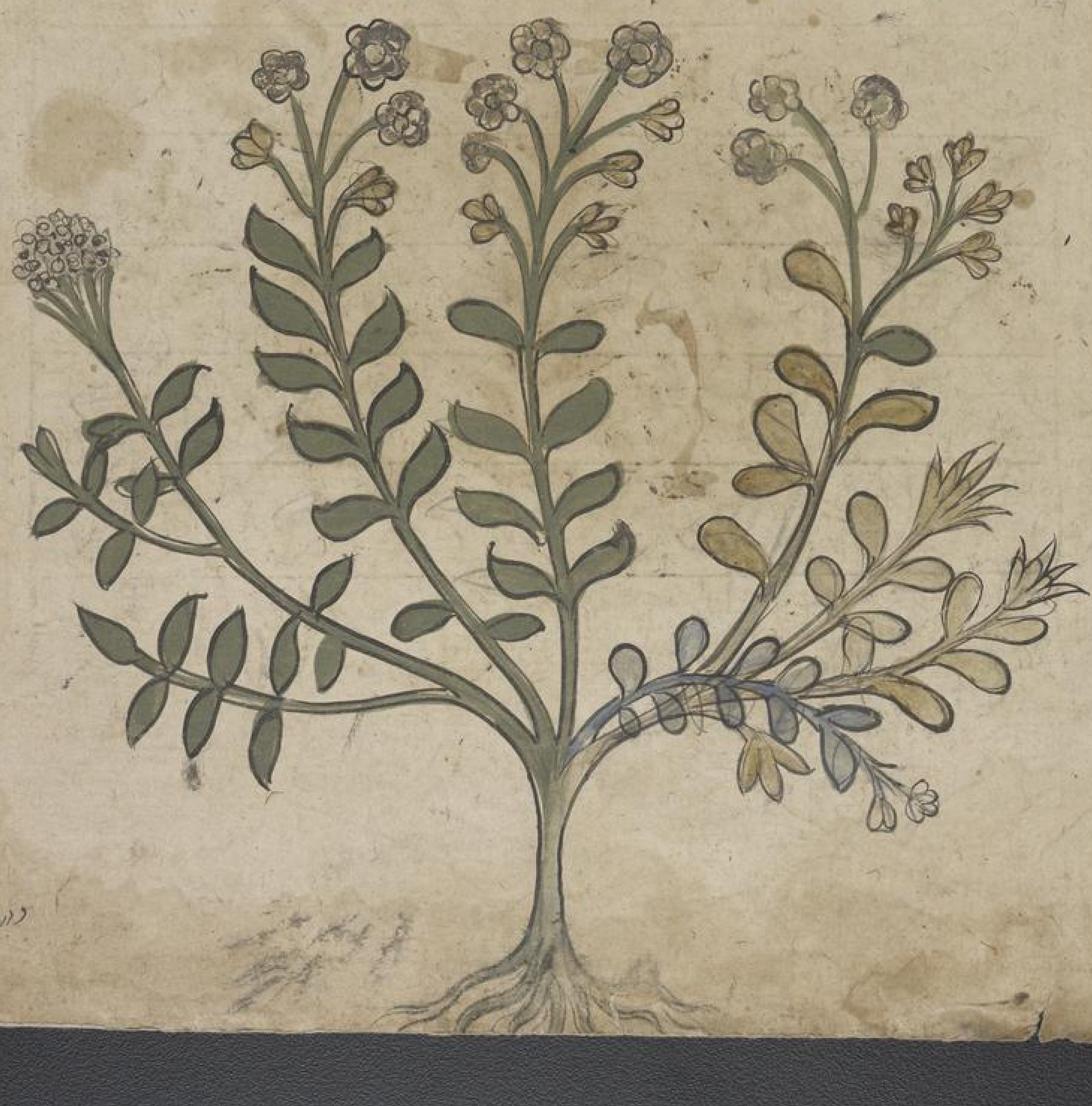
و رعشه نافع است چون با انجیر و کوز بیاشامند و چون طبخ کنند سداب با زیت و حقنه کنند درد قولنج را نافع باشد و نفخ رحم

و اختناق رحم را سود دهد چون تحمل کنند و به شبت طهارت ضماد کنند تا بیش از ... چون با زیت طبخ کنند کرم امعا را براند و ضماد وی با عسل

و با انجیر جهت استسقا لحمی و چون طبخ کنند سداب را با شراب تا بنصف آید و بخورند بسیار نفع کند استسقا را چون لحمی باشد

و نور چشم را بیفزاید چون بخورند خواه تازه و خواه پخته و خواه خشک و چون آب [illegible] بر چشم ضماد کنند درد چشم را راحت دهد و چون با روغن گل
سرخ درکرده بر سر ضماد کنند درد سر را ببرد و خناق [illegible] کنند و [illegible] کنند [illegible] و چون با رب غار [illegible] ضماد کنند ورم را برطرف
کنند و چون او را [illegible] کنند [illegible] او را با موم که آب [illegible] باشد در روغن [illegible] حصف [illegible] را نافع باشد و چون با بورق [illegible] طلا
کنند [illegible] برطرف کنند [illegible] و توت را بکشد و [illegible] و چون [illegible] ضماد کنند و عصاره [illegible] در گوش [illegible] کنند چون [illegible]
پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند و چون عصاره او را [illegible] و عسل در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و [illegible] و سعوط [illegible] را
[illegible] کنند چون با [illegible] روغن گل طلا کنند و چون بخایند بعد از خوردن سیر و پیاز بوی [illegible] را [illegible] ببرد [illegible]
چون بسیار خورند [illegible] و چون [illegible] پیش از شکوفه کردن [illegible] کنند [illegible] پوست [illegible] و خارش [illegible] ورم کند [illegible] کسی که آنرا خواهد
دست خود را [illegible] بعد از آن ببرد و چون عصاره او را [illegible] [illegible]
[illegible] میگویند قاتل است [illegible] که در [illegible] خود را [illegible] و ذکر کرده که اگر [illegible] او را [illegible]

127



و ار معا

کرویا است بتخم است معروف ملون اند

لذیذ الطعم محلل صالح معده نفخ دهد و در معجون و نقل شود

مرافق ما شود و اهل را ده و دهد که در جمیع اکثر طعام پخته کنند

و در رنگ به انیسون است پیخ و سر آن چون مطبوخ شود

مثل جزر چون خشک کنند

و طبخ کنند علف و تخم وی را و آب کرویا رشت

و جوش شیره باشند شیر در پستان زنان بسیار کنند و نفس

و نفخ را سود دهد و شکم به بندد و غثیان ازد و فواق

را بر طرف کنند و شهوت جماع را فزون کند چون

بیدرنی خورند و حوض را از مطبوخ و کرویا زنان نشینند

اختناق رحم را سود دهد و اگر خشک کنند و بسوزانند تخم او را

و بر جراحت کرم الطرف معده بکر سرد بپاشند نافع باشد

بستانی لذیذ الطعم

میباشد تو تخم کمون آن است که او را

تراط ملوخیا گویند و دوم آمده و در مصر باشد



وبعد از آن باقی انواع کمون در غالب الطبایع و استعمال و در تریاق و کیر بسیار شد محلل و محکک کننده و قبض کننده نفع کند امغاص را و

نفخ را چون با روغن زیتون و حقنه کنند با روغن زیتون و ضماد کنند و گاه است که جهت انتصاب نفس با سرکه ممزوج کنند و بخورند و نهش لسع

هوام و اورام انثیین را سود دهد چون ضماد کنند با سرکه و مویز و ارد باقلی یا با موم و زیت و منع رعاف کند و سیلان حیض را سود دهد گاه

با سرکه ببویند و در دماغ کنند یا کوفته بخورند و رنگ را زرد کند چون بر رو طلا کنند



بسیار مرید بود شدید القوه باشد که تحمد و استعمال و چوب وی بلند تر و کثیر تر و باریک باشد و برگ وی مانند عدد و آن باشد و متسع باشد

چون که کرفس قوت او و در ساق بلند او پنج یا شش دایره نرم و داخل او ثمره باشد چون بادیان خواه و او فوق طعم باشد از بستانی و وزن او بار

مرو سده باشد بخم او نهش را سود دهد

و نفخ را چون با آب بیاشامند و اگر با سرکه بخورند

و او لسع هوام و سرطان معده چون با شراب بخورند

و کلف و نمش را ازاله کنند چون بکوبند و با عسل مخلوط کنند

و طلا کنند و ورم انثیین را ببرطرف کند و نوع دیگر

نافع باشد



وقابض وموافق معده باشد واردا و نافع باشد رفتن شکم را و قروح روده را اگر بعوض اگر کاهی ارد جو ترشربات او ارزند

وکاه است که میگیرند از و رنگ اورا پوست او بسیار صاحب فعل باشد هرکاه با شراب و عسل طبخ کنند و معدار قوا اوش بسامند کورش تا مقدار

اما منوا او سبز و تلخ مزه باشد و درد

بارو عسل کلا نحو کرده در کوش چکانند



عدس چون مرکب را بسیار خورند تاریکی چشم اورد و دیر هضم شود و معده را بد باشد و نافع باشد و شکم بر بندد هرکاه

با پوستش بپزند و خوابش انست که از و تخمه شود و اب را سیاه کند و قوت او قابض باشد و شکم رفتن را منع کند هرکه قشر کنند و بپزند

و اب اورا بریزند و ات تازه بازبرو ریزند و اب مطبوخ او شکم براند و احلام ردیه از او متولد شود و مضر اعضاء عصبیه باشد و ریه

و سر را مضر باشد و بدرس افضل اول است که مع ریختن مواد شکم کنند هرکاه اضافه کنند

برا و هندبا یا هندبای بریه یا بس الجمل اماتقله الحمقا یا سلقی اخضر و حب الاکس

و پوست انار و کل کلنار خشک و علف وس و بره اورد اما عصارها



بعد ازان بیندازند و بعد از طبخ و ایلساقی که این طبیخ شود و سزاوار است که باید که تعقیف طبخ کنند

جهت آنکه شکم را بهیجان نیارد و چون با پوست سی دانه عدس را بکنند و بلع کنند غثیان معدی را نفع کند

و اگر با کشک جو ضماد کنند عدس مطبوخ را بر نقرس الم او را ساکن گرداند و اگر با عسل مخلوط کنند قروح غائره را

تدمیل کند و خشکریشه را بکند و قروح را پاک کند و چون با سرکه بپزند صلابات و خنازیر را محلل باشد

و اگر با به و اکلیل بپزند ورم چشم را فرو نشانند و چون با روغن گل طلا کنند این عمل کند و اورام متعفن

را نیز سود دهد و قروح غائره را نافع است خصوصاً با پوست انار یا با گل طلا خشک در عمل کرده شانند و نافع باشد

اکله را در ابتدا مرض عفونی از اعفا بر وجه ... کور و همچنین چون با آب دریا طلا کنند ... و قروح ... را و کره که

از سرما بهم رسیده باشد نافع باشد و جهت پستان که ورم کرده باشند با آب دریا طلا کرده ... ضماد کنند نافع است

درختی است در مثل درخت و خشیش برگی نازکی دارد و سرامی دارد و در میان ... تخمی

جهت دانه عدس که ازان آرد رسته گیرند موافق امور طبیه است و جهت کسی را بخورند سر را گران کند و شکم را بر هم زند

و بول را برنگ خون کند و گاوان را فربه کند و از کسن آردی گیرند به عنوان کسن رزین کمس ... سنگین فرو بیخته

در هم ریخته و آب در وی ریزند و بگذارند تا بر کند و شکافته شود پوست وی و مغز از پوست جدا شود بعد ازان خشک کنند

و ارد نمایند ملین بطن باشد بول را ... چهره را خوب کند و چون بسیار خورند او را با آب ... با عسل

در شکم بهم ساند یا در مثانه بهم رسد و جهت مدیغ غسل کنند قروح را پاک و خیلان ... عدسه مانند

و آثار و کلف را از بدن بکند و منع آکله کند و تلیین صلابات باشد و اعفای ... پستان را نافع باشد و صلابت پستان را

بوی آب ازو آید و در کوهستان روید خاصیت این نوع را هر گاه بخورند حیوانات را آنکه در او خشخاش خسیده باشد و در وی شود هر چون
ضماد کنند قروح متآکله را سود دهد



خنثی است ساق رعنه مستطیل دارد و علو قریب دو ذراع و باشد و شعبه شود و در او خاریست در میان
امتداد مثل سر کشنی مشابه لکا و زبان اما کوچکتر و نازکتر و سفیدتر و قاعده او خاردار باشد و اعلای ساق او مدور و از بالای باشد فرو ری
که شکوفه او سر او باشد ملصق به موی مانی



این حشیشی است

واندر یابس گونه است که درد چهار پایان را بر طرف سازد و هر گاه بیخ او در موضع الم بیاویزند

صاحب ساق خشبی و بر بلندی گلی است چون گل اقحوان که هموس گویند و برگهای مصطف و دراز مانند برگ کوچک باشد چون ستاره کمان

سر و در ساق گردیده و دراز و مجدد نورش معده را و ورم چشم که از گرمی باشد و ورم باقی اعضا و ورم مقعده را نافع باشد و بعضی

گویند که شکوفه او اسهال بنوفر باشد و چون با ماء است ماند خناق را و وجع المفاصل را و گاه هست که منع کند ورم از رسیدن را

هر گاه تازه ضماد کنند و هر گاه خشک کنند ثبت او را مریض واجب است که قطع کند او را بدست چپ و ببندد بر او میسس خود

پس شفا یابد از الم آن و در موضع



ماسلوی گویند از نبات بهته او و کاه او از یک نبرک او برگ آن پیچیده و او از دو ... باشد و بر فوق راس او شکوفه باشد که الم حلق ساه ...

و برگش چون ... و تخم او را با عسل بخورند امراض سینه و سرفه را نافع باشد و مرض جگر را سود دهد و اصحاب نقرس ... و دم را والله اعلم بالصواب



اوقرغلوسسوند درختی است کوچک مشابه بابن بری صغیر و میوه خارداری دارد و در اعلای او چون زبانه کوچک بر جوانب برگ او
ملتصق بر جوانب برگ او و بعضی میگویند که میوه او را بر کسی که درد سر داشته باشد ببندد بنشیند و در معجون مخلوط کنند



گلی است مشابه بگیاهی کوچکتر و بال سرخی و لهذا مدنی نام خوانند و او را میوه باشد چون قرطوس النحل و بعضی گویند حول انسان با خود دارد
متی و حتی با مرام آن کند و اگر در او دهن زیتون ادافه کنند و بر سمل بمالند هر کس سر مال کند همه مردم او را دوست دارند و محبوب خلایق شود



دو نوع است یکی برگش کوچک چون پای عقعق و بیخ او نازک است چون از فرو او اوش اکثر رسته است مانند وبا
تش ماهیت دانه چون کرسنه و چون خشک شود بر گردد از زمین و چون برگ زیتون شود و نوعی دیگر مقدار او چون تفاح است و بیخ
او چون بیخ زیتون و برگ در رنگ و مقدار چون برگ زیتون است بلکه نرمتر از زیتون است و میوه او کوچک است و در بسیار از مواضع
بسیار روییدست به مرنجوش سرخ و گفته اند که این دو نوع هر کدام باشند مورث محبت و زنان با خود نگاه دارند





چون خشک کنند و سایند و بپاشند بر قروحات با سویق جو و درد دیگر جاذبه و این خردل موافق است ادویه حبس را
و گاه هست که گرانی سمع را نافع باشد هرگاه سحق کنند با انجیر و فتیله سازند و در گوش گذارند و چون عصاره
او اکتحال کنند تاریکی چشم را ببرد و خشونت احفان را نافع باشد و گاه هست که از تخم خردل عصاره
گیرند و در آفتاب خشک کنند

رشاد گویند و گفته اند بهترین آن باشد که در بابل باشد و تخم
او مسخن و ملین بدن باشد و شکم را بهیجان در آورد و کرم معده بیندازد و سپرز بگدازد و طفل را هم ضرر رساند
و شهوت جماع آورد و تخم او چون تخم خردل باشد و قوبای متقشره را بردارند و مجلس جازه را بر طرف کنند و چون با عسل
با عسل بیامیزند و بر سپرز ضماد کنند سپرز را بگدازد و قروح عسلیه را پاک گرداند و رطوبات سینه را نضج دهد و پاک
کند چون با حسا طبخ کنند و چون بخورند نیش هوام را نافع باشد و چون بخور کنند هوام بگریزند و منع کند موی ریختن و
جمر را گند و حصه از او حبوب ورد ضماد کنند زنان را نفع کند و اورام و ... را ببرد و ... بر دمل ضماد کنند پاک کند



و رشاد حیه نیز گویند باشد در فصل
حرف امیض گویند و اسم او حسک است
... برگ نازک دارد و طول او ...
و شقوق ... باشد و حب باشد
... باشد و ... باشد و دانه ... باشد
و ... باشد و ... او ... تخم او



ضعیف و مسخن و تلخ و تشنگی چون قی کنند با او و مسهل چون بیاشامند از او مقدار دو کسوق و داخل در دواها و حقنه
کنند کسی که عرق النسا داشته باشد نافع باشد چون خون بارد و دبیلات باطنها را بگشاید چون او را بیاشامند
و چون حیض را حرکت آورد و طفل را در شکم بکشد و فراهانس ذکر نموده است که میباشد در بلادی نوعی دیگر
که بعضی مردم او را افودل پارسی گویند و برگ او بهین باشد و بیخ او بزرگ باشد و این نیز داخل در حقنه صاحب
عرق النسا نمایند **اعرابی** نبتی است که مقدار ارتفاع او ذراعی است و ساقهای او نازک باشد چون
ساقهای سپید بلند نازکتر و سفیدتر و بر سر او چون شقیقه چیزی باشد چون نبات اقوطی و شکوفه سفیدی
داشته باشد و حشیش او را با شیره جو طبخ نمایند خصوصا در بلاد فایادوقیا و دانه او را خشک سازند



و در مطبوخات داخل کنند چون فلفل
هروسیمون این را طرثوق گویند میروید همیشه در
حوالی بلدون و در باغها و دشتها و برگ او چند
برگ جرجیر دشتی باشد و فروع او چون ریشها
باشد و شکوفه او سفید باشد و در سر او چون حلبه غلافی باشد و در درون او تخمهای ریزه باشد
چون تخم رشاد و حریف الطعم باشد و تند و برق باشد و نفع کند تخم او موادی را که بر سینه افتد
و کسی را که مده در سینه او حادث شده باشد و سرفه را نافع باشد و یرقان و عرق النسا
را چون عمل کرده شود و گاه باشد که بیاشامند جهت ادویه قاتله و چون ضماد کنند بر طحال نرم کند و صلابت ورمی که حادث شد

137

ونارکتر و بوی او تیزتر باشد و در سرهای او شقیقه باشد و شکوفه سفیدی و تخم او چون انیسون باشد بلکه سفیدتر و بیخ او میان خالی

باشد و بسیار بزرگ نبود و این نیز از نباتات قائمه است که میکشد بسوی نافع است از رانی اب بحرف عصاره او را

از شکوفه او گیرند پیش از خشک شدن تخمش و حمه بعقیر رند و صاف کنند در آفتاب گذارند تا ببندد و منفعت بسیار دارد و گاه

هست که سحق او را با ادویه و اکحال مسکن دردها موافق باشد و لعیب ماشترا را و شور ساعیه چون ضماد کنند اما حشیش تو گران و شکوفه

ضماد
هرگاه بر خصیه ضماد کنند شهوت بشکند و منع احتلام کند و دیگر سست شود و چون بر ازها لند منع بر ول امدن موی کند و اگر چه طفلی

کنند بزرگ نشود و آنچه در قریطی روید قوت و عمل او نیز چون قوت و فعل اینست دارد بیصم العرب



یومیان گویند و بوماللون نیز گویند و در روم ماخسول خوانند و این درختی است که برگش برگ ماطی

ماند و در مقدار مثل به او ست و در انطاکیا روید و نزدیک سقالیه است اما آنچه در اذطالیا روید چون برغال جوارد نخورند

فربه شوند و اگر انسان بخورد فربه او را حادث شود و آنچه در سقانیا روید قوتش تیزتر باشد و متغیر شود کسی که بنشیند در سایه او یا بخواید

معنی او خانق الکلب است یا خانق النمر و این حشیشی است که ساقهای بلند داشته باشد و در شکستن و برگ او چون برگ لبلاب

اما لین این تیز باشد و این مجرد روس است بسیار و این بسیار لوی قوی دارد و لبنی زردی از او آید و تلخ باشد اما میوه او چون علف باقلی

به بلندی انگشت مشت به برزود و در او دانه کوچک سیاه و صلب و برگ او را چینند در خمیر کنند و بندق سازند و بخورد سگ

یا گرگ یا روباه یا ملنک

در حال بکشد بمیرند

و ورک ایشان

ست شود والله اعلم



[illegible]



صورت خانق الکلب که خانق الکلب گویند

واز این نوع دیگر هست چهارم گرمی است بعضی بسیوم دارد و شکوفه او سفید است چون خیری و قوت برگ
و شاخ او تازه ممنوع است و موثر خشک شده با درد است و قوت او بکند انتفاخ شکم را و جوب خیلانرا
و ثالیلی که او را انگنجک کویند و ثالیلی که سر میخ کویند و مخچه و چون بر داء الثعلب ضماد کنند بسیار از داء الثعلب خلاص یابند
و اگر در او کرفس اهار طبخ نمایند بر کودکی که از رنج حادث شده بریزند و در آن آب کذارند بر طرف کنند و بیخ
او را چون خشک کنند و بسایند و بر دماغ دارند عطسه آورد و درد دندان را ساکن کند هر گاه بر آن ماشند
علت فرانی ابر برد   این را شقایق النعمان کویند و نام بسیار کویند و این دو نوع است بری
و بستانی اما شقایق بری گل سرخ دارد و بری اما بستانی غلاف تخت او گاه سفید باشد و قرمزی باشد
برگ او همی رگ شقایق النعمان بری برگ کزبره ماند و نزدیک زمین باشد و گیاه شقایق شود و شاخهای او سرخ باشند
و نازک و بر سر او چون کوکنار غوزه داشته باشد و در وسط او رو مانی سیاهی با سبز باشد و بیخ او مقدار زیتونی باشد و در میان
پنبه بند باشد و در خود ... هر دو ساده باشند و قماح او سرخ باشد و بیخ او بسیار نازک باشد



و نوعی دیگر هست که برگ او سیاه و بسیار ... باشد ... دارد
نوع شقایق ... قوت جاذبه داشته باشد و عصاره ... نوع
هر گاه در منخرین سعوط کنند دماغ را پاک کند
و اگر بیخ او را خایند
بلغم بسیار آرد و اگر طبخ کنند باشد و ضماد کنند ورم چشم را ... شود

و آثار از چشم زداید و قروح و نخه را بر طرف کند و چون بکوبند برگ شقایق النعمان را و چوب او را در آب جو
و بجوشانند شیر در پستان بسیار شود و اگر فرزجه کنند در رحم حیض براند و اگر بر قوبای متقرحه ضماد کنند نیک کند و جماعتی
هستند که فرق نکنند میان شقایق النعمان بری و میان ارجمونی و میان خشخاش عطشه که ذکر خواهیم کرد در وقتی
خشخاش ذکر کنیم بسبب اتفاق ایشان در رنگ چون فقاح هر دو سرخ باشند پس او را ارجمونی نام کردانند
و این معنی است غامض و آنکه فقاح ارجمونی و خشخاش عطشه بسیار سرخ است و فقاح شقایق النعمان فام کمتر است
و سبب است فرق او و این هر دو و آنکه شقایق نعمان بر آنکه او را ارجمونی گویند شکافته شود از او زردابه زردی که
زعفرانی و حریف الطعم و بسیار حریف تر باشد از خشخاش بورقی و از وی شیری بیرون آید سفید و بسیار تند و مانند این هر دو رمانی
چون خشخاش بری الا آنکه رمان ارجمونی پهن تر باشد و رمان خشخاش بورقی مدور و اعلی باشد اما شقایق النعمان نیز از او
بیرون نیاید و رمان ندارد و چون سر میل است و در زمینها بسیار روید ارجمونی در باب خشخاش
بری باید و برگش بشقایق النعمان مشتق بگذشته شود و فقاح او سرخ باشد چون فوهای یاسمین و رمان او خشخاش
بورقی و اعلای او پهن تر باشد و بیخ او مدور باشد و از وی شیری زرد زعفرانی بیرون آید و حریف و جاذب قروح را

که شقایق گویند و از او برطرف کند
و چون ضماد کنند ورم

عیش الراعی
باشد والله اعلم



شیط





صورت مرغی که او را الک گویند صورت مرغی که او را عقاب گویند زهره العقاب

هرگاه بخورند خشک

خشک در الک ریک را

مصروعین را نافع باشد





هرگاه بخور کنند در عقاب زیر زنی که حبس حیض یعنی در شکم را نگاه دارد زبل الفار هرگاه سرگین موش را سحق کنند و با برابر

داء الثعلب طلا کنند نافع باشد و اگر با بیضه عسل مندرست مثانه را بگشاید

و اگر شاف برآرند اطفال را بدان شکم براند خرء الکلاب اگر کلاب ریگ را سحق کنند و با شراب بخورند شکم ببندد بخوی ... اگر برد

آدمی را تازه بر جراحت بنهند سود دهد و اگر شخصی خناق شده بعسل آمیخته خشک اندر کام وی بر دارد خلاصی یابد از خناق بعر الضب یعنی سرگین سوسمار

نفع کند بهت زنان که اگر بر روی خود مالند رنگ روی را خوش کند و براق کند اجود او آنست که سفید باشد

و زرد و سکن و سفید باشد و سبک باشد حرارت نشسته و زود حل شود و چون شکسته شود بوی تیزی از وی آید همچو خمیر و گاه باشد که غش کنند بانکه زر از بخور داده

برنج و درق را جمع نمایند و بعوض بعر الضب بفروشند بعوض بخورد دادن زیرا که در نظر شبیه اند و بعضی میرویند دسته گندم را مخلوط کنند بکل قیمولیا

و تلبیس از خشک و دو غبال کرده بپزند ما حال گرم شود خشک کنند و بفروشند بعوض بعر الضب بول الانسان بول انسان هرگاه انسانی را عقرب

گزیده باشد یا زهر خورده باشد یا بسته استسقا شده بول خود را بیاشامد صحت یابد و اگر بر موضعی که زهری مار آید و عقرب رسد بمالند نافع باشد و بعلا عامه مردمان

اگر بر کزیدگی بمالند نافع شود و موافق و با بستر باشد و حکه را نفع کند اگر با بورق مخلوط کنند اما بول کهنه بتر اثر کند از سعفه و قوبا و تشروی کرده و حصی

که انرا غالی گویند و منع خوره کند و آنچه عارض مانه شود هرگاه بریزند بر روی نشف و کنند ماده آمده از از گوشه ها کرمی که در گوش ... هرگاه در بینی نار کنند منع کند اما

زاد ابیر مرغی است که در کوهها ...
و او را اسفرک گویند ۱۲



و ذنان سوسمار نر را گویند ۱۲

حس محکاری بایست ...
...
...
و ... ۱۲

پسران نابالغ هرگاه بیاشامند نفع کند از تصعب نفس را و هرگاه طبخ کنند در دیگی مسی بپسل تا از چشم و قروح از آنکه عایره گویند و ظلمت را که از چشم باشد

آماس نیل بول را هرگاه طلا کنند به او ثمارها را و طبخ کنند با دحی و قیسلا کنند و برآرند در رحم را سوده و اختناق رحم را برطرف کنند و گاه است که نفع کند

و احجان را جلا دهد و برطرف سازد آثاری که در چشم بهم رسد **ابوال الثیران** هرگاه اداره کنند در وی مر مخوقرا و در گوش چکانند

درد گوش را نافع باشد و همچنین بول خوک بیابانی این فعل کند و خاصیت او آن است که سنگ مثانه را بریزاند و شفا یابد ابوال ماعز

نیک باشد جهت استسقای لحمی اگر با سنبل رومی و برآ کوزند مقدار دو قوانوس و بول برانند و مسهل باشد و درد گوش فرونشاند اگر در گوش چکانند بول جانوری

که او را بزبان یونانی بوکجیس گویند و لوکوریون گویند و میگویند چون این جانور بول کند در همان ساعت آن بول منجمد شود یعنی حوال سنگ به بندد و این خبر ضعیف است

و این بیونانی ایلنقطوریون گویند هرگاه بول خنکور را با آب بیاشامند نافع معده باشد و منع کند ماده که بر بطن بریزد بول حمار هر نوع که باشد نفعان آن را اگر با [illegible]

درد گرده را نافع باشد **القول فی العسل** بهترین آن بهرگان اطاعنقی الیت و الجه او بزبان رومی اومیطاتون گویند و الخه و مالادس [illegible]

و سنعلی بنام او نوطیمون است و علامت خوب عسل آن است که بوی درست داشته باشد و مایل بدرعت باشد و تنگ و نازک نشاید بلکه غلیظ و قوام دار

باشد و چون انگشت بروی گذاری و برداری ماشیت بسیار کشیده بهم بند شود **الطبع والفعل** جلا و مفتح سده یعنی باز کننده ماده که در سینه باشد [illegible]

و مسهل رطوباتی که در میان [illegible] و قروح چرکدار و غزان که کهنه شده باشد پاک گرداند حوال [illegible] یعنی هر بوی بالند و اگر [illegible] و ضماد کنند تسکین [illegible]

یعنی از یکدیگر جدا گرداند اتصال حمره را و جواز را برطرف کنند هرگاه با شبت تازه بجوشانند و بر وی طلا کنند و نفع کند آوازها که در گوش حادث شود درد

گوش [illegible] هرگاه با نمک معدنی [illegible] مخلوط سازند و در گوش چکانند [illegible] که در میان [illegible] برطرف کنند [illegible]

طلا کنند [illegible] باشد و [illegible] اگر کوتاه باشد حوالی [illegible] العسل طلا کنند [illegible] خاصه [illegible] استعمال او بعد از حمام

باشد تا مدت سی روز بلند کنند و خیالات که در بصر بهم رسد و تاریکی را برطرف کند و گاه است که [illegible]

قطر و حوتوراون

و دربیخ این درخت نبتی باشد که اورا اوقوقسطیس خوانند یعنی لحیة التیس خشک و جماعتی اورا از مردوس با اتفاع جهت آنکه او را میوه است

باتفاع زنان بعضی ناصع اللون و بعضی زرد و بعضی سفید و این نبت است سبز رو چون و بس منجمد شود و بعضی خشک کنند و بکوبند و طبخ کنند جهت قیحوال

عمل میکنند **طبع** وی اوحق قوت اقاقیا است خشک و بالفتح و شکم ببندد و قروح امعا را و نفث دم و رفتن خون رحم اگر بخورند یا حقنه کنند

و نوعی دیگر است که لیدرن میگویند یعنی لادن کی یکی درخت شبیه است به مرسین و شکل او میزده اما برگ این دراز تر و سیاه تر و حاصل میشود از وی در پیسی

در فصل بهار **طبع** قوت برگ او قبض است و حرارتی حرامی است نوع اول

و نوعی دیگر است که اورا لادن کوهیه

و داک ابه یحی اللحیة التیس ... مرعی میشود

برگ این درخت ... و در شفت

و عینیه او را لادن کویند که ...

مالیده شود و در ... از خشت

و اگر ... که ... شود ... ماده

نزدیک میشود ... جمع میکنند

و ... میکنند و ... و بعضی مردم

ریسمانی بر او میکشند ... میکیرند

و ... میکنند **اختیار** بهترین انواع لادن آنست که خوش بوی باشد و میل بزردی داشته باشد و بسهولت منفعل شود و نرم شود و ... باشد









... باشد و شش باشد شبیه بیلیون بهمی که در تش میشود و چنانکه در دیار مصر دیده شد کنند اما غش آن در هاشمی که بدو نزدیک باشد

نحس و تلیین و مسخن است و منع ریختن موی کنند اگر با شراب و صبر و روغن مورد مخلوط سازند و طلا و ضماد کنند و اگر بر قروح ... سازند ... نفع دهد

و اگر در او شش حکاکت کنند با ماء العسل یا روغن گل حل کنند و بوی بخور کنند تپ بیرون آمدن شیمه و اگر فرزند بماند صلابت رحم را نفع کنند و چون با دو بیشتر کنند ...

و دو بیل و رم صلب کنند و شکم بیندد اگر با هم بیاشند و ادرار بول کند



هیهوس آبنوس است و تنه او ... سیاه است و پوست ندارد و شاخها دارد

در صفا شاخ مجوف به هر گاه ... کنند صاف باشد و خردو زبانی کنند درشت

خشین و ... است اندکی و اگر ... و ... بیوی خوش آید و دود

بسته باشد الجه تو باشد هرگاه نزدیک ... و دیگر دیگر حبشی دارد

هرگاه بر آتش نهند بسوزن الحر را شیره شود نزدیک ... باشد

و آبنوس هندی در ... منفعه ... از ... حبشی



هست در روم که چوب ... و بعضی از غرض آبنوس میفروشند جهت ...

در ... میشود که ... و بعضی ... و بعضی ... میکنند و در مهره میشوند

سرخ رنگ و طعم آن ... و بوی خوش ندارد **فعل** قوت او آن است که پاک میکند الجه در چشم باشد و مواد کهنه و اگر ...

او ... سازد و ... بکنند ... ده ... را و صب ... جهت ... و اگر الجه ... آید ... شود که

... یا ... کرده باشند ... نه روز ... سایند ... کنند خشم را نفع دهد ... زر

ازو دهان بجراحة اوبسی انزا جدا شده ازو را تحی میکنند و در چشم میکشند و بعضی دیگر درآب میخیسانند بعوض

در یکی عرق مجوز تا چون خمر شود بعد از آن تشنیه چون آب المحقق واین نوع رمد یعنی درد چشم چون صعب باشد بآب ما ده و حد و چون جعل کر

الورد یعنی گل گلابی طبع و فعل مبرد و مقبض است چون خشک باشد اما تازه او بعد از اقاع پاک کردن و عصاره گرفتن دور

... خشک کردن و صلایه نمودن خوب است جهت مالسل باجوالی چشم واما اقاع واکمام وی جهت سعی ناخن ... و می باید که

خشک کنند یعنی اقاع واکمام را در آفتاب تا عفونت بهم نرساند یا کرم نشود واگر صبح کنند او را یعنی گل خشک را با موی ... زند

در دسر را ... ند و چشم و گوش ... نفع ... و سطوات و متعده و معا استقیم را ورم را اگر بالند رشته او را واگر ... ند از گل ... ولند بخر

اقاع و تنبل از ابر ورم ... چون ضماد کنند سود دهد و همچنین نفع ... خار معده را و ... را واگر گل خشک ... خوبی کرد در میان ران نهاد جای حادث



صورت گل سرخ

حادث میشود باشد ... زد و داخل در ادویه میکنند چون در اده ... و در معجونها و سوزانند ... ن

... کان و شکوفه که در وسط اوست که ریزه می باشد او را بزر الورد میگویند نافع است ماده را که در او حاصل شود اگر حک کنند و بر او پاشند ...

واطراف گل را اگر بپاشند ... ببندد و رعاف واما ... که در سر ... زند میگیرند گل تازه را ... مقدار ... رم

و از صافی آن ده درهم و حل سازند و قرص کنند هر قرصی چون آبولوسات و خشک کنند در سایه و نگاه دارند در کوزه سفال که در وی گف ما نشسته باشد و دهن
بسته و بعضی مردمان دو درهم قسط نیز داخل میکنند و از این شل و گاه مخلوط میکنند این را با عسل و تربت کرس و زنان را اندک سب اگر گزیده و در پیاله کشند و حمولی قلیده
با خود نگاه دارند زیرا که خورش و عرق زیر بغل مرد بوی خوش میشود و اگر بسایند و از حمام که بیرون آمده مرد مالیده شود او را بوی خوش باشد و اگر داخل دعی حرش کنند و خوردن
آن نیز مناسب است





لوفیون

و این نبات مرج است و مزاره نسل نیز می نامند و این گیاهی است
خاردار و ساقهای بلند دارد و مقدار سه ذرع یا بیشتر و میگردد و ساقهای وی و دانه دارد چون فلفل سیاه بزرگ و اگر بیخ درشت خاور اتلی و تخم و پوست او زرد است
و اگر بیخ او را با شاخهای او در آب اندازند ماهی کیکی بشکافد و در دریا و طوقی بیاشید و در مواضع دیگر نبات الماسیه گویند و اگر بیخ او را با برگ او
او گمرند و بکوبند و بخیسانند دو روز و بعد از آن
بجوشانند و بعد از آب بیرون آرند و این طبیخ مادامی
باشد که بقوام عسل آید و بردارند نرم گردانند علاج
خفته صحه را و غش میکنند او را گاهی



سیسون

بعضی مردم فاسجانیان کویند و بعضی ماکدریون یعنی نرم برک تشبیه بشکل شنیف باشد یعنی شمشیر و بر او خطها کشیده شده

و چون برک ایرسا باشد اما کوچکتر و کم پهناتر و مانند کوسنی صحرا باشد و ارتفاع ساق او ذراعی باشد و شکوفه فرفیری بعضی از بعضی نمایان شده

اما میوه او پیدا نمیشود و دو بیخ داشته باشد یکی بالای دیگر چون لوبیا سرخ صغار و مدور در زمین از هر دو خالی باشد و آنکه بالای است

پر باشد و در ملتی ان بسیار روید اما بیخ بالای او چون بشراب و لبن مخلوط ساخته بنوشند شهوت جماع را زیاده کنند

بیرون آورد و از سل جذب کند و چون با شیم مخلوط بر ورم بوضلا نام کلاه کنند تحلیل برود و ادویه ولا کسیرات که المتحد تمثل و لک

مخلوط سازند و حمل سبد نمود فرزند در رحم نماید حیض را ند و میکویند که بیخ بالای او شهوت جماع بر انکیزاند اما بیخی که در زمین است کاهش

کند و چون بشراب بخورند موجب معز باشد و کاه است که نفع کند بیخ بالای او قند صیل را چنانکه بالا نشاسته بینند



می است

صاحب برک شسته لوبن

آن عده لطف و نازک تر و کبود تر

بسیار میس و رنفسان ادحلی

باشد چون بار برود نزد او آنجم و منفع کند سوم و نیش او را



بعضی از مردم او را کسیر لس و گاه ایرسا گویند و این بهتر از ایرسا باشد و طرفهای او تیزتر

باشد و منتهی شود بتیزی و بلند شود از میان ساق او و از میان برگها او بمقدار یک ذرع و در غلظت اعتدال داشته باشد و بار آورد میوه

چون قنیه کوفته و شکوفه داشته باشد فرفیری رنگ و میان سرخ و در میان او دانه گردی سیاهی باشد و تیز الطعم و بیخ او بزرگ و گره دار

و بلند و مایل بسرخی باشد خاصیت بیخ این است که جراحات را بیزد و اگر استخوان شکسته در کنند و بلی و سهام که در بدن نشسته

باشد بکشد بی درد و الم و از مخلوطی سازند با مقدار سه او زهره گاو مس و بیخ را از وزن او قیطوریون و با عسل لت کنند و اورام

و تشنج را بدو ضماد کنند با سرکه خلاصی یابد از آن و ده هست که بیاشامند بیخ او را با شراب شیرین و آب دریا فرز فرخ و حنق الثمات

را نافع باشد و همچنین شفا یابد از قطاریون و درب چون سه ابولس از او بیاشامند و سپرز بزرگ را

بگدازد و هر گاه با سرکه بخورند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تم صورته منتهی شده صحیحة الحقیقة



و مخلوط سازند عوض فلفل در نمک و طبایخ
و بیخ او کوچک است و موافق حرمی است
معطس گویند و این حرمی است
کوچک و شاخهای باریک دارد و در محل سرول امداح
چون شبیح ازمی باشد و در او پیچیده باشد برگهای بلند
همه برگ زیتون و شاخهای او چون گل الخوان باشد
کوچک و سرو و بوی تندی دارد که عطسه آورد و لهذا



او را معطس گویند یعنی عطسه الله و او را قوتی است که هرگاه ضماد کنند بر کلف و را او ورق او را و آثار زخمه را کم کنند
و شکوفه او بسیار عطسه آورد و لتدبیر او آنست که در کوه و سنگلاخ روید
کندس گویند و این را معنی که شال می شویند استعمال کنند که شال را پاک کند
و این علفی است معروف و بیخ او تند است و ادرار بول کند و نفع کند معدودین را و عطسه
نفس و سرفه و یرقان را چون با عسل بخورند مقدار ملعقه و حیض براند و چون با بیخ کبر
بخورند و بیخ جاوشیر شکسته نه بریزاند و ورم بنشاند و میگویند صلابت اطحال
ببرد و در قبل از راه کنند حیض براند و فرو کنند طفل و در رحم را و چون عمل کنند با انگشت
جو بر توبای متعفن او را کم کند و چون طبخ کنند با آرد جو و شراب تحلیل اورام و در گلو کنند



جهت حدت و تیزی چشم و در سعوطات داخل کنند عطاس الحرکت آورد و چون با عسل مخلوط کنند و در بینی چکانند مغز
را پاک کند **فقلامینوس** ای الخور مریم گویند و شجره مریم گویند و این نبتی است که برگ او چون برگ لبلاب باشد
و اندکی پهن تر شده از بالا و در پایین او خال چند سفید رنگ داشته باشد و شاخهای بی برگ بمقدار چهار انگشت و شکوفه
دارد چون گل گلابی که در او سرخی و زردی باشد و بیخ او چون شلغم گرد باشد و سیاه رنگ و اندکی پهن و چون بیاشامند
بیخ او را با عسل بلغم براند و چون بیاشامند یا بخور در گیرند حیض براند و بعضی گویند که اگر زن حامله بر بالای او علف نشیند
بچه بیندازد و اگر زن با خود داشته باشد آبستن نشود و چون کسی را ادویه قاتله داده باشند این را نافع باشد
نافع باشد خصوصا زهر ارنب بحری و مقاومت کند با جمیع سموم حیوانات و چون با شراب باشد مستی آرد
و یرقان را سود دهد هرگاه با سکنجبین مثقالی بخورند یا ماء العسل و سزاوار آن است که چون جهت یرقان بخورند
در خانه گرمی و آنچه بپوشند خود را بجامه ها عرق کند اما جمعی است که از وی بر زدن به بصر در رنگ
و عصاره او را چون در بینی چکانند با عسل مواد که در سر باشد و چون فرو برند در جمیع او لشی و فتیله و در مقعده بر دارند
فضلات بسیار بیرون آرد و چون طلا کنند بر سده و بر مراق بطن و بر ورک سلیم براند و بچه بیندازد و چون
با عسل بیامیزند و در چشم کشند منع آب امن چشم کند یعنی نزول آب و تاریکی چشم را برطرف کند و در ادویه
قاتله اجنه داخل کنند و مقعده بارزه را فرو نشاند و چون با سرکه بدان طلا کنند و بر داغ نهند و قاعدت که بیخ او در انگور بگیرند و
و خشک کنند و بیخ او پوست را جلا دهد و بثور را بکند و جراح را برطرف کنند و با عسل بر زخم کنند بکار آرد و حب البثور را نافع باشد
و آب طبیخ او بثور و قروح و منخوت را جلا دهد و چون در بینی طبخ کنند و بعضی گویند که بیخ او را چون با خود نگاه دارند مجرب

و ... از ... ٥١

مرّی عضل و نافع و گاه هست که نفع کند هرگاه ضماد کنند بر التوا مفاصل و انفتال و رض آن و سلعی که مزمن شود در
مفاصل و درد مفاصل را و نفع کند نوس را چون بر او ضماد کنند بر او تنها و با عسل و جهت تزیل مستسقی و عقعقه
محس سود دهد چون با عسل ممزوج باشد و هرگاه عمل کنند از وی و از فلفل مسحوق ضمادی نافع درد معده باشد و کلف
بردارد و حبوب و بثور سعفه را بردارد چون با ورق مشوی یعنی برشته مخلوط کنند و اما زوجه و خیلان را بردارد
تنها و با زرده تخم مرغ و اما رعشه و سبیه را آنکه چون با عسل و سرکه مخلوط کنند
و رض اذنین و اظفار را نافع باشد و حلال کشک حو حمر کنند قروح معوده
رمسه را نافع باشد بعد از آنکه بر روی جا کرم کرده باشند و اگر مخلوط از وی دیابس
سوخته را در قروح معوذه مذکوره گذارند در اوقب
و اما رسود را سود دهد و همچنین هرگاه با سرکه بخورند
و بخورند فتح را نافع باشد و سزاوار است که بسیار بخورند
که مضرات عجب
این بصل الفار گویند



و قوت او حریف و حاد و نوراسه است و بسیار منافع است هرگاه بریان کنند
و بریان کردن او چنین است که جمیع او را گل یا خمیر بگیرند و در آتش اندازند و دفن کنند در آتش اخگر
تا آنکه خمیر پخته شود و از آتش بردارند و چون خوب نضج نیافته باشد بدستور اول بار اعاده کنند اگر مقصود
بریان نشود اعضا باطنه را ضرر دارد و گاه هست که در دیگ اندازند سر دیگ بسته و در تنور گذارند و مکرر مثل او را نیمه

و بعضی [illegible] از زوفای [illegible]
[illegible]

مربه پاره پاره کنند و در خیط کشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود چنانکه از یکدیگر جدا باشند و این نوع خشک کرده
محتاج است بسرکه و شراب و روغن عنصلیه و این جهت شقاق پایها خوبست که جوف او را هرگاه طبخ کنند
و روغن زیتون و سرکه با صمغ صنوبر و بران ضماد کنند و چون مارگزیده را ضماد کنند نهش افاعی را نافع باشد و عنصل بریان
هرگاه بپزند با نمک بریان سه قوه و پیش از طعام بخورند شکم براند و در شربتها مخلوط کنند و در ترکیبات
ادویه و اعمال کنند جهت [illegible] و کسی که عسر البول داشته باشد بوی دهند و مستسقی را نافع باشد
و کسی که معده او درد کند یا یرقان داشته باشد و نفس [illegible] کند و اصحاب ربو و [illegible]
[illegible] عسل بخورند و گاه با عسل بجوشانند و جهت
این امراض بخورند و اغذیه هضم کند و خلط



اصفر از شکم براند و سزاوار که کسی درون او قروح داشته باشد
این را نخورد و [illegible] از بلوط هرگاه بریان کرده [illegible] طلا کنند
و تخم او را هرگاه سحق کنند و با انجیر خشک و عسل مخلوط کنند
و بخورند شکم براند و [illegible] او را در خانه او [illegible] نیکو باشد و مترجم گوید ظاهرا جنس اینست که معلوم از آن [illegible]
این نوع را اسقیل گویند و بیخ او چون بیخ [illegible] بزرگ باشد که او را [illegible] گویند سرخ رنگ
باشد و تلخ مزه و حرافت داشته باشد و برگ او چون سوسن باشد بلکه درازتر و قوت او و ترکیب او چون
اسقیل و موافق امراض که عنصل نیک باشد این نیز نیک باشد اما ضعیفتر [illegible] قرص کنند [illegible]

سوو [illegible]

[illegible]

یعنی غیر شاب باحم وان حشیشی است شبیه به حلفا از زمین بمقدار دو شبر بلند شود و در او لعونه
باشد و صاحب شیر و منبسط باشد و مشابهت بنوتیخ بهلی دارد و بر او شکوفه باشد طلایی رنگ بشماره لعاب و این
شقیقه و صوبوعی یعنی زرشکل صوامع حمل ان بادآورد است و این کوه جکر از بادآورد است رعی شاب جهت آن گویند که اثر او وقت
سبز و خرم و جوان باشد انگه این حشیش در روی جوشاند و شکوفه او را تقویح دهد و اگر دود کنند در زیر دامن زن کرم او
نحت شده اند رم شود و بول نیز ازو جهد بخور کنند



رعی الحمام
خوانند و در فرستق
میروید و این رعی الحمام
جهت آن گویند که کبوتر
بسیار بر او نشیند و بچیند

و مستدیر باشد اندازه او و نبات او از زمین یک ذرع بلند شود یا بیشتر برگ بیک گوشه باشد مایل بسفیدی و از بیخ ساق او برینه

اید دیده شد تیکنیخ او دیق میکویند برگ رعی الحمام با روغن گل سرخ یا پیه خوک منع کند اوجاع

رحم را و چون بار که ضماد کنند ورمهای تر را الیس کند و چون بر زخم کهنه بندند بعمل نیک سازد



کهنوره گویند صاحب ساق است از زمین بلند دو گز و زیاده و این گوشه دار و برد در ساق وی گرد

ت به برگ بلوط آنکه کوچک و بالمثر یا نازکتر و در بیخ او درازی باشد و ناری اما ورق او

و بیخ هر گاه با شراب بخورند و ضماد کنند نهش هوام و بیرقان هر گاه تناول کنند هر روز دو درهم از برگ المجلوط او را با کوا

لبان که هر دو را در شراب اوانه کرده باشند جهل اوز بنوشتا بخورند روشنی دهد از ورم منهج فرمن و باقی اورام حین ضماد

کنند بر او و چون بشراب بجوشانند و غرغره کنند بخور خشکرشته که در لهوات ذنانیع باشد بر طرف کند و منع حدوث اکله کند

و گفته اند که این نوع از خنایق را جد دراک کنند و در خانه که دلیمه باشد بپاشند باعث سلامتی و نجات شود اهل و ... را

مشابه به برگ غرب که از پوست گاو سازند و اورا تخلخلی است صحیح اما آنچه از موسیا پس سزاوار انست که نظر بدان
نکنند و به صفت مذکوره بشناسند و بمزه که بچشند و گاه هست که این را از لبنی یتوعات که انیز الت مدوا کر
وانیز انیز بمذاق توان یافت اگر زبان را بسوزاند و بسیار گرم کند علامت انست که بعضی البان بدان مخلوط شود و اما آنچه در سوریا
و یهود باشد صافتر و سنگین تر باشد و بعضی مغشوش وارد کرسنه داخل کنند   محموده را چون دو درهم با ماء العسل بخورند بلغم و زرد
با سهال تحت دفع کند و آنچه دیگر بشکم علاج کند یا با بعضی تخمها و استوخوذوس قوی کند لیس تمر بنیاسه البولوس و عود اسود و ابولوس
بهلک دو درهم باشد و دیگری با شش البولس هست درهم نمک باشد و دیگری که قوت معتدله باشد ملاعق و کمتر از ان در ملعقه و کمتر از ان
ملعقه واحده و گاه هست که اصل او دو درهم با آنچه ذکر کردیم مسهل باشد و بعضی طبیخ کنند و بخورند آب مطبوخ اورا



وهرگاه سحق کنند ولت کنند با ارد جو و مطبوخ او را برگ ضماد کنند نافع وجع النسا باشد ولیس التعنیه چون با پشمی در رحم

کنند بچه بیندازد و ادرار حیض کند و چون بر جراحات طلا کنند با عسل یا زیت جراحات را التحام دهد و چون بر قروبا

بالنده ثتوها را بکند و درد سر و زخم را نافع باشد چون در سرکه و گلاب محلول کنند و بر سر طلا نمایند **کامالا**

فوروس و افسطون و خامالاون و دیگر نامها دارد که احتیاج نقل نیست و عامه صادله ما ذریون گویند و این صاحب عقول

مسعوده شب است و برگش چون برگ زیتون باشد و مزه او تلخ و تند متلذع زبان را حرد کند و قصبه الریه را حرد کند و مستفرغ بلغم

و مره باشند و قوی کرد فعل او بیشتر از او ناضعف او افسنتین حب بمقدار که محلول با عسل کرده باشند و فرو برند اگر متحمل شود

مرارا اخراج بلغم کرده شده و چون برگ کوفته با آب اعسل محلول نمایند و قروح وسخه را پاک کند و چون برگ او بتحلل آن را بکند



توملا بنام بسیار خوانند از نامهای یا ذریون اهل روم با بوطولس گویند و بعضی کتان گویند جهت مشابهت کتان

و این ساقها بزرگ مایره داشته باشد که طول او دو ذرع باشد و برگش چون مازریون الانا کند و چو بزرچون

کبند در او نرد حی یافت شود و شکوفه او سفید باشد و در میان او دانه باشد چون دانه مورد اما کوچکتر و گرد تر و در

ابراء

ونمش و آثار عدسیه و اندر آب قروح و آثار و مخلوط کنند با آرد کرسنه و آرد حلبه و استعمال میکنند در دلوک و غمره

و چون مطبوخ کنند با زیت تا مهرا شود فعل او بیشتر باشد در آنچه ما ذکر کردایم و آثار ریحه از وجه و لحم بردارد و لحم زاید

نابت در قروح ... ناخن و جمع کنند و چون ضماد کنند با شراب و ضماد کنند بر اورام و دبیلات به تحلیل برد

و گاه هست که بر ... استخوان سر گاه ضماد کنند مداوا بعد از تحی اورا و گاه مصلح است ادویه مسهله را که در آن

داخل کنند و بسیار مراعی. و چون مصروع هر روز دو درم تا شش روز از بیخ او بخورد شفا یابد و اصحاب

سکته و دوار را نافع باشد و گاه باشد که بخورند جهت نفث الدم دو درم و معده بچه در شکم باشد

و بسیار باشد که خوردن او مورث فساد دهن باشد و چون در رحم فرزجه کنند بچه بیندازد و چون حامله بخورند

بول براند و حیض ... لعوق کنند با عسل و بعو سیند و مجلس صاحب ضیق النفس و سعال را نافع در درد جنین و اصحاب سوء ... باشند

و سپرز را بگدازد و چون بیاشامند یک ماه هر روز بوزن سه ابولوس و بول ... ضماد کنند و آب مطبوخ او رحم را پاک کند و چون

در اول ... بفضلات ... اورا ...

و در بیخ این درخت عصاره گیرند و در فصل بهار

ما ... او ... بعمل آید و مستعمل معلوم باشد

مو ... که ... گویند ... جلا کنند

ازاله کند این ... و ادرار ... کندم

ببیزند و بخورند شیر در پستان زنان زیاد شود



158

خنه

امغهلوس مهلهنا میم سیاه را گویند و صیادله فارسی گویند و بعضی مردم طحلبه نیز گویند و بنام بسیار خوانند

که ذکر آن احتیاج نیست برگش ببرگ مانند و برطرف برگ ملاس اما شاخهای این عظیم است و این بر درخت می پیچد

و میوه او چون عنب ناقید باشد و در اول سبز باشد و در رسیدن سیاه بود و بیخ این ظاهر سیاه و باطن زرد باشد

و فروع این شجره را اگر خورند چون تعول و این عضه بول براند و حیض بحرکت آورد و سپرز را السحمر کند و صرع

و استرخا را سود دهد اما بیخ او چون بیخ نوع سفید باشد در قوت اما ضعیفتر باشد و گاه هست که نافع باشد بود و سنام

گاوی که جراحت شده باشد چون شاخه برآن ضماد کنند و گاه باشد که نافع باشد البتوارا



فطرسس و کندوان و قولوربرون گویند یعنی کثیر الورق که در فارسی بسیار ریشه گویند

این در بیشه صیادله و اطبا سرخس طری گویند و این صاحب برگ بی نوع و شکوفه و میوه او ساق واحد

طویل نحو ذراعی و در وسطی باشد منقوش حصه اخر اهل کرمانی و در ... او مراعی ... و دراز و در ... و طعم ... در

که این کوفتها داشته باشند و همچنین دانه اشنان این خاصیت دارد و دانه او را با موی خمخ کنند موی را سیاه کند

و چون برگ این دو نوع را با اورام حاره ضماد کنند با آرد جو تحلیل برد و بثور رش را فرو نشانند و اگر گلی سنگ ضماد

کنند با نمک و قروح عابره را گوشت برویاند و بر نقرس با پیه گاو ضماد کنند و همچنین نهش افاعی را با پیه خوک

فوفوفومول حشیشی است صاحب شاخه به بخج خیر اما غلیظتر و درشتتر و شکوفه شبیه به باذروج

و میوه او چون تخم اترات باشد و تخم او مدور و سیاه و در او زردی باشد مانند سیب کوچک و رایحه کماه از او

آید و در بقاع سنگلاخ روید **الطبع والخاصه** اما خاصیت او اگر ده کاه بخورند از دانه این نبات دو درهم محرک اعام

مخلط و کبیره و به تحلیل برد و سل هر گاه با کشک جو ضماد کنند جذب کند سلی و شوک بی خار از بدن و همچنین برگ او را



و همچنین برگ او را اگر ضماد کنند بر جراحات و دماميل به تحلیل برد اما بیخ این نبات شکم براند و محرک مره باشد

هرگاه دو درهم با ماء العسل بخورند **آکیوس** ابن الماس و رومی مهیلاوس گویند و ترب صحرائی گویند

و ... گویند و این صاحب ساق باشد دو عدد یا سه عدد شبیه به اذخر الوان او سرخ باشد و بیشتر بلند نشود و برگش چون برگ اس باشد

بلکه درازتر و سبز رنگ و میوه او کوچک باشد و بیخ او چون پیاز ختمی باشد او را دو مانند و بیرون از زیر باشد و باطن او سفید و ظاهر سیاه رنگ



و روغن اعلای او را چون بخورند مره و بلغم بهیجان آورد اما جزو اسفل او پاک کند باسهال و هر دو جزو او سوزاع آرد و بلغم کند و هرگاه

که خواهند شیر او بگیرند بیخ او را بکوبند و در اجانه اندازند که در او آب باشد شیر او بر روی آب ایستد بردارند و خشک نمایند و چون بازی

شیر او بوس بغعی بخورند استفراغ شود از بالا و از زیر اسهال — بطیخ بری گویند و بطیخ الحیه و بطیخ الطیر نیز گویند و به یونانی

قلسوس گویند و این درختی است که شاخ و برگ دارد و بر زمین پهن شود شبیه به سیاه خربزه و میوه او مدور و تلخ باشد

و وقت چیدن او وقت زرد شدن او باشد — سم را پاک کند — خربزه او چون ابو لوسات با عسل بخورند یا

با بوره مخلوط نموده حب او را افاقت نمایند و با عسل کف گرفته مخلوط نموده حب نموده بلع نمایند اما این خربزه را چون خشک کنند

مخلوط حقنه کنند نیک است جهت عرق النسا و سر خارده و الم درد قولنج زیرا که بسیار رفع همی او را و بلغم دفع نموده اند

161

و کاه بیخ

وگاه باشد که فضله و مثانه بیرون آید و چون حنظل داخل فرزجه نموده شود مخرج بچه باشد و مضمضه او درد دندان ساکن کند و اگر که

بخورات سازند و دندان که مضمضه کنند این فعل کند و اگر بپزند در خطمه مارالحیل را دهکوارند تا در ناله الحیل ابر شود در دیده بکشند و جوز بیخبیث منبت استوفاغ

کیموس کند اما مضر معده باشد و حیوانی زن نماند فضلات حامله در بطن را بیرون آرد و عصاره او را حقنه هلاک کنند عرق الیسا آسوده



انیسون گلی است از جنس خاش اما حده او تیز باشد و برگ به صعتر باشد ساق باریک و سبک و رنگش مسهل باشد

بلغم و مره سودا را و مخرق است کسی که مره سودا داشته باشد و مولد ریاح و نفاخ باشد حول‌ها چادر رم عسل و نمک بخورند

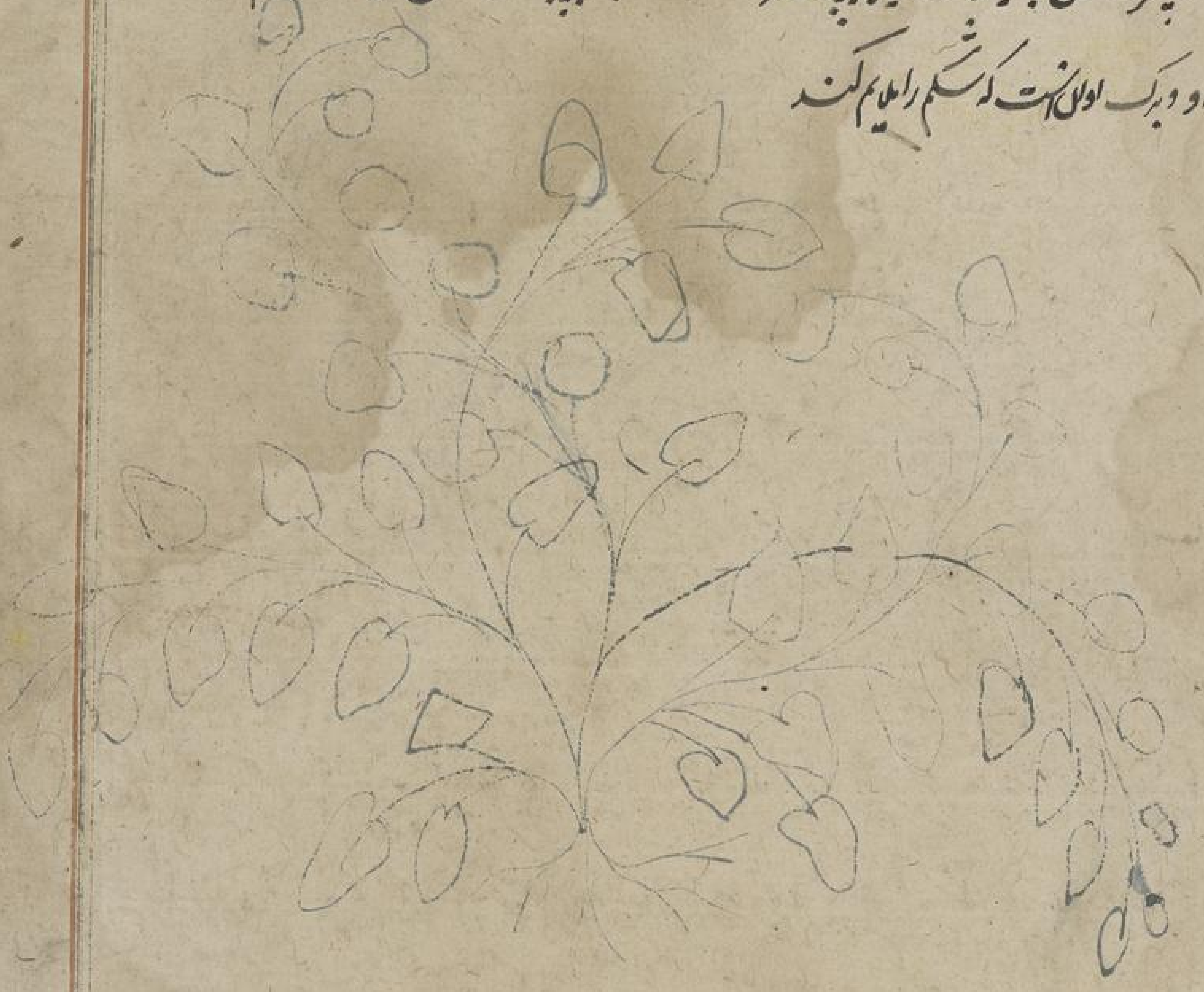
و بعد از آن اندک سرکه بخورند و بسیار روید این نبات تقامولیا و بقافقاکونیا



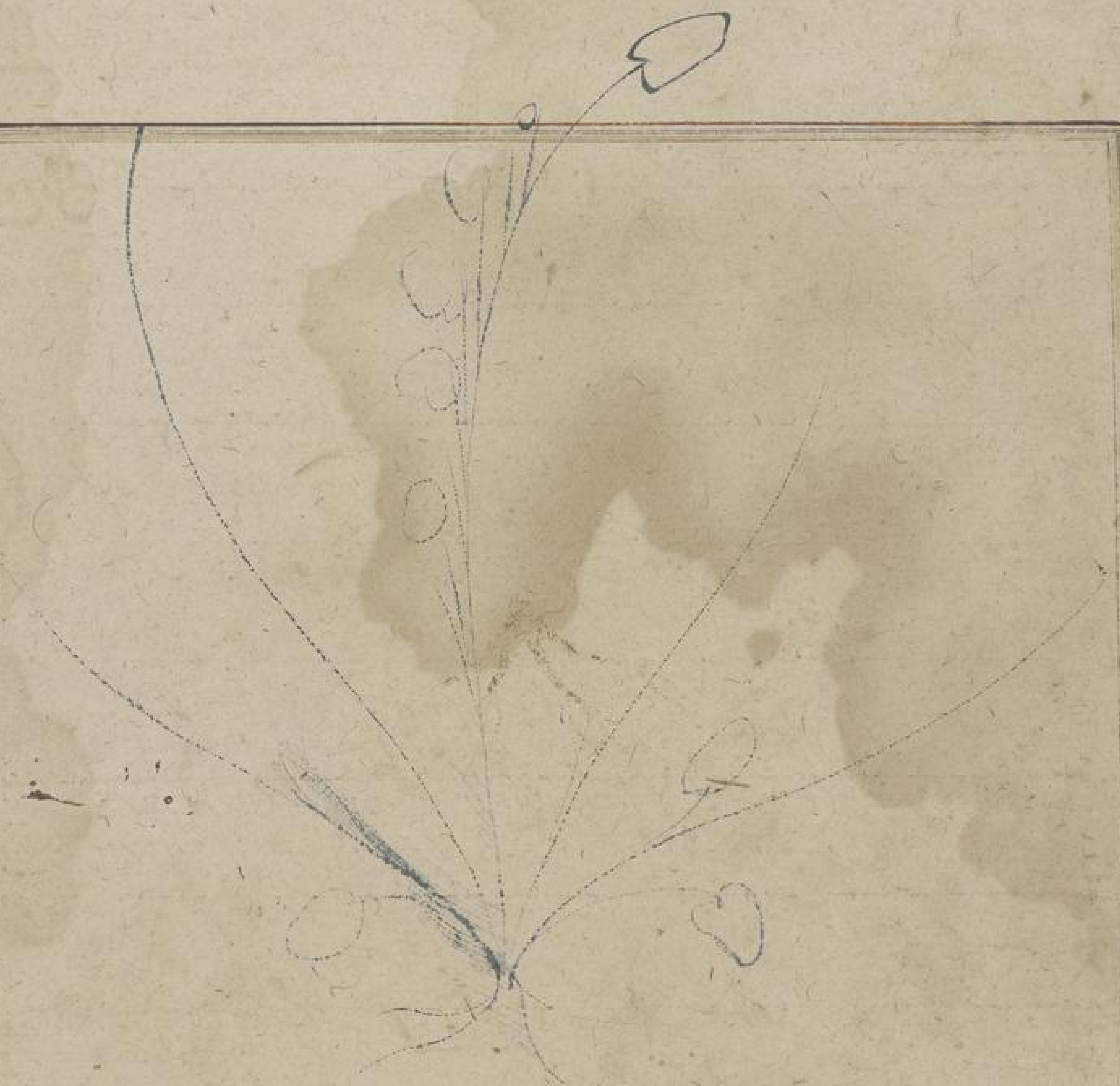
الوبون این نبتی است [illegible] مایل [illegible] و برگی [illegible] در کنار دریا [illegible] روید بسیار [illegible]



نوع من اللبلاب نوعی از لبلاب است و بعضی مسوس الکرم گویند چون درمیستان میباشد برگش چون برگ لبلاب اکبر است اما
کوچکتر و تفاوت بسیار دارد در یکدیگر پیچیده و بر علفها که در زمین او باشند بپیچید و در میمستان و سیاحات و گندم زارها و قوت عصاره
او و برگ او آن است که شکم را ملایم کند



الاطینی برگش چون برگ لبلاب باشد اما نازکتر و مدورتر و شاخ او باریک باشد و باریک باشد و عدد آن کثیر شود
و عدد غصون او پنج یا شش باشد از یک بیخ بر از برگ تند مزه لذع و در میان گندم و در بقاع بسیار گرده نرم
طبع و خاصیت او آن است که چون بسایند و با نمک و جو و بر ثبت چشم طلا کنند نافع باشد و بر گرداند
ماده که بر چشم ریزد و چون طبخ و بر کنند نفع کند اردو سطاریا

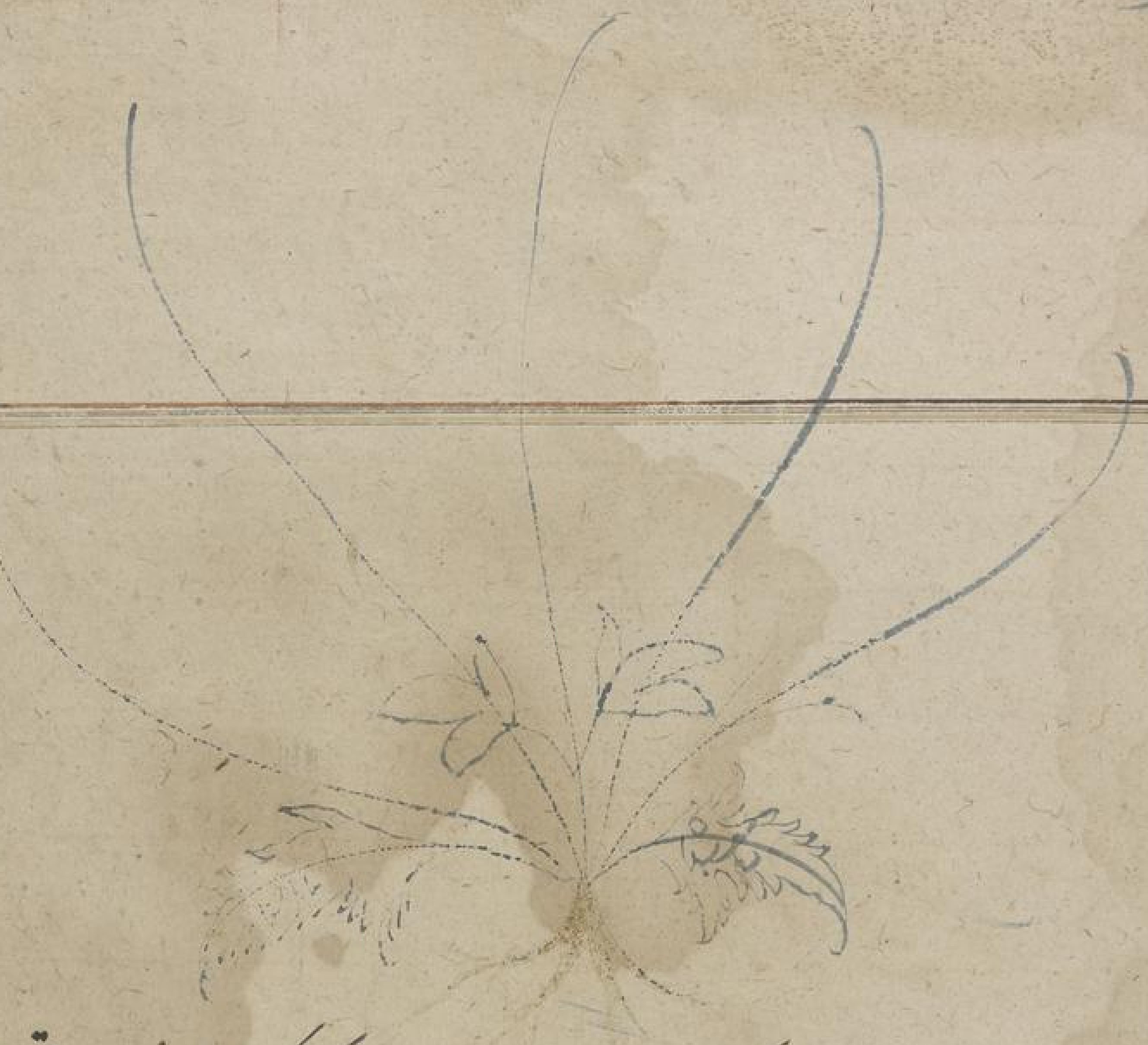


تدبط

واطبوریدوس نقل کرده اند اورا عاقب واین حشیشی معروف است صاحب ساق میان تهی مرتفع از زمین جسمی سیاه بر بالای وبازک
بلندی او بمقدار یک ذرع متشطیة الاطراف سخ قسمت یا زیاده و برگش چهار برگ مطابلون یا برگ قنب و پیل
بسیار باشد و اطراف او دندانه دار چون اره باشد و در وسط او ساق تخمی باشد ملتئم لبق دراو لطافتی باشد و مایل باشد
بجت ساق و چون جمع کنند در ظرفی خشک خاصیت چهار برگ او بایه چوک ضماد کنند بر جراحتهای کهنه دملها باشد و دیر
نرم میشود تا نرم کنند و برگ بیوخلای دهد و چون تخم خشخاش ادرا الخورند تا سرا دملها او وده را نافع باشد وخلاصی باید
و نقش انواع را سوده وبعضی از وده کال کرده اند که اعاقب از جمهور است خبایجه بیشتر یاد کردیم ما انرا

165

القنطاریون



تك القنطافلون در فارسی پنج انگشت و یونانی انطافلون و دیگر اسم دارد که ذکر آن احتیاج نیست و نبتی است
صاحب شاخ باریک و بلند بمقدار شبری و میوه دارد و برگ او چون برگ نعنع باشد و در هر شاخی پنج برگ دارد و در بعضی
اوقات و کنار برگ او چون اره دندانه دار باشد و شکوفه او چون گل نبه در میان سفیدی و زردی در جایی آب بسیار داشته باشد
روید و بیخ او مایل بسرخی باشد و غلظ بیخ بنجم سیاه باشد و این بسیار منافع دارد خاصیت آب مطبوخ در او بیخ او
که سه روز در آن بیخ بوده باشد چون مضمضه کنند درد دندان و بثور دهن را برطرف کنند و گاه هست که تب را که نوبت باشد
چهار شاخ او را در چهار روز بخورند از آن تب خلاصی یابد و تب سه روز سه شاخ از وی در سه روز کفایت کنند و مرور در میانی
دو و بهر روز یکی و اگر مصروع چهل روز متوالی بخورد صرع او برطرف شود و اگر عصاره او را صاحب یرقان چند روز متوالی
بخورد یرقان برطرف شود و جهت علف او را ضماد کنند ماسک بر قروح و نواصیر شفا یابد و گوشت زیادتی او را بگیرند خواه او
و خواه بر اطراف او باشد و منع کنند جهت صداع را رحمه ضماد کنند و ترف دم را [illegible] چون بخورند با ضماد کنند و چند
بسیار بخورند منع احتلام کنند و شهوت جماع منقطع کنند و این [illegible] است و گاهها و تقویم عمل است



کاه هندی را و ارس و حولو و بس برکش برک جو ماند و از او عریضتر و بلندتر و نازکتر و او را خوشه باشد چه خوشه
شیلم و عمل او دایر باشد بر بیخ و تخش از کل بیخ و خوشه او هفت یا هشت باشد در هیستان و زمین بسیار کرده و در سایه می روید
حب یا تیر اب بخورند قابض باشد و شکم را ببندد و مانع درب باشد و نزف دم را حبس کند و حیض از رحم باز دارد و مانع بسیاری
رطوبت از نیت و سلس البول باشد و کاه بعضی آن است که چون در شمی سرفی ببندد و هر کسی که مدام دم داشته باشد ببندد و قطع
حمل کند



167

علی صاحب



حشیشی است که گل او قهوه رنگ است برگش برگ لبلاب ماند و گل سیاهی است وار وسط بیخ او تنها

بیرون آید و گل او خوشبوی باشد با گل ارغوانی بنفش باشد و در زمینهای کوه و جاهای که آفتاب کم تر افتد برگ بنفشه مبرد است چون

ضماد کنند تنها یا با گشنیز چو نورش معده را نافع باشد و اورام حاره چشم را [illegible] نافع بر روز معده آب و بعضی گویند گل زرقی دارد و گاه

بخورند خناق و صرع اطفال را سود ده



می است صاحب برگ یال السعیدی عظیم الحجم در وسط برگ او شاخی است بسیار زمین بلند شده گلی دارد [illegible] اهل [illegible] کوه رسید و بیخ او

وبیخ او نافع باشد از سعال و نرم گرداند درشتی قصبه ریه را اما دانه که بعد از انتشار شکوفه ظاهر شود بره ه کحی کمتند و با موم مخلوط

نزیت و بر روی مالند جلد رو وغدار آتش نکند ولکه ها ر دارکه نقاد ان و چنین بهر سانیدن مکنه تازه باند



اوطول گویند نبتکی است صاحب شعوب مربع طولانی مطلق انگشتی برکش برگ کرفس ماند و در او نازکی است

و خفیف است چون برگ کزبره و شکوفه او چون شبیت باشد و تخمش خوشبوی باشد مدر بول است و تخمی و مجدر مشیمه است

و درد سپرز و گرده و مثانه را نافع باشد و مستعمل است جمیع اجزاء او تر و خشک مستعمل است عصاره او با ماء العسل امراض العرب



حشیشی که ارتفاع او از زمین چهار انگشت باشد و در قریطی مرویه برگش شبیه به برگ بوسول است گاه
باشد مانند چهار قصبه از قصبات او با آب از مغص و قطار بول خلاصی یابد و محبس در جبین بعضی مملو و مثقل خنازیر باشد چون با نمک و شراب ضماد کنند



نبتی است که برگش چون برگ گندم است بسیار نازک و طول قصب او یک طول شبر باشد و بسیار برگ و از زمین بلند نمی باشد و شش
قصبه و گل کند چون حریری است آنکه چکیده و بیخ او نازک و سفید و بیخش نکو زیاده و در شیار کرده روید چون با نمک ضماد کنند تحریک زند را سه او لوبیا عرق النسا خلاصی یابد
باشد ناسور آب چهل روز یا پنجاه روز و محبس از ریاح خلاصی یابد چون شش روز یا هفت روز می دستور کجا زند



یک است از برای درد خاره و قطره‌ها که بینند و با آب بیاشامند



این را کما فرزیان گویند برش چون زبان گاو باشد و در زمین پهن شود و درشت است و ماهل سیاهی است و صحو للمعده است

و گویند مسهل است و مرهم گویند عرق النسا را مفید باشد جهت قبض



نباتی است شبیه به گندم سال که چون ... تخم و لحم او و حوائج دارد و بیخ او ... و بعضی گویند ... آشتن از در محبت و فضیلت



حشیشه ایستاده بر روی آب باشد و شراب بعدس می‌برد و نافع محلل اورام حاره باشد و ماشیر او نقرس و مسکن درد او شد

و هرگاه ضماد کنند بر انو زاد یا مخلوط کنند با کشک جو قبله صبیان ضم کند



این نبت را این اسم بگویند جهت آنکه برگ و شاخ او و فروع او همیشه سبز باشد و این را امیر دسیا

و نباتهای دیگر و تفضیل او بیشتر تا بلند شود و بغلظت گراث و برگ او نیز بزرگی گراث بر روی همچو اس باشد و برگ ماس او منبسط بر قفا باشد

واما انچه در سر ساق او ملفوف باشد واین مرکب است بعضی بر بعضی که بشکل دایره شده باشد مشابه به چشم و میروید
در زمینهای سنگلاخ و بسیار مردم در خانه خود نگاه دارند   طبع او سرد و قابض باشد و خاصیت اگر او را منفرد یا مرکب ضماد کنند
بر ورم ماشرا و قروح خبیثه و آکله و درد چشم گرم و سوختگی و نقرس   اما عصاره حی العالم در دسری که از حرارت باشد سود دهد چون با روغن گل کلالی
بر سر مالند و چون بیاشامند کرم کدو را نافع باشد و در قروح معدا سود دهد و چون با شراب بخورند کرم کدو دانه بیندازد و چون فرزجه کنند زنان
منع سیلان حیض کند و اگر در چشم کشند درد را نافع باشد



این در آس و در سیاحات و در چاه و در سایه روید چند شاخ داشته باشد از یک بیخ برگ بسیار داشته باشد مدور و چوب در او
درازی باشد و سرش تیز باشد و در وسط برگ فروع و برها باشد که طول آنها را اثری باشد و سر هندی او شعبه باشد و گل زردی و برگ این نوع کوچکتر
از نوع اول باشد اما طبع و خاصیت این چون نوع اول باشد   و گفته شده است که نوعی سیومی است از حی العالم
که بعضی مردمان او را ترس اغریا و بعضی مردم طلاهیقون گویند و رومیان تغیرا گویند و این برگی نبی دارد نزدیک برگ ... و دستی است

173

وشکو

وشکوفه سفیدی دارد اندکی کشوده شود بعد از آن بریزد و از او شاخ کماه رفیعه سازند و از این جهت باین اسم خوانند و آنرا معرب اد

بعربی شایب فی الربیع یعنی نشیب در بهار چون سفید شکوفه او در بهار و هیچ او هیچ کار نیاید و در سیاحات و در شهرها

قوت برگ او با شکوفه او مبرد است هرگاه ضماد کنند بعد از کوفتن با شراب اورام حاره حادثه در حصه متعدده

انواع قروح و همچنین چون بابرکرم کنند این فعل کند و اگر تازه باشد مند مورث خناق شود



خنثه است

که برگ او چون برگ

گزره و ساق غلیظ دارد

حمل اروی که برد دراو

برگ او سکر دهد شده هرگاه برگ او را تکوب کنند و ضماد کنند و روغن عسعه را سر بهم اورد و در سال حمرا ... بسیار رویید در اینسم القوات

دریائی است بر کنار دریا ادیده در بیخ سنگها وشب بر است باتق و نازک و دقیق است

و نزدیک نه دارد متشقص مصلح اورام حاره است و در دنقرس وا لچ قماح نقیض است



این نیز دریائی است و طویل و مایل بسرخی است و نوعی دیگر سپید است و نوعی دیگر متقاطعات است

در قریب بود و شور نباتست و معمش شود و جمیع انواع طباع او متقبض است در افنده درد نقرس و سایر اورام حاره

و سر او ارست که استعمال کنند سائر انواع او را تازه و خشک ساییده استعمال کنند و گمان کرد است

مغادروس طبیب که نوع اول که سرخ است جهت نیش هوام و خلقی بس گفت کرد داآنی که مصلح

مع السبق منقدل زیان کند و مورث عرق عظیم شود و فعل عظیم و اثری عظیم دارد و این نام را

جهت آن بر این گذاشته که معنی این اسم اینست که باعث عرق شود و الله یعلم الصواب و الیه المرجع و المآب

گویند پاک کند و پاک کند نوشت بامره که تاریک کند چشم را



صحرائی است و در بلاد نوبه بسیار روید و طول ساق او دو ذرع باشد یا بیشتر و فروع بسیار دارد برگ
او برگ چند قوق ماند یعنی سه برگ و در فروع روید و تخم او چون حلبه باشد اما کوچکتر و بکتنز در طعم مُحلّل معتدل
و مُتقبض هرگاه سبل او را دالشند موثّار رجه و خیلان و کلف طلا کنند پاک کند و اگر تنها و یا تخم خشک شراب با مسیخ
مخلوط کنند بر اوق دردهای شانه باشد و شفا یابد



این حشیشی است سفید ساق او گردنی مربع یا زیاده و برهای او بر هیئت برگ حلبه و سر برگ او کوچکتر و ساق او در میان

او بلند شود و چون دست بر او مالند رایحه‌ای از او آید و بزره او چون بزره نخود باشد اما برگ او مبرد و محلل باشد

در ابتدای رحول محرور بکار کرده ضماد کنند و آب مطبوخ او بول را برانگیزد و بعضی مردم در نزدیک جای زنبور عسل بزنند

تا زنبور عسل در آن جمع شود



این نیلوفر است و نزدیک آب روید و چون آب در صحرا باشد و ساق او ساق باقلی باشد و شکوفه او سفید سوسنی

داشته باشد و چون آفتاب بر آن آید بشکفد و چون آفتاب بنشیند منضم شود مترجم گوید که ظاهرا عکس است [illegible] و جمیع دایره او

در آب باشد و در وقت طلوع آفتاب شکل دایره بهم شود و [illegible] گل او [illegible] تخم خشخاش و داخل او تخمی داشته باشد [illegible] و اهل مصر خشک کنند و طبخ کنند

و از او نان بپزند و بیخ او چون بیرون شود تازه و مطبوخ او را خورند و چون پخته شود [illegible] مترجم گوید که نیلوفری که در [illegible]

این نوعی است [illegible]



این را ابرسارک گویند ساقی عفصی دارد منفرد و کلیسیج دارد و برگی دارد چون برگ بادنجان و از بهمن ماه آسیم
خوانند اما برگ او محروف است و متلون و در تباع نیستان بروید و جواح طرئه را القا دارد هر گاه ضماد کنند تازه او را با برگه
و مجس خشک او را و از سبط داشته باید با برگ و آب



سعی را گویند دو برگ و زنب حزن گوکرانش و بیخ او خض ماه بلند و خوش شب و لسع زنان را سود دهد چون با آب بخورند و با برگ اجزای جعفر و خون نکانس وآکر

وچیان بکیرند با چپ مسلول را نافع باشد و کسی که واقع در دبول شده باشد و حسن مذکور کرداند که هرگاه در زر دو مرتبه بسه مرتبه در ایامی
که وبا باشد بخورند از مرض وبا محفوظ باشند

انی خشتی است شبیه بحلبی و بلندی او مقدار دو ذراع برگش برگ قوه ماند و تخمش به تخم ماند و در دهن وادار باشد
و در مشعل خوب بسوزد و اثر خشتی را کوبند و نی و چوب را بدان مالند و آتش کنند و روغن او مذکور کرداند در کشتی اعضا دام کنند

ادبوریس گویند و این درختی بزرگ است از جنس چون ... چون کامل باشد و در رستن ... باشد

وشور ریاند بزاد الثعلب و خنازیر از هم بپاشند و ابریه بردارد و قشره مخلوط با ب خاکستر و اگر لت کنند با لادن بدهن آس یا دهن سوسن

یا زوفا یا شراب تا قطا شوره در کنند گاه مخلوط کنند در علف د جاج و کتان بدان جهت سعال و گاه غرغره کنند و میروید در بقاع کثیره

الظل روید و در ساحت غارها تر و سواحل انهار

غز اس الشعر الخنازیر گویند چون در بقاعی روید بهر که شوک الخنازیر روید مشابه به سعالیس و در برگ اس اسالتی باشد و بسیار کوچک

و نرم و گرد در جانب قصه مشابه به بعضی متقابل بعضی در رفع نرف ان آن تا ق متوه و سیاه رنگ بعضی گویند عمل او مثل شوک الخنازیر است



کلمایثیون نامهای دیگر خوانند و در تقاع صاطر تره او ید و در غزوا جام کاربش تشف کند و اورا شاخی باشد که بلند
شود یکدراع لزب و صاحب زوایا باشد واز تفریعات کثیره بیرون آید سه برگ قطف و بوی چون بوی حوف باشد
و میوه مدوری دارد چون زیتون و این خار دار باشد چون جوز خیار و ملصق شده باو و آنچه باو و واجب است که بدارند میوه اورا
پیش از کمال خشک شدن و بکوبند و نگاهدارند در کوزه سفال و از گاه استعمال کنند مثل دانه و در آب فاتر ریزند و دست بر آب
زنند و بر هم مالند با برگ و ضماد کنند بر سر و موی ... و بعضی مردم هستند که میکوبند و در شراب حل کنند و نگاه دارند تا وقت
بکار برند و کاه کنند نفع از سل هر گاه بکوبند و ضماد کنند بداو





هیکون واسیون نیز گویند و برگهای دراز داشته باشد و در لمس نیکو نباشد و درو نازکی باشد و بسیار شاخ عدد او از نه

ساق او باشد برونک برگ خس الحمار (یعنی کاهو دشتی) اما کوچکتر و چیرتر و بر بالای او خارهای نازک باشد که برگ او نیز از خشونت و درشتی گرفته

شود در او برگهای نازک که در بیخ ساقها از جوانب چون اسفنج یعنی بالهای رسته باشند و کشیده بود و هر چند بلندتر آید بازکتر شود و کوچکتر شود

و شکوفه او برگ منقل داشته برنگ فرفیری باشد و میوه او در شکوفه او باشد و بشکل سر مار افعی باشد و بیخش نازک باشد که با یکدیگر آویخته

سیاه رنگ خاصیتش آن است که نیش افعی را الکو کند و اگر خورده باشند نیش افعی کار نکند و زهر کار نکند اگر بزنید

و حیوان گزنده پیش او نیاید و خاصیت برگ و میوه و بیخ یکی باشد و حامله او را بخورد زاد در وقت خلاص یابند و جهت بسیار شیر اگر

بخورند شیر را در پستان بیفزاید والله اعلم بالصواب

والیه المرجع والمآب



کاه باشی که بیشتر کوفته شده خوانند و برگ این چهار برگ با زوج باشد و طعمی چه بعید اگر تر باشد و لطافتی داشته باشد
و بر سر او باری باشد چون بار رنج و تخمی سیاه داشته باشد چنانچه سیاه دانه خاصیت آن است که چون تر آن بخورند نفعش آن است و سایر سموم حیوانات
را دفع کند و چون با عسل و صبر با بلغم عرق النسا در افزاید و بیخ او مانند برگ باشد و اسهال کنند



او را سمل گویند و خصوصیت آن بیش از روم نشد دارند

دیگر

و این اقحوان است و بعضی بابونج سفید گویند و برگ او چون برگ کسوره باشد و گل زردی گرد و بر گرد آن گلهای سفید حوالی گ

زرد که ... باشد و طعم او تلخ باشد چون خشک کنند و با سکنجبین بخورند یا با نمک چون آن سپرز ... بلغم ... کند

از راه اسهال ... کند ... سودا و خیسش اقحوان چون در آب مطبوخ زنان نشینند ورم و صلابت رحم را دفع کند و ... اورام صلابت که ... خوب



او را غضون ... یعنی بیابانی باشد و برگ او چون برگ ... باشد و گل زردی بزرگی داشته باشد از گل بابونج بزرگ‌تر

و شباهت به چشم داشته باشد و او را در یونانی بوفثالمون جهت آن می‌گویند یعنی چشم بزرگ و در حوالی تهها سبز شود چون بکوبند گل او را

با موم و زیت یکی کنند ... صلابت را نرم کند و گفته اند که چون در حمام بخورند بعد از بیرون آمدن از حمام رنگها خوب کند و از ... خلاصی یابند



و قومی مینا منداورا و بعضی طوریمون و قومی اصابع ادمی گویند و بیخ او را فاوانیا خوانند و دیگر اجلافورفیطس گویند منتشر شود

در کشتزار و روید بسیار داشته باشد و این دو نوع نر و ماده اما نر برگش چون برگ جوز باشد و ماده آن برگ وی چون برگ فرسیون باشد و در اعلای آن

ست به بلوط بادام چون ... بند و از بزرگی برگی چون ... انار در وسط او دانهای سیاه باشد و در وی ... باشد و آن را بیخ ... باشد و نوع نر گویند

شاخها و ... انگشت باشد و ... اما نوعی که ماده باشد بیخ او ... باشد و عدد او ... هشت باشد

تنک ... و چون ... نافع باشد و ... یرقان و ...

و چون ... دوازده دانه از وی ... سیاه کند قابض الطعم باشد ...

و چون بخورند در معده را امساک کند و کسی که معده او لذع باشد نافع است و چون اطفال ... سنگ ... سیاه او را

بیخ عدد ... با عسل ... احتباس ... رحم و ارجاع رحم را نافع باشد



سوپاره



لوطی الیتی یونانی ومعنی او خار بری است واین معنی است چون خار برگش پهن است چون کرفادیا
که عود صلیب گویند وقفال او دو پاره است بلند میشود و پوست او چون پوست شاه انست که او را قنب گویند و بیخ گونه دارد چون گل
سرخ اما کوچک و بیخ او عراض است سفید سیخ باشد و طول او مقدار یک ذرع باشد چون بخورند باب قروح معا و فسوخ و فروز را نافع باشد والله اعلم



نبتی است که از پوست وی ریسمانی سازند که او را قنب گویند و ریسمانی محکم باشد برگش چون برگ فر باشد و بدبوی و ساقهای

دراز دارد و میان تهی و دانه دارد که بخورند که او را شاهدانه گویند و چون بسیار خورند منی را فاسد کند و چون عصاره او را بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را تسکین دهد



ساقی دارد چون ساق دردار و عوسج

که سیاه تر و کوچکتر و مقدار یک ذرع بلند شود و برگش چون برگ قنب است

اما سیاه تر و درشت تر و گلی دارد مایل به سرخی و بیخ و تخم او چون [illegible]

بیخ او را چون [illegible] کنند [illegible] و دارو [illegible]

[illegible]   اما چون [illegible] گویند

و [illegible] او را [illegible] خوانند [illegible]

[illegible] است و این درختی است که بوی گرانی دارد

و زهرش شکوفه دارد چون شکوفه کرنب و میوه دارد

که احاطه کرده است او و غلافی دارد چون [illegible]

[illegible] به پرده در شکل [illegible] باشد و رنگ او

[illegible] اول سبز باشد و چون انگور برسد

دانه وی خشک شود چون رنگ تازه



او را کحل کنند ضماد کنند بر ورم [illegible] مسح کنند [illegible] و چشم [illegible]

ما جلاب

157

در حاور اساکن گرداند و باید که در موم گیرند و در سوراخ آن دندان نهند که بزبان نرسد که درشت کند و مضر باشد و ثالیل گنجشک و ثالیل بر سوزن نام

و ... را بکنند چون طلا کنند و گوشت زیادتی بیخ ناخن را بکند و خوره را پاک کند و اندام موت اللحم را اسود دهد و نواصیر را بکند

و گاه باشد که میوه او را در بار بخیسند و در آفتاب خشک کنند و پوست او را بکنند و نگاه دارند و برگ او را خشک کنند و نگاه دارند

جهت آنکه میوه و برگ او نیز خاصیت نفع او است چون تر او باشد و بعضی برگ در زیر ... نهند وصف کنند برگ غیر مدبوس

و الجزائری نوع اول او را اطرافرفطون گویند بیخ او را چون بسایند دو درهم با ماء العسل استسقاء بطنی را بگوید که در او این نوع طبخ

شده باشد درد دندان را ساکن کند چون بدان مضمضه کنند



نبات ایشان شبیه مراقلی باشد برگش به برگ مورد ماند بلکه بزرگتر و قوی تر و در بر او تنها شاخه و خار دارد و بیخ او ... ...

مدرج و ... میوه ... زیتون ... چون خورده باشد و ... را درشت کند و در دهان صمغ خشنه اوید و برگ ... نوع اول و حمل ... خوردن ... آورد

و این را نیز چون نوع اول نگاه دارند



نوع سیوم از نوع فار الدوسیس بحری تعلقی است که در نزدیک دریا روید و طول فروع او اکثر باشد از ارش است و مایل بسرخی و از بیخ نوع
یابس ساق بلند شود و سر او منعطف باشد. برگی تیزی بارکی چون برگ شاه‌ابنج و سر او اکام باشد بزرگ و مستدیر و منعطف تخمی باشد چون
کرسنه پهن و شکوفه سفیدی دارد

و تخم او تر دارتر باشد و این حب را نیز نهند



خلب

خیار بتری این را خیار الحمار گویند مخالف خیار تلخ است در میوه جهت آنکه میوه او کوچکتر است و شبیه
بلوط اما برگش و بیخ او چون بستانی و بیخ او سفید باشد در قوت و در تابع مدره میروید و جمیع نبات او کوچکتر است
الخاصه عصاره برگ او نافع است از درد گوش چون در گوش چکانند و بیخ او با ربل عتیق تحلیل
برد چون با آرد جو ضماد کنند و چون با صمغ البطم ضماد کنند نافع دبیلات و جراحات باشد که بگشاید و اگر بخور سازند
با سرکه و بورق ضماد کنند درد ورا ساکن کند و چون حقنه کنند با آب مطبوخ او الم عرق النسا را
بنشیت چون مضمضه کنند درد دندان را و چون خشک کنند و سحق کنند جلا دهد
بهق و قوبای متقشره و حزاز و آثار سیاهی را و گاه هست که آثار حادثه در وجه را جلا دهد
اما عصاره بیخ او را هرگاه بخورند بمثقال یا بر اوراس و نصفی بعض بلغم کند و همچنین مره را و چنین است
پوست او هرگاه او بخورند اسهال سخت آنکه سخط کند و همچنین پاک کند و لیسار نافع باشد
صاحبان استسقا را و پاک کند باد را لیکن آنکه ضرر بمعده رسد و مقدار او آنست که بگیرند از بیخ او
نیم رطل را با دو رطل شراب و شراب مصری بسیار موافق است و بنهند از این خمر سه قاووس در سه روز تا متغیر شود احوال آن
بمقدار کفایت است اما آنچه او را گویند از دقتا الحمار زند بر نوحه که در ایام چیدن جمع نتایج میوه و نشست نگاهدارند
و فرو آورند را جانه محکم گیرند که شکست و سر محکم کاره روی بگیرند که نیست بر هم شد با دوم او بر بالا آب و بگیرند خیار را در آب و آنگاه در زیر نهند تا
آب او سل بخل برود و آنجا با جانه محکم رود و عصاره را بر صاف کنند و آن بخل را بسیار صاف کنند و را بگذارند تا
رطوبت دهند و برهای آتشین و در آفتاب گذارند و چون رسیده شود از او باز را بسته شده دا اعلا و
الفصو

وبعد از آن در هاون کوبند و محلول کنند و قرص سازند و بعضی هستند که چون اراده نمایند که ادویه یعنی بطور دیگر

از خیار زه تی آنکه بریزند بارند جاشیه گرم و برزمین پهن کنند و لب زند در وسط او چوبه مثقوبه و بپوشند که تا

ستهای وی از عصاره را بامداد وقت بیرون اندازند تا خشک شود و بعد از آن در هاون اندازند بسوایی که مذکور شد

و بعضی عوض آن شیر بر خیار الحمار آب دریایی باشند و میشویند و بعضی ماء العسل بعضی گویند

بهترین خیار الحمار آنست که سفید و نرم و سبک و تلخ و تیز و چون بر روی آتش برند جا اود شعله ور رود

اما الجزء ثابت داشته در رنگ تراش حجر المطر باشند و برابر از وکس و خاکستر باشد و ثقیل الوزن و تلخ

مزه و بعضی بردم در او مخلوط سازند عصاره حار و دیگران امولیون تا آنکه سفید شود و سبک شود و اما الحکم

صلاحیت کیف ادویه متعقبه دارد آنست که دو سال برو گذشته باشد تا ده سال و شربت از وی دو فلوس است

اما ترتیب صبیان گرم طوسوخت که اگر زیاده برین بخورند مفرت عظیم رساند و بیم هلاک باشد و گاه باشد که

پاک کند اخلاط بلغمیه را و نافع ضیق النفس باشد و اگر خواهند که تسلیم برانند نمک نیز اضافت نمایند و حب سازند

و منفع با ملواب کرمی بر بالای آن بخورند و اگر خواهند قی کنند او را با سجل کنند و بیری تر آن زنند و حلقی جو زیر بندقی آورد و اگر

بر کسی ثقل باشد قی آوردن مخلوط زیت و او عسل ابریشم تو تسیحی و منع کند آنکس را که آن استعمال کند از خواب و گاه است

که حیض را حرکت آورد و خیار الحمار و جنین را ابکشد اگر فرزجه کنند و اگر فتیله کنند در مخرج بواسیر را

پاک کند و منع دردسر مزمن کند و اش قوی العمل هرگاه غرغره کنند با روغن زیتون یا عسل یا با زهره ایا نکند

گاو و بیخ خیار بستانی با ماء العسل قی آورد و اگر اینچنین ده الولس بخورند والله اعلم بالصواب

باشش عدد طول او شبری باشد و گل او سیاه و سفید باشد حجم او صغیر باشد و ملدغ و برگ و ساق او تیز دار باشد اما میوه او

هرگاه دو درم از او را با چهار درم عسل منع مواد کند که در چشم ریزد اما عصاره هرگاه با کبریت و بورق مخلوط کنند

و در گوش کنند درد گوش را مفید باشد



و این حشیشه خاردار درشت ملمس است برگ او شبیه به بوسیج باشد و بر درختها پیچد و گاه مستقل باشد



و میوه او چون عنب اقید

هرگاه بر سوزنها از او درست

و بیخ او صلب باشد در

تاج الجمه یعنی مستان است

و برگ او و میوه او منفعت است

سموم قاتله خواه خورده باشند

و خواه بعد از آن و بعضی گویند چون طفلی متولد شود و آب دهند او را عصاره این حشیشه بعد از آن او را سموم قاتله ضرر نکند و دوا حافظی باشد

میلا حسن ناعمه برگ این نوع بلبلاب مشابهت دارد اما نرمتر باشد اما غصون او به نوعی با تقدم اما خار ندارد و این نیز
بر درخت بپیچد چون نوع ساق و میوه او چون ترمس کوچک و سیاه و شکوفه او بسیار سفید و مستدیر باشد و بیخ او قوی باشد
و در قیطاروید و منتشر برگ او و وقت او در بهار باشد و گفته اند که اگر انسانی او را بخورد و از ساقی که او را در روغن قیسون کوبند
او را یک سه قیراط بخورند احلام ردیه بینند و گاه هست چون بهم بسلند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



143

وگاه میگویند فلنطهرون و اهل فادا و ما کیلدون اموی منی است حب فقاص برگ مستطح چون بال

و برگ او چون برگ سداب است و بسیار بلند چون کرسطه یا برگ فوتنج نهری و در بالای شاخها او کره باشد که شکل سر مدور و در ان تخم

چون تخم او تخم بزرنجاسف شبیه باشد و فعل او نیکو باشد و بسیار رنگ ست با چون تخم کندس و در تحت شاخ جبلیه تحت روید چون تخم او تر اب

بیاشامند نفس هوام را نافع باشد و مروح معار او حصر البول را و درد عرق النسا را چون آب بخورند درد سپرز را چون با سرکه بخورند دو درم

و برخود بندند تخم او را التهاب عقرب و گفته اند که چون کسی تخم خورده باشد ما چو داشته باشد و عقرب او را اگر زند بهر کی او

ضرر نکند و چون کاسد درد دندان را فرو نشانند



او را نقصان باشد چون فوتنج کوهی و برگ او کوچک و نارک باشد و اطراف و روس او چون

خاک شبه و طعم او حسی و خوشبوی و تند مزه و مولد رتق باشد یعنی است در دهن او درد تخم او دراز باشد قرنفلی رنگ غلیظ انگشت که

چون طبخ کنند او را با ماء العسل و بخورند پاک گرداند مواد که سده شده در شش را و ببندند لعاب ف

و گ نی که در وی کرده داشته باشند با آب و چون با شراب طبخ کنند قروح معا را سود دهد و زنانی که از رف دم
یعنی خون حیض از ایشان بسیار آید چون با سکنجبین بخورند فرزند فسح زنان نافع باشد و چون بخایند تشنگی فرو نشانند و درشتی قصبة الریه
را مصلح باشد و جراحات تازه را بر زود به بندد و بندد ضله المعا را چون ضماد کنند بر او و چون طبخ کنند و در گوشت را بجنبد



دیگر و مینا مند یعنی مردم اورا قبیطی و او را قضبان نازک باشد دو ذرع یا بیشتر
صد حسطایا و زوایا میان خالی متلون چون از خود در میان طول او برگها دراز نازک خشن زبان گنجشک برگ گاو زبان و میان قضبان را شاخها
گوشهاست یعنی کنجهاست زواید کشیده شده از برگ و سر او شعب شده و بر سر او گلی زرد است و در انتهاد
او میوه باشد مخفی با و وفیت شود بر جمیع قضبان او و برگ غباری خشن که چون دست بر او مالند دست خارش
گیرد و این بیخی داشته باشد که بیرون او سیاه باشد و باطن او سفید و لزج اینرا چون سحق کنند و بیاشامند نفث
دم را سود دهد و اصحاب قروح در سینه را نافع باشد و مراق و رمها باشد حصص و رم متعدد با برگ ایر الکهون
و جراحات طریه را مندمل کند چون بر وی ضماد کنند و چون با گوشت بز ندا لحم نوع اول کند
این نوع نیز کند والله اعلم بالصواب

بعضی از مردم او را عصبی گویند و این نبتی است که برگها او چون برگ چغندر باشد اما نازکتر باشد

و در مقدار کوچکتر و عدد او ده یا زیاده و ساق او نازک باشد و بلند شود چون سوسن بر او تخم سرخ قابض الطعم

اما تخم او را هرگاه بسایند و با شراب بنوشانند مقدار دو درم سود کند و نفع کند اصحاب قروح امعا و اصحاب درد شکم و نزف الحیض را

و میروید در بروج و بقاع نیستان



تاویل او این است که پای خرگوش شکم ببندد حیض را نگاه دارد و اگر تبدار باشد با آب بجوشانند و مرهم سازند عمل کند شفا یابد

ملیس

که در بقاع سایه‌دار روید و جاها

سنگلاخ و برگ او چون برگ

هندبا باشد و بلندی او یک وجب فرع

و شکوفه فرفیری برگ سپیدتر و دانه کوچکی چون دانه ترطم و بیخ او دیگر بیشتر باشد و منفعت او کمتر باشد و قابض الطعم و چون بیخ او را خشک کنند
و نخی بمانند و با عسل الت نمایند و لطوخ او چند روز از پایگاه حیض سرخ یعنی استحاضه را ببندد و تخم او را حبه‌ها با شراب بخورند حیض براند



نبتی است ساق کوچکی دارد و برگش چند برگ لبلاب باشد و نه شکوفه دارد و نه تخم و بیخ او سیاه و باریک باشد
و ذکی الرایحه مر الطعم در مواضع بسیار آب روید و چون برگ او را با زیت منقع نمایند و بر پستان ضماد کنند بزرگ نشود و بیخ او منع آبستن
شدن کند چهار درم با شراب بعد از پاک شدن از حیض بخورند والله اعلم بالصواب



197

وایضا نوع سیوم از بوصیر است که سراجی گویند و بعضی مردم فتیل السراج گویند و این سه برگ یا چهار برگ یا بیشتر باشد
و این غلیظ است و در او سخافت چربی است نیکست که استعمال کنند عوض فتیل سراج اما بیخ اصول جمیع انواع
منعقد و قابض است و همچنین اگر بیاشامند یک مثقال با شراب مسهل شود صاحب ذرب و آنکه در او پیچ و جوشش بوده
باشند نیک است جهت سحج و نفث الدم و جهت سرفه کهنه بسیار نافع باشد و جهت درد دندان مضمضه کنند ساکن شود



اما نوعی که شکوفه او طلائی رنگ است موی را رنگ کند و در موضعی که بگذارند هوام جمع میشود اما برگ او را اگر گاه بکوبند
و بر سل و اورام چشم ضماد کنند زایل کند و همچنین باقی قروح ماسده را سوده چون با عسل یا شراب سرکه ضماد کنند
ولسع عقرب را نافع باشد اما ورق سه برگ نوعی از بوصیر تری چون بر سوختگی آتش ضماد کنند و بعضی میگویند
که برگ بوصیر کمی انثی را اگر گاه با انجیر بگذارند تعفن و نفخ دارد او را نافع شود تمیی است و اگر برگ
اوست به بوصیر ماند [illegible]

و زرد تر است تلیلی و حقیقت نابت شود در بدر خشی در از شود و سخ بر ارک و داشته از قرمه و احده غلیظ الحجم مذبوبه الطعم و چون خشک
سیاه و سخت شود چون شاخ حیوانات بسیار روید در سیمینا و در جبل امی نام بسیار باشد و چون سخ این حشیش را
بیاب مند در زبان حصوه بخش درم و خشونت ابه و گاه با عسل لعوق نمایند نواسط مثل این ارقطون و ند لسمی
ارقطورون و این نبات نیز مشابهت به حسین دارد اما لطافت این حشیش دمیتر بود باشد و سخ او در غدد و سفید رنگ
و شیرین و رشت نمای ابنه باشد و میوه او را هرگاه طبخ کنند با آب و مضمضه کنند بجهت درد دهن بکار آید درد دندان را ساکن کند
در سوختگی آتش بکار آید نفع باشد و در عفونت حادث از ردی دوح آنست و عسر البول بآب

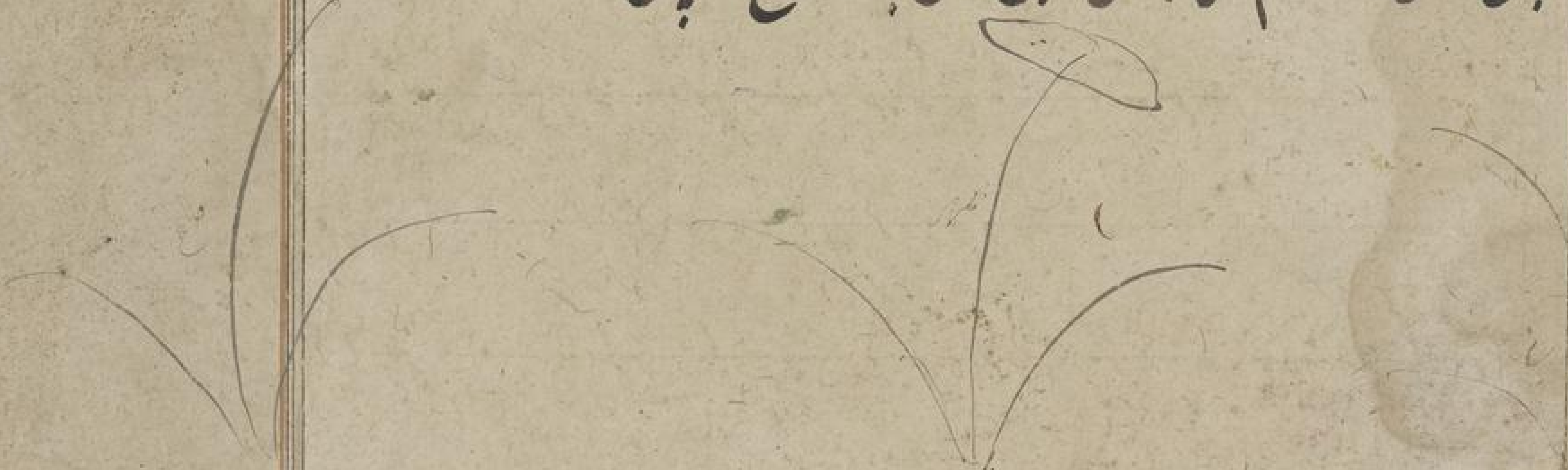


ارقطوس و ندلسمی و روسوس و

تعع

فرو شمقیون برگ او مثل برگ کدو باشد اما بزرگتر و سخت تر و سیلاتر و لطیف تر و این حشیشه ساق ندارد و بیخ
او بزرگ باشد و سفید رنگ هرگاه تناول کنند او را برای دو درهم با حب صنوبر کبار که کهنه مده در سینه آن نفع باشد
مسنع شود حید ادکنن کرد آنچه دنبها که حادث در [illegible] مثل اوطلی هرگاه طبخ کنند و ضماد کنند و همچنین برگ این حشیش هرگاه او را

طریفولیون در مواضع نزدیک دریا روید و جزر دریا برو خورد و نه در بهار باشد و نه در یکجا رکس چون
برگ نیل اما غلیظتر و قصبه او تیز و کشلی از فوق داشته باشد و میگویند در روزی گل این حشیش سه رنگ گردد
در صبح سفید باشد و در پیشین فرفیری باشد و در شام سرخ باشد و بیخ این سفید و خوشبوی باشد و حدو رمان لنه بحرارت
پس اگر تناول کنند دو درهم سهل آب محتبس در بطن و بول براند و گاه بلع کنند چون دوای حافظ



این حشیشی است کوچک در انگشت و برگ نازکی قوی طویلی بمقدار سه انگشت یا چهار انگشت
و این لطیف و خوشبوی مایل بحامض و بر سر بیخ او مر او د منعه باشد و برا او تخمی باشد که از کوچکی بنظر در نیاید و بیخ او ضعیف او مشکوبه مست
سک باشد



ادیانطون این را شعر الجبار گویند و مشهور است به پر سیاوشان و کزبرة البیر و برگ او مثل برگ کزبره متشظی الاطراف

و قضبان باریک بر او سیاه رنگ است و قوت های بسیار دارد و این برگ باشد و بلند باشد مقدار شبری و این را گل و شکوفه و تخم ندارد

و بیخ او بکار نیاید   آب مطبوخ او نافع ربو و سعال و تنگی نفس و عسر البول و حصاة تفتیت کند و سنگ

مثانه را بریزد و مسهل بلغم باشد و نافع نهش هوام و لسع او و منع مواد منحدره بمعده چون با شراب بخورند و حرکت خون

حیض و نفاس کند و نافع رعاف و سزاوار است که ضماد کنند بر قروح   والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بیاشامند ازو وزن سه ابولوس نفع کند انتفاخ رحم را و نافض را نفع کند چون بخورد ازو پیش از گرفتن نافض و اگر تناول کنند ازو
وزن دو درهم شکم براند و معاونت سموم قاتله هرگاه دو درم ازو بخورند ممزوج با شراب و نفع او عظیم باشد جهت لسع هوام
و نهش افاعی هرگاه تناول کنند سه ابولوس با شراب و قول کلی بگوییم که نفع کند جمیع امراض باطنه را و کفایت میشود و میگردند جهت
قبت مثبت قوت و بعضی با آب میخورند و بعضی با شراب و بعضی با سکنجبین و بعضی با العسل



راوند

نقیه راوند میروید در بالای بوسفورس و از آنجا می آرند
و این ریشه ایست مشابه به قنطوریون اکبر الا که کوچکتر و بالا
سرخی باشد و بوی ندارد و این سست و سبک و متخلخل باشد
و بهترین او آنست که سوراخ نداشته باشد و لزج باشد در طعم
با اندک قبضی و لزج باشد و چون بخایند زرد شود چون زعفران
نیک است چون بیاشامند جهت ضعف معده و هر مرضی که عارض معده شده باشد و نفع کند توتوق
و نفخ و نفع باشد مطحولین و مکبودین را و کسی که درد گرده داشته باشد و امغاص و امراض مثانه و سینه و موضع تمدد
در تحت اضلاع و امراض رحم و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و قروح معا و انتفاخ بطن و تب نوبت
و نهش هوام و تحسس بیاشامند و در مواضعی برطوبات که بدان اعضا نیلگون و کلف و کلف جهوه و هوا را چون طلا نمایند با سرکه و در می
چون ضماد کنند با آب و قوت او غالب بر او قبض است با اندک انتهی **جنطیانی** جنطیانا





میگویند اول کسی که او را دید جنطیس پادشاه اللوریس و این اسم ازین سبب بر او گذاشته اند
برگ او مایل بپیخ اوست مشابه ببرگ جوز یا لسان الحمل و مایل بسرخی باشد اما آنچه در وسط ساق
او باشد و آنچه در سر او باشد قسمت میشود بچند وجه و شقوق بسیار باشد و فرع او متخلخل و املس باشد
و غلظت او بغلظت انگشتی باشد و بلندی نبت او دو ذراع باشد و مفاصل باشد و بند دار باشد
باشد و میگردد برگ او در پایین به تدویر عظام و میوه دارد پوشیده تر از نیق عرض

خنیفه - چون میوه کاکنج کوهی و بیخ اوست به بیخ زراوند بلکه غلیظتر و تلختر و میروید در رؤس کوههای بلند در بقاع
سایه دار تازه و قوت بیخ او قابض و تلخ است و نافع است نهش هوام را هرگاه
بخورند از او دو درهم با فلفل و شراب و شراب یا از عصاره وزن دو درهم و نافع باشد درد پهلو را و نافع سقطه از بالا و فسوخ
والتوا و انفتال و نافع باشد مطبوخ این را اصحاب درد معده را هرگاه با آب بخورند و عرق جنطیانا هرگاه بر دارند حمول
فتیله بچه مرده بیندازد و نیکوست جهت قروح آکله و جراح هرگاه ضماد کنند برو خوبی فیتیر هیج و اگر در عصاره
او طلای موافق باشد جهت چشمها که ورم کرده باشد و گاه هست که او عصاره او را در ادویه حاده داخل کنند
و عرق جنطیانا ایضا جلا بهق کنند و گاه هست که عصاره از وی گیرند بعنوان که بیخ او روز در آب گذارند بعد از آن
طبخ کنند با آب تا رشتهای او از یکدیگر جدا شود و بعد از آنکه سرد شود آب را صاف کنند در خرقه تا به قوام آید چون
قوام عسل و در کوزه آب نرسیده نگاه دارند   این زراوند است و جهت آن
اینرا زراوند جهت آمد زنی که او را از اصل کرد بهترست از غیر او و جهت زنان نزد ولادت داش نوع آ نیست

یکنوع از زراوند مدحرج گویند و معروف بانثی باشد برگش
چون برگ لبلاب باشد و خوشبو باشد و تندی در او باشد و مدور
و در غده میگرد دیده باشد شاخهای او و بیرون آید از میان شاخهای
او و شاخهای او دراز باشد و شکوفه او سفید باشد مشابه برالسن و در او
چیزی باشد سرخرنگ و مدور   دیگر از زراوند
است که او را زراوند طویل گویند و معروف
بذکر باشد و اصابعی نیز گویند و برگ او بلندتر از مدحرج
باشد و شاخهای او باریک باشد ببلندی یک شبر و شکوفه او فرفیری
باشد و بدبوی باشد و می افتد چون امرود و بیخ زراوند مدحرج چون
شلجم است و بیخ زراوند طویل غلیظ است چون انگشتی و طول
او مقدار یک شبر باشد یا بیشتر و این هر دو نوع باطن او زرد باشد و تلخ طعم و شدید
الرایحه باشد   مینامند شعف الکرم و اینجا
باریک برابر برگ دیگر مدور مشابه بحی العالم الاصغر و شکوفه او
مشابه شکوفه سداب و بیخ او بسیار
دراز و نازک و پوستی او غلیظ باشد و چوبی








وخاصیت او انست که جهت خوشبوی ونگاهداشتن او روغنها
خوشبوی وگرفتن باقی ادویه اما زراوند مدحرج نافعست
جهت لسع هوام وکسی که سموم قاتله خورده باشد وزراوند
طویل هرگاه دو وزن یک مثقال بیاشامند یا یک وزن شراب وضماد کنند
بر لسعه وبیرون ارد انچه ممتنع باشند خروج او از رحم از خون که باقی باشد بعد از ولادت
واگر از حصی یا از جنین هرگاه با مر وفلفل بیاشامند وهرگاه بگیرند در فتیله وعمل فرزجه کنند این عمل کند وزراوند مدحرج
عمل زراوند طویل کند بزیادتی قوت ونفع کند ربو وفواق ورعشه وطحال وفسوخ وشقوق را ودرد پهلو را
چون باب بیاشامند وحدت حس وسل کند وبکند قشور را از عظام هرگاه ضماد کنند بر استخوان وعفونت را
بکند وقروح وسخ را پاک کند وقروح مجوفه را پر کند هرگاه فتیله کنند با ایرسا وعسل وسخ دندانها را
ودندانها را پاک کند ونوع سیوم از زراوند گفته است به عجمی لیخ میم قب نام دارد یکیست جهت انکه
ان دو نوع یکیست اما قوتش اندکتر از ایشان باشد   این راکیند نام خوانند بعضی از اوایل تر باشد که
وبعضی لوقراطیس گویند بلغت یونانیه است وندیده ام از ان با نهایتی ودر قبرس بسیار روید وان درختیست کوچک حب
شاخ طول او دو ذراع است بر یکدیگر پیچیده وبرگ او گنجه مشابه بدرخت مصطکی وان طلایی باشد در رقیق برانکسی که
مس کند وشکوفه دارد به شکوفه خر ماند وبعضی میگویند شکوفه به شکوفه بروی ماند ومیوه او بزرگ باشد چون بار خار
ودر شیر واوزاتیق باشد چون عدس سرخ رنگ باشد وبیخ او ملطفه وزرد رنگ چون خرنوب نا ودر او قبضی قلیل

واورا شکوفه باشد مشابه بعصفر زرد یا سپید و بیخ او نازک و دقیق اللحم چون بیخ بنفسج سیاه و این عجیب الطعم باشد

و از وی نوعی شونیز آید و آن سرخ و دو شجری باندک قبضی و در زمینی روید که سنگلاخ و سایه دار باشد بیخ او مخشن

و مقبض و نافع اصحاب ذات الجنب باشد و ورمی که در نشیمن حادث شود و گاه استعمال کنند با ماء العسل زنانی که احتیاج بپاک کردن رحم دارند



سیسعس و لموس گویند و سمی است صاحب برگ و برگش چند برگ بلوط باشد و در میان درخت و حشیش آید و

و مجمع الحرادو مکسر و شکوفه

دارد که همه میخورند

اورا و دختران بر سر خود میزنند

خصب عود در بوستان زمینی

و بیخش چون بیخ شلجم شده شخ

و برگش سیاه رنگ حصه بارکرد



لب ینبد و ضماد کنند بر لسع موغالی و او نوعی است از هوام سم دار ازان خلاصی یابد بعون الله تعالی و تقدس

کراسانیموس نیز گویند آنرا ایاطون ملی است که یونانیان سحاب سازند بر سر تیها خود زنند و این
واسری باشد از زمین مرتفع شود و منتصب باشد و سفید رنگ و برگی نازکی داشته چون برگ شبح
و بر اس سر این نبت آستین نبی حمه آستین حمری بر دور او کرد بوده باشد و بر سر او طلا لی رنگ و مدور حب بقاع حاشات
وصغیر باشد و بیخ او نازک و در شاخ خفته اوید   شاخ و شکوفه او در رایحه بار آن کرده عمر الحول را خلاص یابد از آتش حرام
و [illegible] الف و حبک و امداد حرکنند و خشک [illegible] و عسل کرده حقنی در شانه و شکم بسته باشد [illegible] و مع [illegible] بز [illegible] اربع
کنند حمه ار و سر ابولس [illegible] نیز گویند بر تشنگان کرده و گاه است که در میان [illegible] نیاب [illegible] که [illegible] دارد [illegible] آنها [illegible] مینی

و بازکتر و در سنگلاخ روید و قوت این نوع مخن و حاد و مفتح و محلل خنازیر باشد چون با پیه کهنه ضماد کنند سلعه را ببرد



و بعضی مردم ستوطالیون و بعضی فرنبالیون گویند برگ او مدور چون صفحات باشد و در برگ او تقعیر مایل

باشد و ساق او تخم دارد و بیخش چون بیخ زیتون مستدیر باشد اما مزه داری عصاره حشیش را و عصاره برگش را چون شراب ممزوج کنند و طلا کنند

بر اورق قایم و استوار کند فلوذرا



و چون ضماد کنند بیخ او را بر ورم حار و اورام حاره و ملشرا و قرصیتا و خنازیر نافع باشد و التهاب معده را فرو نشاند
و چون با برگ او را بخورند سنگ مثانه بریزاند و بول براند و بستیقی دهند نفع یابد و نوعی دیگر برگ او بهتر از نوع
متقدم مشابه بابلسن درهم پیچیده بر حوالی بیخ او و در وسط او شکلی همچو چشم فی الحال الکبر قابض الطعم دقیق الزرب باشد و تخم او شکوفه
ما داشته باشد همچو مارتعول و بیخ او عظیم الحجم باشد و نکیت الجه نکیت فی الحال اکبر



این بخره است و بعربی فرنیص گویند و این دو نوع است یکی دشتی است برگ او درشت باشد
و بن و سیاه رنگ و تخم او چون تخم کتان باشد اما کوچکتر و یکی دیگر کوچکتر از نوع اول است و برگ او نیز چون برگ او اول است
و همچنین تخم او و برگ او نیز درشت باشد برگ هر دو نوع او را هرگاه ضماد کنند با نمک بر آنچه سنگ خلاصی یابد
قروح میته و قروح خبیثه که ابتدا در مردم باشد و شفا یابد از قروح سرطانیه و قروح چرک دار و گاه نفع تمول الاعضا و انفتال او
وار و احات و اورام حادثه در عقب گوش و ورم بوحشل و دبیلات و چون ضماد کنند بورق هر دو نوع مخلوق با موم
آب کرده زیت و امراض مذکوره را سود دهد و بیند با عصاره او و در محرس کرده سعوط کنند خون بینی را بسته کند
و مخلوق کنند با جبر و در کنند خفی اند و حمام از جای زیر برگ او ضماد کنند با جو دابد لحم الحی بو جامع از دو العام رم منبه و ... عسل و ...

ریه و رطوباتی محتبسه در سینه را پاک گرداند و گاه مخلوط کنند با ادویه معونه و چون طبخ کنند با اشک جو رطوبات
مرکبه در سینه پاک کند و چون با حلزون مخلوط کنند ملین بطن باشد و باد بحرکت آورد و آبی که در او اجزه چو جوشیده باشند
بخورند حیض براند و اگر در حلق ورم کرده باشد چون آن آب غرغره کنند فرونشاند



بعضی مردم او را عالیعودرلون گویند جمیع اجزای این حشیش با ساق و برگ درشت هیئت با نجره
داشته باشد اما خشونت در آن کمتر باشد و در هنگام برگ بوی او ظاهر شود و شکوفه او نارنگ و قرمزی رنگ باشد و در اطراف
سیاحت و برکنار راهها روید و در سایهان و در هر جایی است برگ این حشیش مروایه تحلیل برد صلابات
و ورم سرطانی و خنازیر را و بوخیل را و ورمی که حادث شود در عقب گوش و سزاوار که هر گاه از او ضماد کنند تازه تازه ضماد کنند
[illegible]
بلکه در هفته دو بار آن ضماد را بدل کنند و آب مطبوخ اگر سکب کنند بدان عنوان که ذکر شد نفع کند [illegible]



بعضی عاقرون گویند و معنی او آنست که لبنی ... جنس است چون انجره مترجم گوید این قول موافق قول

ابی حنیفه است و اما برگ او و برگ او چون برگ قثا است مگر بلند شود غصون او و در سرهای او شکوفه باشد زرد کوچک بمقدار

درخته و بسیار خوشبوی و نیک است جهت سوختگی آتش و گاه است زخم را نافع باشد و گاه است مخلوط کنند بموم گداخته

در روغن گل گلابی و در آفتاب گذارند تا سفید شود مصلح باشد چون روغن [illegible] ابیض او [illegible] در هندوستان می روید



حشیشی است که ارتفاع قضبان او از زمین بلندی ذراعی مایل بحمرت و برگ او [illegible] دارد [illegible]



هرگاه بگزند و بکوبند و قرصها سازند و میروید این نبت در بقاع بسیار و اکثر در پای درختها روید

و شجره مریم نوعی دیگر است که بعضی مردمان اورا

قاسیمون گویند و اورا برگی باشد چون برگ

لبلاب باشد و غصون غلاظ داشته باشد

صاحب بندها باشد و بر یکدیگر پیچیده باشد بر درختی

نزدیک او باشد و اورا شکوفه و اورا شکوفه باشد

سفید و خوشبوی و میوه داشته باشد چون انگور

و میوه او چون لبلاب کبیر بلکه کوچکتر از ثمر لبلاب و این ناعم و حلو الطعم و لزج باشد و بیخ او خوب باشد و در بقاع

خشنه روید و چون میوه اورا دو درهم با عصارهٔ شراب با عسل روز بخورند سنگ زهره را بگدازد و فارغ شود از ادرار بول

و با عسل و گاه هست بیاشامند جهت الصرع نفس بعد از ولادت بیاشامند والله اعلم بالصواب



دراقنطیون ابن الوف الحیة گویند و برگ او چون برگ لبلاب

باشد بلکه از آن بزرگتر و سفیدی داشته باشد و بلندی قد او دو ذرع باشد

و چند برگ باشد شبیه به بار و در او دوره باشد و غلظت او چون

غلظت الال باشد و در سر او میوه باشد چون عنقود و

در استدارا بیرون آمدن سبز رنگ باشد چون حشیش و چون

وچون نضج یابد وپخته شود زرد ارغوانی شود وچون بر زبان زنند زبان را درشت کند وبیخ او مدور باشد چون پیاز ونوعی
دیگر باشد که بیخ او را ارون گویند وپوستی نازکی داشته باشد ودر تقاع یدیه او بید وجایی که سایه بسیار داشته
باشد ودر حوالی سیاحات باشد وقوت ثمر او هر گاه بفشرند ودر گوش چکانند درد را فرو نشاند وچون عصاره
او فرو برند وفتیله سازند وداخل در منخرین کنند که زخم سرطان داشته باشد انرا بکند وهمچنین بواسیر را واگر سی دانه بار گر از حامله
بخورد بچه بیندازد وهمچنین بوی او در وقت شکوفه بچه نزدیک بوضع بکشد را منقتل کند وبیخ او گرم وملطف
باشد نافع باشد انتصاب نفس وفتح دوز وسعال وزکام ورطوبات محتبسه در بطن هر گاه مطبوخ یا بریان
کرده بخورند وگاه است که خشک کنند وسحق کنند وبا عسل وادرار بول کند ونفع قروح خبیثه کند وخوره
کند وچون سحق کنند ومداواه کنند با زبد البحر وعسل ممزوج کنند وبدان ضماد کنند وفتیله از وی سازند که بواسیر
را سود مند باشد وجهت اخراج اجنه وگفته اند که هر گاه انسان دست خود بر بیخ ان مالد دست او را افعی نگزد
وچون با عسل طلا کنند بر بهق او را بر دارد وهمچنین برگ او را هر گاه بکوبند و بر جراحات کنند بعوض مسلم
کند وچون با شراب بیامیزند مغوث را نافع باشد
چون براو ضماد کنند وچون نهیرا برگ



بپیچند متعفن نشود وعصاره بیخ او ابو جشم وسفیدی وظلمت ببرد
وبیخ او را در اوقات صحت تازه وخشک بخورند واهل جزایر حوسطوس
وبلاد اندرس طلس گویند ومیگویند که بیخ لوف است
وبدان عمل مایه
کنند واس را میکنند ودر سایه خشک کنند ادرون نیز گویند
حول نوع اول ...



و نبات آنکه یافت شود در او آثار و شاخ
بگسترد بلند شود و مایل بود و قریب باشد و کمتر قوت
و میوه زردی داشته باشد و بیخ او
سرخ باشد چنانکه در لوف گذشت و گوشت نبند و گوارند و در او اندک
حرافتی باشد و برگ نمکسود کنند و بخورند و گاه نمکسوده کرده طبخ کنند
و بخورند و قوت بیخ او و برگ او و تخم او حار در سوم باشد و چون بیخ با روده گاو و ماده مخلوط کنند
و بر نقرس ضماد کنند نافع باشد و جمع کنند بیخ او را چنانکه جمع کنند بیخ نوع اول را و بعد از آن بخورند که جدت او کم شود اگر شکسته باشد
معنی او لوف متجعده یعنی موی دار باشد و این کمتر از نوع اول است و بیخ او چون زیتون باشد
و این تند و تیز نباشد از آنکه آنرا از اول گویند و مانع خورده باشد هرگاه بر آن ضماد کنند و جهت نواصیر فتیله سازند
و جهت سایر آثار عظیمه و مقعد اغف رسانیدن باشد از هر جوانب که نهند چون آنرا بر دارد
و این نبتی که او را اریسارون گویند و اکثر مردم او را نشناسند برگش چون برگ کراث باشد
اما بزرگتر و شاخ او نرم باشد و شکوفه و میوه ای ایرنوس گویند و بیخ او طولانی سفید باشد مشابه
به بلوط و حلو الطعم باشد قوت او نخس است حول پاک سد و بول براند
و حیض براند و درد حس سر طرف و چون بوزن دو درم از او بیاشامند
سرفه را سود دهد و فرزد مبع و فتح را نافع باشد و چون بیخ او را بخورند مانی قی آورد



نافع باشد نیش هوام را چون در مرهم استعمال کنند و سزاوار انست که این صفت را بمنها بر نیش هوام ضماد کنند مخلوط بشراب

وچون بیخ اورا با دردی شراب طبخ کنند قروح وجراحات و تاکلرا سود دهد و نفع کند ورم خصیه را و سیلان ادوار

را برطرف کند چون با کشک جو ضماد کنند اما عصاره بیخ او را چون با شراب کهنه مخلوط نمایند و صبر و زعفران اضافه کنند

وطبخ نمایند و در چشم کشند درد ساکن کند و گوشی که چرک ازوی آید سود دهد و تنها نیز این فایده دهد چون مخلوط کنند

بالسان و عسل و شراب و مر و گرم کنند تا حل شود و در گوش چکانند نافع باشد و درد دندان را نافع باشد چون



گوش مقابل چکانند و چون بسوزانند و طلا نمایند

موضع داء الثعلب را موی برآرد و چون در میان بیخ او

روغن زیتون ریزند و بر آتش گذارند این نبت نافع

بود متنوع و سوختگی آتش را و چون در گوش چکانند

درد گوش ساکن کند و چون بر بهق طلا کنند بعد ان

که بنجرون مالند و در آفتاب بدان طلا کنند بهق را پاک کند

اگر بهق سفید باشد و میوه و گل او و تخم گویند چون

بعنوت را باطل کند چون با شراب بیاشامند و حصی براند

بیاز نیست که بویا سازد کی گویند و بار ماس

اگر برخ تا از الوان کند بخورند بسیار نافع شود و بسیار نسل ماند و بهار بار که نوعی است

غلط شد در حاشیه و زرع الثعلب نوشته شد و در آن بسیار آمد

این جعده قوقاست و بزبان یونانیان نام بسیار دارد و بلندی نبات او بمقدار ذراعی یا بیشتر باشد و ساقهای او

باریک و سیاه باشد و تنوعات دهد و کوچک بر او باشد و برگ وی بوی سیر کند و چون بشکنند بعد بهودی ماند و شکوفه او فرفیری باشد

و در تخم او مرطوبی باشد و کم بهنا بود و لطافت داشته باشد و اریک پهلوی معوی باشد چون شاخ حیوان و بیخ او باریک و دراز باشد برگ و تخم او

هرگاه با آب بیاشامند نفع کند در جنین و عسر البول و صرع و ابتدا استسقا و زنانی که اختناق رحم داشته باشند و حیض براند و خوردن تخم

او یک درهم باشد و از برگ چهار درهم و چون بسکنجبین بخورند نفع سپرز را سود دهد و بعضی گویند که چون مجموع این نبات را بکوبند ...

بندند ... کرده اندام اورا و اگر آن آب ... چون آن موضع بر موضعی بمالند ... الم کند ... چیده و چون بجای دیگر ...

همان موضع ریزد



این جعده است کوهی

باشد و بیونانی اشتوریون نامند و اس را استعمال کنند و این درختی است کوچک و دو شبر بلند شود و تخمی دارد و در سر ... اب ... و خوشی موی کوچک ...

سفید و خوشبوی باشد و نوعی دیگر باشد بزرگتر از جبلی و کم بویتر از او آن مطبوخ او را چون بیاشامند لسع هوام را مفید باشد و حبس مستسقی را

و صاحب یرقان را و مطحول یعنی کسی که سپرز او را آزار کند چون با سرکه بخورند و هر دو نوع این افعال کنند و معده را بد باشد و درد سر آرد و حیض و بول

براند و چون دود کنند هوام بگریزد و چون ضماد کنند بر روح کخته کند



این ثوم بری یعنی سیر صحرایی در دامن کوهها حاصل گردد

برلس چون برگ کاذریون است چون خشک سازند بعد از آنکه با شراب طبخ کرده باشند و دو درم از او بخورند با عسل لسع هوام را سود دارد

و لذع معده و قروح امعاء و عسر البول را زایل کند و ثقل غلیظ ماده سینه را برکند و صرع و ... نافع است چون قردمانا و عسل را با آن خشک

مخلوط کنند و چون آرد سازند و اورام نرم را راحت دهد چون با قیروطی مخلوط سازند و چون آب با سرکه طلی کنند و بر نقرس ضماد کنند

درد نقرس را ساکن گرداند و چون زنان فرزجه کنند حیض را حرکت آرد و جراحت را گوشت تازه برویاند و

قروح عمیقه را الحاک آرد و پاک کند چون خشک او را با عسل ضماد کنند و اگر بر قروح نثار کنند گوشت زاید بر روح زاید

و همچنین گاه باشد مانند عصاره او را جهت امراض علل که ما ذکر کردیم و یاد نمودیم نافع و سودمند خواهد بود

و بهترین این نبات که او را ثوم بری گویند آن است که در ... میروید و آنکه در قرطبی میروید او نیز قوی است در افعال

نبتی است که برگ او سفید و نرم است و بجای سبس استعمال کنند و این در میان نباتات در رم بحوده است و در کشتها اثر تابعیت

و انواع و فروع نباتات



بقله ایست که رگ ش به موی زنان ماند و املس النوع است و در سر او علف کلها باشند مکتره و [illegible] موی

باشد و بعضی مردم او را املی گویند و چون شکوفه او را مخلوط کنند به پیه خوک و شکوفه [illegible] نافع باشد و در [illegible] باشد



در قها گویند و برگ او چون برگ [illegible] است و فروع بسیار دارد

و شکوفه او سیاه باشد و در او تخمی است [illegible] و [illegible] شاخ [illegible] و [illegible] و چهار انشعه باشد و طول آن مقدار

یک شبر باشد و سفید و خوشبوی باشد و [illegible] و اکثر در بقاع سنگلاخ [illegible] که باد در روی میوزیده باشد و در مطارح شعاع آفتاب

چون بکوبند آب او مقدار ربعی از درم و در شراب بخیسانند و اورشب رحم را پاک کند و تخم او شیر در پستان زیاد کند چون بخورند



نبتی است که برگ او چون برگ گزر باشد و شکوفه سفید باشد و غصون او ارتفاع شبری داشته باشد و تخمش به تخم
قطف و بیخ او بزرگ باشد و مدور و لیفه دار و در صحرا روید و تخم و ساق و برگ او با شراب و عسل جهت اوجاع مثانه و بجوی



دو نوع است یکی از آنها کوچک و یکی بزرگ و لوی کرانی داشته باشد و درخت او عظیم باشد و برگ او پهن باشد
و زکی الرایحه و برگ هر دو نوع چون ... باشد و اصغر یک ذرع بلند شود و کوچک دو ذرع و شکوفه اش زردی مایل سفیدی باشد و ...

جاورس

برگش برگ گندم و از یک بیخ چند شاخ بلند شود و چوبش گره دار باشد و تخم او چون تخم کرفس و اکثر در بقاعی باشد

که آب بسیار باشد بر کنار رودها و دریاها و این جاورس دو صنف باشد نوعی می گویند چون زنان بخورند مستسقی شود و چون بعد ازان یکی از حیض بخورند

و بعد ازان جماع کند مهر او زن سه اولوسات بخورد بیش از طعام تا چهل روز و بحسب مرد نیز بخورد و همانم نزدیکی کنند



این دو نوع است که او را لدالاناث گویند مشابه به تسعه باشد و برگش سبزتر از برگ درخت زیتون باشد و مازک دهن باشد



و بیخش نازک باشد و شکوفه اش سفید و تخم او کوچک چون تخم خشخاش و نوع دوم را مولد الکلوب گویند و این نوع در زمان فصل اول است
اما در تخم تفاوت دارد و میوه دارد چون فندق در اول ظاهر شود و خوشه دار باشد و گمان است که مولد الکلوب چون بخورند زنان مستعد آبستن
شوند و مجسس مولد الاناث چون بخورند دختر زایند و گمان کرده است قراطهاوس که این معنی صحیح است والله اعلم بالصواب



میسانمند او را خصی الکلب یعنی خصیه سگ گیا دارد که بر زمین پهن شود و بی ساق و سر رگ هیچ او شبیه به برگ زیتون اما
درازتر و نرمتر ساق او گرد تر باشد و شکوفه او فرفیری اللون داشته باشد و بیخ او چون بیخ منفیجه بیاز باشد و دو تا بهم چسپیده یکی پر و دیگری
افتاده تا برابر دو دیگر و بیخ او را نیز چون پیاز بخورند و بپزند و گویند که چون بزرگ او را که چون بو کرده باشد بخورند زنان پسر زایند و اهل سقلیا
گفته اند که چون تازه او را بشیر بخورند قوت جماع را حرکت آورد و چون خشک بخورند سوره شهوه جماع را فرو نشاند و فعل کل دارد از تازه
و خشک فعل دیگر را باطل کند چون از عقب یکدیگر میروند در باب جماع تجربه بر نوع دیگر است او را کس بعضی مردم او را سهرا تیس خوانند
خصانجم اندر بخش نیز گویند جهت کثره منافع بیخ او و برگ او چون برگ کراث باشد اما درازتر و چوب تر و نرمتر و مانند آن گیر باشد

چون بار کبیج وار دکنند ماوی باشد و چون تخم وی را بیاشامند تفاوت با نبش بهوام و جوکی و تخم وی را به ماش تر اضماد کنند سود دهد

بجهة باسر کوتحق کنند و بعضی میگویند سوسن او شکوفه لیدروس و قوی در فعل سوسن است که در سوریا و بعد باد مولیا باشد و این سکب گرازدی

روغنی کرند قومی است از یونان که این را مهلاملزیس نه گوید او فصل ما شد مرخ و سود بغی سیاه ورد او لیدگی لطافتی

باشد و عدد او بسیار باشد که از یک بیخ و برکشن چون برگ فراکین باشد اما مدورتر و در درازی شهادی چون بوده باشد لاعیه و دید بوی و بعد از این

نوع را لاعیه گویند و در حواط کشند او را با قضبان و شکوفه آما برگ این نبت را با نمک بکوبند و بر جای سگ گزیده ضماد کنند از الم او خلاص شود

و حمل بکدارند تا کمتر گرم مانکرم شود و متبعد کذارند از آن که در معده حارث شود زایل الله و تمیس کنند و چون بخلوط کنند با عسل و روح و کس را معده



یونانیه مهلیس و للون وارد و بعضی مهلسطالیه کوید معنی او مجبوب النحل است یعنی دوست درخت فرما رس او اسم

و برگ وی بیکتر و بینی تر از وی رست و بوی ترنج کند برگ او را چون بکوبند ضماد کنند لسع رتیل را سود دهد و لسع عقرب و عضد طلب سود دهد

و آب مطبوخ او در اسقاط کبید مرا که ماند کور و نیت است که زنان بخو تشنند در وقت حیض ... منفعه کنند

و قروح معا را نافع باشد و چون کسی را احتشاء حادث شده باشد از خوردن قطران یا شاهدانه ابوالبو شفا یابد و صاحب
منفس را چون ادرار کرده بخورند موافق است کسی را که انتصاب نفس داشته باشد و چون ضماد کنند با نمک خنازیر را به تحلیل برد و قروح را بر طرف کند
و همچنین چون درد مفاصل داشته باشد بر روی ضماد کنند درد را ساکن گرداند والله یعلم الصواب والیه المرجع والمآب



بسریانی ویرا اسفندان الارض گویند و بیونانی ملوفارس و این درختی است که ارتفاع واحد شود و شاخ بسیار
داشته باشد و در لطافت شبیه ... و زهره داشته باشد و او مربع السوق باشد و برگش به برگ تره ماند در مقدار و اندک مطلق باشد و تلخ
مزه باشد و در میان درازی او شکوفه و تخم باشد بر غصن او و چون حرسه و در صحرا او خوابات روید و برگش خشک باشد و همچنین عصاره او را
و همچنین آبی که اسی در او طبخ شده باشد خشک باشد و نافع اصحاب جراحات ... است و ربو و سعال اسود ... چون با عسل مخلوط کنند
دفع کند رطوبات غلیظ که بسته شده باشد در سینه از جهت نفث را چون بار ... خشک اصحاب کنند و داده شود زنانی
که از حیض پاک نشوند و علت ورم داشته باشند و زنانی که زائیدن بر ایشان دشوار شود و کسی که سم هوام داشته باشد و کسی
که داروی کشنده باشند آماس کند کرده و مثانه را و چون برگ ... ضماد کنند با عسل ... پاک گرداند و گوشتی
زاید بر جانب ناخن را و خوره را و درد اضلاع را و ابتدا عصاره که گرفته باشند از برگ فراسیون و در آفتاب خشک کرده باشند بکار

ادویه قاتله باشد و خیالات که در چشم ظاهر شود برطرف سازد و اگر بکوبند با عسل و بدان سازند و طلا کنند کلف را برطرف کند و خیلان و آثار
عدسیه که در روی حادث میشود برطرف کند و سعال و نزله و اصحاب استسقا را نافع است و جهت عسر البول و درد گرده نافع باشد و داخل
روغنها خوشبوی کنند و بالجمله منافع او بسیار است و اگر با مایعی مخلوط سازند و در سایه خشک کنند و کفها را نه قوه او کم نشود **حماما**
در حقیقت خرد و جمع گشته میم بالا میگیرد و طبعه میشود و خوشها دارد چون دو در هم بسجده باشد و گل و برگ مانند خیری باشد **اختیار** بهتر او آنست که از ارمنیه
آرند طلا رنگ است بیخ آن و عصای آن منافع الراحت زند اما آنچه در مادی باشد حول رطوبت او بسیار است قوة خندان ندارد و این نوع



حجم او زیاده باشد نوع اول و زرد رنگ و نرم و هموار است خاصه او سوی باشد بوی وی مانند بوی سداب باشد
و آنچه در نفس میباشد کوچکتر از قسم اول است ناصع اللون سهل الکوف صاحب
غلاف قبه که درون وی بزر تخم است **مختار** اجود انواع او که تازه و سفید رنگ مایل بسرخی
و سلیمه باشد و سبک باشد بلکه متوق و متشبب باشد و بزر تخم باشد و شباهت داشته
(وطب و) بعنقود دیم بزرگ از روی حمل کثیر الرایحه باشد یعنی خوشبوی باشد بخلاف باقی شکوفها و در طعم
او حرفتی باشد و دهن و تمام رنگ یعنی مختلف و مختلط باشد **الطبع والفعل** مسخن و مقبض
و مجفف و خواب آورنده است و اگر ضماد کنند بهر ... الم را دفع کند و ورم را تحلیل برد و اگر با بادزوج و بزر افشا کنند لزهر عقرب را سود دهد
و نافع باشد ورم چشم و اورام ماطمه را از نفع کند هرگاه با مویز باشد و زنان را نافع است اگر فرزجه نمایند و آنکه در و حماما طبخ شده باشد بخورد که جگر
وی کوفت داشته باشد سود مند باشد و جهت درد گرده و درد نقرس نافع باشد و در مرجمین داد هاى مخلوط سازند و گاه هست که غش میکنند
حماما الحبشی گوشت به ادرت اما آنچه نداشته باشد و تخم نداشته باشد و شکوفه خشت به ارکین **بهترین** [illegible] الثلث دار الحارثی و دربت ازیدا
... مسعد بدارد

القسط آنچه از بلاد عرب آرند و از نواحی که نزدیک ایشان بهترین انواع است و افضل آن است که سفید تازه باشد و سبک و خوشبوی باشد

و نوعی دیگر است که از هند می آرند غلیظ الجسم است سیاه رنگ و سبک چون عشب و نوعی سیم ازان است که در سوزیان می روید زرس الثقل

و زرد رنگ و قوی الرائحه است **اختیار** بهترین انواع تازه سفید و مدحرج و صلب که خلل در او نباشد و مداوه زهو که رایحه نداشته باشد

و زبان را درشت کند **الطبع و الفعل** مسخن و مدر بول و حیض براند و نافع امراض رحم باشد اگر فرزجه کنند و علاجهای دیگر بآن توان



توان کرد و قد ثبتت الآثار المطبوع فیها و نفع کند در شش انواع اگر دو درهم از او بخورند و درد سینه و فرود درد سر و نحوه

هر گاه با مایعی در انفس بنوشند و اگر با عسل بخورند مشتهی باشد و کرم معده را بکشد اگر با آب بخورند و اگر کسی تب نوبت داشته باشد

پیش از نوبت بر همه بدن طلا کنند با بعضی از روغنها تحفه سودمند باشد و بهتر فالج را نافع بود و اگر با عسل طلا کنند خیلان را ببرد و داخل مرهم کنند

و بعضی غش میکنند به بیخهای قوه چون بیخ راسن و فرق کردن آن آسان است و اگر بیخ راسن عطر ندارد و حدتی با ذیت والله اعلم بالصواب

اذخر کاه است که در بلاد و اراضی عرب و حجاز می باشد و بهترین انواع او عربی است که بعضی مردم بابلی میگویند و دیگری عراد

و این دو نوع است یکی را سنبل هندی گویند و دیگری سنبل رومی اگرچه در سوریا نمی روید اما گیاهی است نزدیک بدانجا در آن کوه می روید

و اسم جنس او که مشترک است هر دو نوع که او را ناردین و سنبل رومی میگویند در آن حرف زنیم و بهترین جنس آن است که جوان باشد و بسیار

بلند نباشد و شاخهای او بسیار باشد و بر هم آمیخته باشد و رنگی بر آتی داشته باشد و خوش بوی باشد نزدیک به بوی سعد و سنبله بسیار داشته باشد

و در طعم تلخ باشد و اگر در دهن گیرند دهن را خوش بوی کند و بسیار ماند باز عود کنیم و برگردیم به ذکر سنبل هندی مانند او صنف

می باشد یکی از اصناف او آن است که در کنار دریا و رودهای بزرگ میروید چنانکه بر کنار نهر گنگ حاصل میروید و او را [illegible] میگویند و اکثر صعب است

و او رطوبت بسیار دارد و بیخ او را [illegible] فاسد کرده و سنابل او بزرگ باشد و بسیار آب آلود باشد و منتن و کهنه الرائحه است

و یکی دیگر از اصناف او آن است که در کوه میروید و سنبل او خورد و کوتاه است و در هم بسته و متنز باشد و بسیار بوی داشته باشد بوی وی

نزدیک بوی سعد باشد و خواص که در این صنف ثابت میشود در سنبل رومی ثابت نمیشود و در صنف دیگر و صنفی دیگر است که او را بوی [illegible] سنبل الطیب

میگویند و سنبل او بسیار بزرگ است و مایل به سفیدی است و در وسط او قضیبی مجوف است و خ حیوانات می باشد و بوی او کریه الرائحه است از او

اجتناب واجب و لازم است و اجود انواع او و [illegible] و قیمت که نبض نموده باشد که متحض شود سنبل غیر ضعیف و مایل او دور شود

در وقت نبض و جهت آنکه تغییر از جنسی که متصل او باشد مثل اثمد و غیره الطبع مسخن است مجفف سبب مدر بول است و نافع

ریختن ماده [illegible] است به رحم و مسدد [illegible] است مانع حدوث قروح است [illegible] و دمل در رحم [illegible] الافعال

مقوی معده است غثیان را بر طرف میکند و خفقان را سود دهد هر گاه با آب سرد حل کنند و بیاشامد و نفخ معده را تحلیل دهد

و او را نفع کند و یرقان را بر طرف کند و دردهای [illegible] را بر طرف نماید و اگر زنی [illegible] در او سنبل طبخ یافته نشسته [illegible] اجود [illegible]

اگر در آن آب نشیند ورم رحم او را زایل کند و اگر بخور [illegible] در چشم کشند کوفتی [illegible]

واگر پخته باشد باعث آن شود که بار بروید واگر بر مردی که بسیار رطوبت داشته باشد بپاشند منفعت بسیار دارد واگر سحق کنند و با آب

ضم کنند و در سایه خشک کنند و بساید و نگاه دارد و در میان گوز سنبل اب سرشیده که قوت ان محفوظ ماند و بهت اکتحال مفید است واما اقلیطی

از و در دامن کوه سوریا میروید و سنبلها او از یکدیگر گذشته و کج و دراز و سرخی اللون است و شکوفه زردی دارد و قوه تنبیح و تفتیح او نزدیک بسنبل هندی است و در وی

نیز هست و سنبل جمیع اجزاء ملو الراحته است و اگر احتیاج افتد باستعمال آن بیخ او را در آب اندازند تا گل و اجزاء ارضی از وی دفع شود بعد از ان بکنند برگی را

بر زمین بیفکنند بگذارند و روز دیگر بردارند که باقی است جید جهت آنکه در این سنبل را غش داخل میکنند از بیخ نبتی یعنی علفی که او را میس میخوانند و بسیار شبیه دارد

بدین سنبل رومیه و فرق میان سنبل او اینست که او بوی دارد به بوی [illegible] و چوب ندارد و بسیار شبیه است و کوتاه تر از ناردین است و طعم او تلخ نیست

و بوی خوش ندارد و هرگاه خواهی که قوه بوی او را افزایش کنی بکوب و با شراب مخلوط سازند و در سنبل [illegible] سرشیده کنی [illegible] الطبع افضل انواع

انواع ناردین اقلیطی تازه و خوشبوی [illegible]



و مدر که بول [illegible]

و گاه هست که فعل ناردین [illegible]

از وی آید و معده را نفع بسیار دهد و [illegible]

نفع معده باشد و دفع اورام جگر باشد و [illegible]

را [illegible] کند هرگاه

نفع [illegible] طحال است و نافع مثانه و گرده و لسع هوام هرگاه با شراب بیامیزد [illegible]

226



اما نوع سیوم بسیار بکار آید در امور طبیه و این معتدل باشد و در او چربی باشد و اندک شیرینی داشته باشد و تخم و گل او
هر دو سفیدی مایل باشد و بر کنارهای دریا و جویبار روید و اگر این نوع یافت نشود سرخ رنگ او را ضرورت توان استعمال کرد
اما بسیار استعمال نکنند که خوب نیست و از او عصاره گیرند و طریق گرفتن عصاره آنست که در وقتی که تازه باشد بوته
او را جمیع بکنند و بکوبند و در آفتاب خشک کنند و آن تا یکسال تاثیر استعمال نتوان کرد که از او متعفن شود و گاه هست که از تخم
تنها عصاره گیرند بعد از خشک شدن آب گرم بر روی ریزند بعد از کوفتن و از وی عصاره گیرند و اگر عصاره بیخ بهتر از افیون است و تاثیر
در درد او قوت بود اما عصاره خشخاش بیخ چون با آرد گندم مخلوط کرده قرص سازند و نگاه دارند بسیار چیزی را نفع کنند
نافع است هر سه نوع عصاره که در کحل و در مرهم‌ها و داروهای [illegible] کنند که درد و ورم نشانند و ردع مواد حاده حاره کنند
و درد گوش را نافع باشد و درد ورم را سود دهد و اگر با آرد گندم باشد درد چشم که از گرمی باشد نافع باشد و با کشک جو با آرد جو
بر ورم چشم نافع باشد و مجلس ورم های [illegible] حمره از گرمی و ورم [illegible] عصاره را نیز و فعل تخم خشخاش [illegible] است که [illegible] کردم

و مصلح سرفه و نزله باشد چنانکه بر آید و ردع مواد کند که بر چشمها ریزد و دردهای صعب را مفید باشد و سیلان طمث را باز کند
و باقی انواع دم چون بکس ابولوس از او با تخم خشخاش بخورند با با عسل و گاه با شراب حل نموده بر نقرس طلا کنند نافع باشد
و ورم حصبه را برطرف کند و همچنین ورم پستان را نفع بسیار کند در تب و در ادویه مسکنه الام داخل کنند اما برگ بنج داخل
در ضمادات مخدره اوجاع و صبغه کنند و بسیار نافع باشد چون مخلوط با کشک جو کنند و بر دردهای عظیمه ضماد کنند
و چون چند دانه این برگ با شراب بخورند تبی که او را در زبان یونانی اسالوس گویند خلاصی یابد و اگر جوشیده او را بخورند
باعث فالج شود و اگر بیخ او را بجوشانند و با آب او مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و مترجم گوید که بیخ او را
داخل در معجونات کیفیت دارند و خوردن او گلو را خشک کند خصوصا اگر تازه او را در آب بکوبند و بخورند بسیار مسامات کند و با آنچه
طبع او در طبع خشخاش نزدیک سالم است و بلکه در بعضی مواد اثر او تیزتر است و بسیار سرد است و آنچه سیاه باشد
کم می باشد و سفید رنگش نیز بسیار کم است اما آنکه گل او مایل به زرد است و تخمش سرخ رنگ است آن بسیار مستعمل است
و آنرا داخل ادویه کنند والله یعلم الصواب   این بزر قطونا گویند و این معنی اسپغول است
رحل المعقق مدرک شرح او تیز باشد و خشخاش او نسیم آلود باشد و اسهال کند حمل او از میان معده ایشان بر مشاع شود و بر آن
نخوره بند بر از تخم نقل گیتی بیا بهک سخت و در حمول ادویه مترجم گوید این را در ایران اسپیوش و عوام آن را شکم دریده گویند که تخم آن
شکافته باشد   سرد است و چون با گلاب و روغن گل ضماد کنند مفید باشد و ماء لعاب او در بین و جوالات و نزله و التوا و عضل و درد
سر چون با روغن گل ضماد کنند نافع باشد و گاه باشد که بر ناف صبیان ضماد کنند و اگر آنرا در آب کنند که لعاب دهد ضماد کنند
بسیار تبرید کند و صاحب مترجم گوید که در امراض حاره لعاب او بسیار مفید باشد و اگر تخم او را بکوبند از غایت برودت سم گردد و احتراز از خوردن او لازم است

وکاهست که شخصی که تب سه یک داشته باشد سه نوبت بندسیم از ساق این حشیش که از زمین بلند شده
با برگی که بر دور او باشد وکسی که تب ربع داشته باشد با برگ بدبستان دهند موثر باشد واین حشیش را



کنوریه یو اسطلال گویند که کاهنان و راهبان با خود دارند

این نوع از نبات بر زمین ملتصق باشد

برگش چون برگ نخود و شکوفه او فرفیری لون

صغار و بیخی دارد مدور چون ترب و بزرگتر و شطایا

صانته صلبه چون شاخ حیوان سیاه رنگ بعضی معقبی حسین

قابض الطعم و میروید در زمینها که بسیار باد وزد و باران و ثلج برف بسیار در ایناس روید آنا بیخ او اگر گاه با شراب بخورند

منع سیلان بطن کند و بول براند و قروح مزمنه را نافع باشد و خونرا بندد و این اصل کوفته و بیخته شود

یاقوتی گویند برگ او ملیس میماند



در حیات قبلدرع ملایم شکل

عکسا بزرنگ شکوفه فرفیری بیخ دار

بیار ملبس اگر بیخ او را بکوبند

و با شراب بیامیزند بر علته صالح باشد

موی بیرون باید و چون بخورند شکم بندد و بول براند و سع اسهال را نافع باشد و موه از معقص باشد و شکم بندد و چون از اکحور نه از نر مال ریش بیاید

چند نوع باشد بعضی در بساتین و بیستان باشد در وقت بهار و دران وقت نیز بچینند
و برگش جعد و بیخ لوبیا و حبر او حار و قسطی بسیار او بلند و درشت باشد و ساق او چون ساق اذخر باشد و بکدرع از رمس شود
و شکوفه اش سرخ باشد چون شقایق و گاه سفید باشد و بار گیرد آن درازی لطیفی و بیخ او دراز باشد مایل بسرخی بلند که
انگشتی و تلخ مزه باشد چون گلنار و تخمش سرخ باشد است مطبوخ او خواب آورد و اگر ضماد کنند ورم را
نافع باشد و اگر بر سر بندند خواب آرد



خشخاش بستانی آن است که میکارند و اکثر تخمش سفید است و بری الوسع دارد که در اصل منتج گشته



نبتی ایست کوچک و بلند میشود از زمین یک انگشت یا چهار انگشت و شاخ و برگ دارد مشابه بعصی تا شیل

و طعم برگ و عصاره او مانند ... و بیخهائی که دارد چون موی سفیدی سرخی مایل در زمستان پیدا شود چون ماکه بزنند و گوشت هم آورد

و چون آن را بخورند فتح و فتح را ... و گوشت برویاند والسلام



نبتی است که میوه او و برگ او منقبض باشد و چون جمع کنند مالکی این نبت یعنی که در فصل او در نیم خشکیده
باشد اصحاب قروح معا را سود دهد و چون آب او را در گوش چکانند چون کرم در او می آمده باشد برطرف کند و چون بر چشم
ضماد کنند الرمدی باصدم خورده باشد آزار او را بردارد و نیک است نزف دم را



نبتی است قضبان دارد و در کنج گفت و صفت او شبیه باقلی است و برگ او چون برگ لسان الحمل است
و در فصل او در انبیق تست شد بار ساده شد رمانی که او را بسیار ربانی گویند احد انواع او است که در کوهها روید و از جمع او آ
عصاره گیرند با بیخ او و خون بسته از معی انان شده باشد آن عصاره و شکم نهند و درد شب و سوزش فراغ کند مرد و بعض جلد حک
کنند برگ او را و بر جراحات تازه بنهند نیکو باشد



سپیدی کننده

بعضی از مردم سعلیمون و فلمیمون گویند درمیان درخت خشن خیری باشد
بسیار مستدیر درمیان امتداد او برکی سپیدی باشد چند برک لبلاب کبیر و بر جوانب برکش تضریعات باشد و ملتوی بود در وجود
چند لبلاب اکبر موضع برک و دو دم لبسته باشد و از بعد او از دیر جدا شود و بیخ او غلیظ باشد و مردم نمیه فربلی و کثرت عادت
هر روز دو درم از او بخورند و متوالی خجیل و زرا هموار کند چه سبز در سایه سازند خشک چه میوه او را بعد از سه
و مردر خبارا بیخ و تعب را ببرد و نفع کند تنکی نفس را و قواق را بکه چه بخورند بعد از هفت روز که هر روز از او خورده باشد تکای بول خون آید و مسیح کرده
ایحا کنند و در اتقیان و برک و ورق و گفته اند که چه کسی که هفت متواتر بخورند مقرباشد اکل او را افزاو چند
تحی کنند و مخلوط کنند بروغن با زیت و مسح کنند بهتر است دارد در نوبت تب نوبت را بر طرف کند



و گاه او را خسک میگویند و این دو نوع است بری و آبی اما انچه دربیابان روید برک او بعرض مانند
بلکه نازکتر و لطیفتر و ساق او درازتر باشد و بر روی زمین پهن شود و در او خاری باشد از دو مشرق و نخست و جای مجلس

و بر کنار جویبار روید و در بیابانها   اما نوعی که میروید در زمین آب داده او بسیار خشک باشد و پیچیده باطراف او خار بسیار و برگ او بهم نزدیک باشد

و حبها دارد دانه دانه باشد و اعالی ساق او ضخیمتر از پایین ساق او باشد و هر دو نوع بسیار تلخ باشد ملتحمه مشابه بسنبل جو و میوه او حاشیه تلخ

بهمچو نوع اول   و هر دو نوع نیک باشند جهت ضماد کردن بر اورام حاره و چون با عسل مخلوط کنند نفع کند قلاع فم را و بثور و غنج

او را و ورم بناگوش را و لهاه را چون غرغره کنند و مضمضه کنند و عصاره جهت کشیدن درم تیم نیک باشد   و چون میوه او را تازه بکوبند

نفع کند ضماد سنگ مثانه را که در گرده باشد و درد درهم و کاه است که نفع کند نهش افعی را چون بر آن ضماد کنند و چون

ثمره او را با شراب بیاشامند نفع کند کسی را که ادویه قاتله خورده باشد و چون لباسی که در وی خشک خشک خشک چو تشبیه شده باشد در خانه بیاشامند

گیکان بکشند و ... کنان بلاد زیرا که الطاطیس ... هر جا که نهری که او را کرکو معکوس گویند می بندند او را هر جا که نبات او عرض باشد جهت استعمال

و میوه ترش او را میخورند و اکتفا میکنند بدو عوض نان



مستعمل است سبز شوند **نشاستج الحنطه** و درست گویند که بی آنکه اورا آرد کنند مغز وی را بیرون آرند **اختیار** آنست که از گندم نو باشد که سیاه بر روی آنچه

باشد از گندم قریطی یا مصری و خاک آنست که در آب خیس کنند و در روزی پنج آب دیگر تازه کردن تا شست تر تازه کنند و چون گندم خیسیده شود خاک آب ازو ببرد

که در آب و آن کنند و چون خوب خیسیده شده باشد باقی آنرا از وی بریزند بعد از آن در سنگ زنند بعد از آن آب بر روی ریزند و بر هم زنند و صاف کنند و نخاله را جدا کنند و آنرا

که ته نشیند در آفتاب گذارند تا خشک شود **خاصیت** منع کند مواد را که از چشم بریزد و فروغ کند چشم را و ورم چشم را و اگر بیش باشد منع افتادن آب از چشم کند

و امراض قصبه ریه را نافع است و مخلوط کنند با شیر و مخلوط با شکر کنند و نشاسته که از ذرت و دخن نیز ساخته کرده که غلیظ کنند و صاف کنند و آن

جهت امور طبیه خوب نیست جهت امور دیگر بکار آید



حلبه بعضی از مردم اورا شنبلید

گویند و تیس بز گویند و قارنص و لوطوس گویند

طبع آردی که از حلبه گیرند میانست به رطابت العسل

بجوشانند در اورام باطنه و ظاهره ضماد کنند و اگر با بورق

مخلوط کنند و سپرز را حل کنند و سپرز را ضماد کنند ...

و آبی که در وی حلبه جوشیده باشد اگر

زنان در آن نشینند نافع باشد ورم رحم را

و صلابت رحم را و اگر حلبه را در آب جوشانند

و بر سر شویند و آب اورا صاف کنند و موی را در آن بشویند موی را براق کند و خوب کند و ... و اگر حلبه را مخلوط کنند به آرد

و قی نیاید و فرجه کنند ورم کند رحم و نفث بد اخلاط فاسده که در آن است و چون حلبه تازه را بخورند باره که
ضعف معده را نافع باشد و اگر معده قرحی داشته باشد شود و آب مطبوخ در او حلبه بخورند زحیر را نافع باشد
و قروح معا را نافع باشد و صدید منتن بر آرد و روغن حلبه چون با روغن آس مخلوط کنند و بر موی مالند موی را براق کند
و ثور عانه را اسود ... بزر کتان قوتش چون قوت حلبه باشد و نفخ ... باطنه را تحلیل برد و چون با عسل لت کنند



و روغن کنجد و آب سرد و خیلان و کلف و نمش را ببرد و هرگاه با بورق و انجیر لت کنند و در مرهم کونش را
بر طرف کنند و چون با آب انار لت نموده ضماد کنند قروح ساعیه و شیرینه را بر طرف کنند و چون با سرکه لت کنند
و چون با عسل لت کنند ... بر جسد را ... باشد و مسهل اخلاط ... سینه باشد و ... برد قوت
جماع دهد و چون با عسل و عسل بخورند و آب مطبوخ او را چون حقنه کنند نافع که در رحم و امعا حادث
شده باشد نافع است و فضلات را بیرون آرد از رحم و ورم رحم را سود دارد و نیک است
اگر زنان در آب مطبوخ او نشینند چنانکه حلبه الحمص نخود بستانی
شکم را صورت حشیش الکتان ملائم کند و بول براند و منفتح باشد و رنگ را نیکو کند و
و کند بر چون حمص کند و طفل مرده بیندازد و شیر در پستان بیفزاید و گاه هست که سکر از نخود
خماری بعد از طبخ حفظ نخود ریزه را از برای ورم انثیین و تحلیل و جراز و سعفه و قروح سر نافع
و حکه و قروح خبیثه و عسل و نوعی دیگر هست از نخود که او را بعربی حمص گرسنه گویند و این دو نوع بول براند
و اگر در ... نخود ... کند چون ... باشند ... و استسقا را نافع باشد ... کند قروح ...

و خاصیت سبوس تنقیه جراحات که در تنها پیدا حادث شود و گاه است که این فعل در باقی جراحات نیز این فعل کند و اگر بر دمل ضماد کنند پخته کند و برشید آرد

آرد گندم که سبب بران گندم گذشته باشد هرگاه طبخ کنند با کره و شراب و ضماد کنند نقش هوام را نافع باشد و اگر بر دمل گذارند نافع باشد و اگر طبخ کنند

شل عربی و عمل کنند ارد و مطبخنا و استعمال کنند نفع کند نفث دم را و سعال را و خشونت ریه را نفع کند و گاه طبخ کنند و زبد کنند و همچنین طرفشا این

نخب را اردی است که در وقت آرد کردن بالا رود که او را گرد آسیا گویند و اگر طبخ کنند با العسل و روغن زیت و اورام بلغمی ضماد کنند جمیع از نافع باشد

و تحلیل کند و همچنین نان گندم هرگاه ضماد کنند ورم بلغمی را تحلیل کند و سمین غذا است و در لطعه لی است هرگاه مخلوط کنند با نمک و عصاره

نان خشک کمند شکم ببندد اگر تنها بخورند و اگر مخلوط با دو غیر از آن نیز نافع باشد اما نان تازه نرم هرگاه در آب نمک تخمیر کنند و بر حرارت ضماد کنند نافع شود

آما غبی که از سمید و از گرد آسیا کنند صمغیت دارد و گر ملعق بکب کنند و نفع کند از نفث دم هرگاه تر باشد پخته باشد و ملعقه کنند و از و نرم ملعقه

صورت نوعی گندم



شعیر بهترین نوع جو آنست که سفید باشد و پاک و غذای او کمتر از غذای گندم باشد و تیزی که از جو کنند غذای او بیشتر از
سویق او باشد جهت کیلوسی که از وی باشد مطبوخ وی نیک است جهت حدت و خشونت قصبه ریه و قروح ریه و نیک است و اما ارد گندم خوب است
بلکه غذای او بیشتر باشد و بهترات از کشک مقشر علی بول براند و شیر زیاد کند هرگاه طبخ کنند با بزر رازیانج و بیاشامند اما جو خود بول براند و جلا و منفخ
باشد و معده را بد باشد و تهیج را تحلیل برد و آرد جو را هرگاه طبخ کنند با انجیر در ماء العسل اورام رخوه را تحلیل برد و غیر از آن اورام و صلابت را نضج
دهد و اگر مخلوط کنند با زفت و صمغ صنوبر و سرگین کبوتر و اگر مخلوط کنند با اکلیل الملک و حب الحسد ... درد جنبین ... ضماد کنند و باد رود با برد
هرگاه با تخم کتان مخلوط کنند و حلبه و سداب و اگر با زفت سایل و موم و بول کودکان با نمک مخلوط سازند نضج دهد خنازیر را و اگر با مورد یا تراب یا ورد
عوسج یا عاقر یا بابوست انار مخلوط سازند ماده که خواهد بر شکم ریزد منع کند و اگر مخلوط کنند با آب مورد یا سرکه و رحم را منع کند چون ضماد کنند درد
نقرس را فرونشاند و اگر طبخ کنند با سرکه و ضماد کنند مثل ضمادها که از آرد جو میسازند و قوبا منقشره جرب را منع کند و اگر در آب زنند تا چون

صورت جو خوشه



کیلوس شود یعنی چون کشک جو شود
و با زفت [زیت] مطبوخ کنند پس درد
مده را منع کند و جمع کند
و اگر با سرکه مخلوط سازند و طبخ
کنند با زفت نفع کند مواد
منصبه بمفاصل را و ردع کند

اما کشک جو یعنی خشکی او را طبخ کنند شکم را ببندد و اورام گرم را تحلیل برد **فقاع جو** آنچه از تره جو کنند بول براند و مسکر گردد و باشد



منفعت به زرد

آنست که نو و خوشبوی باشد و طعم ترشی نداشته باشد و زود در آب حل شود و اندکی

حدت داشته باشد و غش مسلمه او روغن بان یعنی ثمره درخت بان الجبنه نوع بعضی

روغنها و بعضی صمغها یا تعغریا بدانکه که روغن او رو کرفته باشند یا روغن سوسن

یا روغن حب البان یا موم آب کرده معمول می کنند یا دهن حنی و در طوبات

بسیار دیگر از اینها که نه کور شد مغشوش کنند و شناختن او چنان میشود که اکر



خالص او بر خرقه پشمین چکانند و بشویند اثر او هیچ وجه و اثر او

در وی نماند و اکر روغن داشته باشد اثر او بماند و اکر خالص او را بر لب چکانند

به نهد و بی تغییر شود اما اکر غش دارد این فعل از او نیاید و اکر خالص او را در آب ریزند حول تیر برنج شود و اکر غشی داشته باشد

فرو نشیند در کوشه آب یا چو ستاره در سطح آب بماند یعنی از یکدیکر جدا شود و باید دانست که تازه او بهتر است از عتیق او و لطیفتر

صاف تر است و قوت تیز دارد و آنچه کهنه او بمرور ایام منافع آن بر طرف شود و بعضی از مردم کمان برده اند و غلط کرده اند که خالص از بان

که اکر در آب چکانند با آب فرو رود و در حال بر کردد و اکر یکدیکر باز شود اما عیدان بان یعنی چوب وی بهترین آن است که تازه باشد

و آتشی رنگ باشد و بوی روغن بان دهد و آنچه دانه بان آن است که بلغت عیدان او شبه بار زرانه که داشته باشد و لطیف

رنگ بادی باشد و آنکه داشته باشد و بعضی تخمها دیگر شابه نمودند حب البان که بیحم فارقوین شباهت داشته باشد

و برای فرق کردن این آنست که این بزرک تر از حب البان و مغز فارغ و سبک است و بوی ندارد و طعم او چون طعم فلفل است

اما روغن بان بسیار رنگین کند و جلای چشمها دهد و اکر فرزجه کنند رحم سرد را کرم کند و تجربه از دو مجرب نیز

نخوردن نشاید و اگر بر من بمالند درد نقرس و برص بر طرف شود و قروح و حکه نیک کند و بول ادرار براند و قوت هاضمه را اگر بیاشامد

و تنگی نفس را سود دارد و گزش هوام را سود دارد و اگر با شیره مخلوط سازند و بمالند و مخلوط میشود با بعضی ادویه محلله و بالجمله عرق النسا سودمند است

اما قوت حب بلسان متوسط میانه است و قوت چوبش ضعیف است و دانه بلسان نافع است درد کزاز و ورم شش و سعال

و درد ورکین و عرق النسا و انتصاب نفس و احتباس و عسر البول و نهش هوام لسع افعی و اگر در تحت خود زنان دود کنند اورام

انثیین را نافع باشد و همچنین اگر در آب جوشانیده در وی نشینند و اما آبی که در او چوب بلسان جوشانیده باشد قوت هاضمه

و تشنج و لسع هوام و عسر البول و شبکور را نافع باشد و اگر با رازیانه خشک ضم کنند خشکریشه را بکنند از جراحت استخوان و جاه است

اسقالاثوس

مخلوط بروغنها میکنند بجهت حفظ قوة — و این را دار شیشعان و چوب بارزین

میگویند و آن درختی است پر شاخ و چوب و خار بسیار باشد و در سوریا و روم دیار میروید و در روغنها خوشبوی مخلوط میسازند بجهت حفظ قوت او

و در بوهای خوش داخل میکنند و در اقراباذین بهترین او زرد باشد که اگر پوست او کنند سرخ باشد فرفیری رنگ ذکی الرائحه تلخ طعم باشد

صورت دار شیشعان — نوع اول اجود — و نوع دیگر است سفید رنگ و پر چوب و عدیم الرائحه بر خلاف نوع اول — الطبیعة الفعل





بعضی مردم اورا نام بسیار گویند

سیب کلاغ گویند و سیر موش گویند و املو مار گویند

و همیشه بهار گویند و این نبتی است خار دار و شاخهاء او

بر زمین و بر یکدیگر پیچد و خاری دارد شبیه بلقف بر باشد

چون عوسج و برگ او چون برگ به باشد و میوه او

چون زیتون باشد و چون کشوده شود گل سفیدی ظاهر شود



و چون گل ریزد مطاول باشد چون بلوط و چون درون او را بشکافند دانه سرخی چون دانه انار در درون او باشد

کوچک و بیخ او بزرگ باشد و اکثر نبات او در زمینهای درشت سنگلاخ باشد که خاک او تنک باشد و در

خرابها و صحراها و لکها از دشت خیزد و میوه اورا بخورند و شکم را اسهال آرد و معده را بد باشد و معطش باشد و چون

با کبر طبخ کنند بسیار لذیذ باشد بیشتر از آنکه تنها باشد و سپرز بگدازد چون هر روز دو درم او بخورند

تا یکماه علی التوالی الایام واللیالی و بول براند و خوردن او درد عرق النسا را فایده دهد و درد [illegible]

و شقوق را نافع باشد و حیض براند و بلغم از سر بر آورد و چون با سرکه طبخ کنند و مضمضه کنند درد دندان را

ساکن گرداند اما پوست بیخ کبر نفع کند امراض نکوره را و نرم کند صلابت را و چون بر سپرز ضماد

کنند نافع باشد چون با آرد جو باشد و چون بیخ در سوراخ دندان اورا از او پر کنند درد ساکن کند

و چون لب بند با سرکه و بر بهق طلا کنند بهق ابیض را پاک کند و خنازیر و صلابت را تحلیل کند

وعصاره او کرم گوش بکشد هرگاه در گوش چکانند استیاده اما کبری که در نواحی روید در موضعی که ورطوس

گویند بسیار تیغ داشته باشد اما آنچه در ماقونیا روید عشیال ورد چون از مصر باشد سند یدلخروه باشد و بیخ

فندان را بدبوی کند و بریزاند و خوردن را نشاید



بعضی مردم شیطرج را کمسکدیون گویند

و این بیخی است معروف با نمک نگاه دارند و مات

قوت برگ او خوتیغ باشد و مقرح و ضماد او

جهت عرق النسا نیک است چون با

بیخ راسن بکوبند و ربع ساعتی بران گذارند و بعد هفت

اگر سبزه دار ضماد کنند و قوبای متقرحه را بکنند چون به عوان ضماد کنند و شیطرج درد دندان را ساکن کند

اما هرگاه در گردن ببندند این را کعسلح گویند



و بعضی برفس الاذ گویند

و چنین این نوع بسیار دارد

اما گونه و همه انواع او و نوع و ضماد

بعضی ننشد و بسیار قوت و منوع او و آتش حول برگ کسیره ها باشد

لکن این تخم تربال لسفیمی و دایتی باشد و ماحصل درست نوشته بود

278

الفانز

شده باشد و در عصب گوش و جهت ورم پستان و حقنه‌ها و جمیع انواع او محسن و ملطف است و نیکوست

جهت احت

چون در آب

بجوشانند و جوش



دهند و در خرقه کنند و در آن خرقه طلا نمایند و بریان کنند — این درختی است

در هند اول میوه کند طول چون علف فلفل دراز و در داخل او باشد دانه چون ذره و این میوه چون از شگافته

شود و خوشها بیرون آید و دانه داشته باشد که فلفل گویند و مشهور است و مترجم گوید که شنیده شد از ثقات

که خود دیده بودند که در وقت شگافتن آن است که خوشها از درون او بیرون آید همیشه عکس آفتاب نارانجی آید و ادراک شود

و چون او را آفتاب ببیند فلفل سفید باشد و آن نیکوست جهت ترکیب سرمه و معجونات و تریاقات عموما

و فلفل سفید این خاصیت دارد اما فلفل سیاه تندتر و قوی‌تر است و جهت اکتحال خوب نیست و فلفل هر چند

سنگین و درهم ریخته باشد و بسیار سیاه و تازه باشد بهتر است و گاه در میان فلفل دانها باشد سیاه و منتشر و شخ

سبک خار البطن این را گویند و جمیع انواع فلفل محسن و منضج و مدر بول است و جاذب و محلل و در دارد آثار را

و نفع کند ناقص را حال نوبت شده تا چون بخورند تنها و با زیت نیز بمالند بر بدن و نفع کند لسع هوام را و بخیه را

بیدار رد و چون بعد از جماع زن بخورد بر دارد آبستن نشود و سرفه رود و اوراض سینه را نافع خواه بخورند خواه

و خناق را نافع باشد و چون با برگ غار تازه بخورند مغص را نافع باشد و چون با موم بخورند بلغم سرد را رد و درد را ساکن کند و حفظ صحت



و در اول ... کند ... را ... بیدار رد ... بلغم صحت ... و نیکوست جهت ... فلفل ... و گاه هست ... و چون ... باشد و بمی باشد





زنجبیل وچون بخایند باروغن زیتون طعم او رسل اورد
این نبتی منفرد و در یمن بسیار روید و بعضی او البستان
بسیار ربع بیابند حاکه ما سراب نفع جوییم
و در شربتها داخل کنند که پیش از طعام بخورند و بیخ او مقدار
سعد و بزرگتر باشد و مایل بسفیدی باشد و طعم او چون طعم فلفل است و مختار از وی آن
که سوراخ نداشته باشد و بعضی مردم از او خشک کرده نگاه دارند جهت آنکه متعفن نشود و برادر او را در پیاز و مانند آن که بنده و الحمص
نمک است جهت خوردن و با ماهی شور بخورند **الطبع** محلل و مسخن و ملین بطن است و مصلح معده است و نفع خیالات چشم بکند
و در معجون داخل کنند و بکوبسم کوفتی کلکی که از کحل در قوت چون فلفل است **اود مهری** بزبان عربی فلفل الماء گویند



و این نبتی است که بر کنار جویها روید که
آن حاری باشد او کم حاری باشد و میوه
او تند باشد و شاخهای او چند رنگ
باشد و برگ او چون نعناع باشد
بلکه سفیدتر و بزرگتر و حرارت او حرارت و حریف الطعم چون فلفل
و میوه او در شاخهای کوچک برنگ و رق در هم ریخته و قوت او چون قوت
و چون بر روی ضماد کنند دانه و برگ او را کلف روی را ببرد و گاه باشد

اما عطر ندارد
فلفل است
خشک کنند



عاقل الیتی گویند و این نوعی از پیاز باشد و برگ او درازتر از پیاز خوردنی باشد اما بیخ او چون بیخ پیاز
باگل و پوستی سیاه دارد و این نوع از بصل هرگاه بخورند یا با آب مطبوخ او را بخورند قی آورد



بلوط طیب و این را بان گویند و کسی بادام گویند میوه این چوب میوه درخت کرباشد و مشابه لوبیا باشد
و از وی روغنی حاصل شود که بوی عطر ازو آید و اصل او همان ثمره البان دو منافع و در حبشه و دیار مغرب و عرب و در زمین هم دارد

بهترین انواع او آنست که تازه و سپید باشد و پوست او کنده شود چون سحق کنند و با شیاف مانند
دو درهم با سرکه سپرز عظیم بگدازد و گاه بگدازد و بسپرز رطوبت او ضماد سپرز را بگدازد و ورم و نقرس ضماد کنند سود دهد
با آرد شیلم و ماء العسل آشامیدن مدافع که بهق را ببرد و جرب و قوبای متقشره و آثار سود و چون با بول اذاقه کنند
آثار عدسیه و حلاء و حنف و نمش از رو ببرد و دو قی را تحرکات او رد و شکم براند هرگاه با ماء العسل بخورند اما معده را
بد باشد و روغن او اوجاع رحم را نافع باشد حیض براند و لکن اسحره قابض باشد بسیار و عصاره این را باشد حالیه محلول کنند



این را نرگس گویند و علی مشهور است برگ او چون برگ کراث باشد و شکوفه او زرد باشد در اول
و در دور او برگی سپیدی باشد و گاهی در وی او قرمزی باشد و بیخ او چون پیاز باشد و میوه دارد و حمل عطار کرده داد
و دراز باشد و فائق از وان آنست که خوشبوی باشد و در کوهها روید و باقی انواع او زعفرانی داشته باشد
و از بوی خوش آید بیاز نرگس محرک قی باشد چون مطبوخ او را بخورند و سوختگی آتش را نفع کند
محرق او با عسل و جراحات عصب گوشت برویاند چون بریده او را ضماد و جهت التواء عصب و جهت
التواک چشم را نافع باشد و چون ببرد ضماد کنند ساکن گرداند این درد را

نافع باشد چون با عسل ضماد کنند و کاهست که بر وارد آثار سود و بهق و کلف را چون طلا نمایند با تخم انجره
و خل و چون اضافت کنند با آرد کرسنه و کف و ثعل را پاک کنند و دبیلات را برساند و چون ضماد کنند
با دقیق شیلم و عسل خار از تن بیرون آورد



اقصوناوس این درختی است نازک و در کنارهای دریا روید و در کنار جویها و قعر رودها
در بربستن جامه استعمال کنند نبتی صافی دارد مانند رگ و رگ دراز و درشت باشد نزدیک برگ زیتون و در میان
رگ چون خاری خشک باشد تخمها سفید رنگ بعضی از بعضی جدا باشد و شکوفه او چون بلاب بر اطراف شاخها باشد چون عناقید
بعضی بر بالای بعضی اما کوچکتر از بلاب باشد و سفیدی او بیشتر باشد



ونرمی این زیادتر باشد وسفیدی او با سرخی باشد در بعضی انواع و بیخ او غلیظ باشد و پر از شیر باشد چون بیخ تاقسیا
وگاه شیر او را تنها و یا با آرد کرسنه بمالند و لکها سازند تا خشک شود مستوفی باشد باسهال فضلات تلخه
و بلغم را و مانند هر گاه تناول کنند ابولوسی از او با ماء العسل و از محلول او با دقیق کرسنه بجهار ابولوسی و جیل این نبات را حبک کنند
با بیخ و حشیش و بسایند و بخورند با نفع تا طول ماء العسل این فعل کند که مذکور شد و از بیخ و حشیش او عصاره گیرند چنانچه
از تاقسیا گیرند و دو درهم از آن بخورند دو درهم بواسطه بعضی اخلاط و تنقیه حشیشی است که میروید
در بقاعی که میروید در او السقو ماس و این نوعیست از خاری که قصد اول استعمال کنند و این بر زمین فرش شود و اطراف
او خشن باشد و میان تهی و برگی کوچکی دارد و شکوفه و فروع و بیخ او غلیظ است و نرم و میتوان از حشیشه عصاره و حب کنند
و حول حشیش با تقدم باشد و استفراغ من عصاره بسیار نفع کند امعاء عسر و صرع و امراض عصبیه را والله اعلم بالصواب



این را تواد گویند و هم تری گویند و بلوس گویند و اهل فارس بهکی حورائی گویند که نام او تواد باشد چون لحم او شیر الحیوان و این

باگوگرد نزدیک آتش برد که باعث آن شود که حیفش برآید و گاه هست که از لفاح لبنی گیرد که هیچ از آن نسوزد و کوی در حلوا

بکنند که رطوبت او در وقت سوختن همراه کرد او و آن رطوبت را لبن اللفاح گویند قوت این از عصاره بیشتر باشد اما در بعضی از لفاح

این رطوبت یافت نشود بلکه محتاج به تجربه است و نوعی دیگر هست از لفاح که او را یونانی مورلوس گویند در تفاع عجب شاید

رسید و ارتفاع او کمتر نباشد و برگش چون لفاح اصفر باشد و ابیض غلظت او چون کرات باشد حمل هیچ این نوع را دو درم بخورند

یا پاره ای چوب جنون شود دیگر که او را بخورد و بر حالتی که باشد باند در او و از ساعت خوردن تا سه ساعت یا چهار ساعت هیچ چیز

بحس در نیابد و طبیبان این را بکسی دهند که خواهند او را داغ کنند یا عضوی برند که آن شخص خبردار نباشد و الحق همینکو بند



اصل مخروطی که بهوشی آرد این است یا نوعی از عنب الثعلب که مورث جنون است والله اعلم بالصواب

اقونیطون خانق النمر است یعنی حلق پلنگ را میگیرد که بیه از خوردن او کشته است و بعضی خانق الکلب نیز گویند و بعضی
اورا قاتل الحیوان گویند و بعضی قاتل الذئب گویند و این حشیش سه برگ یا چهار برگ دارد مشابه برگ الخیار اما کوچکتر و درشت باشد و بلندی
ساق او یک شبر باشد و بیخ چون دم عقرب باشد و براق چون الماس باشد و میگویند چون بیخ او را بر دم عقرب دارند بیهوش شود و چون بیخ خربق سفید را بر او دارند
بهوش آید و داخل دواء اکحال کنند در دواها کنند و اگر گوشت پاره را با برگ او با نمک بهر حیوانی دهند او را بکشد و کشتن گرگ ماکول الحیوان باشد
و نوعی دیگر است اقونیطون که او را قاتل الذئب یعنی کشنده گرگ گویند در ایطالیه بسیار روید در کوهها که اسم او اکنه
و برگش چون برگ چنار باشد و برگ او کوچکتر از برگ اول باشد و بسیار شاخه باشد و ساق او مثل ساق سرخس باشد و مقدار یک ذرع بلند شود
و میوه او دراز باشد و برگ دراز باشد و بیخ او چون پای سیاه باشد و او را با گوشت در راه گرگ اندازند چون بخورد بمیرد والله اعلم بالصواب



قونیون این شوکران است و ساق او پاره پاره و بیخ دارد چون علف باریک و برگ او چون برگ کلما و نازک است

بسم الله الرحمن الرحیم

اما مقاله که بیشتر ذکر اشیای درست از به تحقیق که گفته بودیم در آن و در ادویه و ادهان طیبه یعنی روغنها خوشبوی و غیر خوشبوی و نبات
و اشجار و حیوان و تخمهای خوردنی و سبزیها و بیخها و نباتات و شیرها و حشیشها و تخمها اما درین مقاله چهارم می آید باقی از حشایش
و بیخها و گیاهای ... استفاده و یاری خواستن در آشکار و پنهانی بر درستی که او است ستوده شده و بزرگ
... یونانی ... یعنی نام در سردی زیرا که یافت میشود نبات او در بعضها
... برد و گیاه است که یونانیان ... یعنی دوا و گیاه که ... و این نیست که نقصان او نازک است
و مقدار یک ذرع یا بیشتر بلند شود و مربع شکل باشد و برگهای بلند نرم داشته باشد مشابه برگ بلوط مستطیل الاستداره و چوب ...
و الجه پهلوی بیخ او باشد بزرگ باشد و او را تخمی است در بیخ شاخهای او ... سزاوار است که ...
برگ او را خشک کنند و نگاه دارند زیرا که بسیار استعمال کنند اما بیخ او در طبیعت ... است و چون بخورند
با ماء العسل حرکت ... و گیاه است که بگیرند برگ او را جهت ... و اورام حادثه در رحم
و خناق رحم دو درهم از او با ماء العسل و با آب ... نیز و ... هوام سه درهم از او تا ... شراب بیاشامند و اگر ضماد کنند ...
و گیاه است ... کنند و بول و حیض براند و ... گرم کند و چون با آب بیاشامند اورام جگر
را نفع ... و چون ... وزن ... درهم با ... عسل بخورند سپرز را نافع باشد و ... چون ... در ... وقت ... عسل
فرو برد و ... داده میشود ... داشته باشند ...

و میباشد نوعی دیگر از کافیطوس صاحب شاخها مقدار یک ذراع و شاخهای بارگ داشته باشد مثل عوسج و شکوفهٔ او چون زرد می باشد نوعی دیگر نوع اول و تخمی داشته باشد سیاه هر یک و بوی چون بوی صنوبر باشد و همچنین نوع سیوم تر می باشد :



که اورا ذکر خواهند و این نبتی است کوچک و مایل بخمیده و کوچک دارد و شاخهای او درشت و سفید [illegible] گلی زرد و آن باشد و تخم او مجتمع باشد بر اطراف فروع او و بوی او چون بوی صنوبر باشد و این هر دو نوع چون نوع اول [illegible] و فعل اول قوی تر است

سیوم از کتاب دیسقوریدوس در علم طب





این گیاهی است عظیم و خشن و یک برگ چون برگ کنگر تیغ بیخ باشد و غصون وی الوان باشد چون غصون [illegible] و تیز بیخ در سر شکوفه دارد

اما دوای کوچک دارد و بوی تند از وی آید اما چون تر خشک چون کوبند تازه یا خشک و در آب زنند و گرم کنند بر جراحت ضماد کنند گوشت آرد

و سزاوار نیست که هیچ کس از این عمل کنند و جماعت که میخورند تا در شراب جهت قطار بول و صداع و فتح که نافع باشد والله اعلم بالصواب



قعد احل الرعی بعضی کوی کویند و بادروجی کویند و بزبان یونانی دیگر اسمها نیز دارد و این درختی است کوچک [illegible]

اشتهای [illegible] آتش [illegible] کرده کشد و منزوی [illegible] و در صحراها میروید و برکش چون [illegible] سبز ماند

و عکس [illegible] در [illegible] شبیه [illegible] و اصل [illegible] میخورند و [illegible] داده [illegible] نمایند [illegible]

و صداع [illegible] و قطار بول و حصی [illegible] و [illegible] بگیرد



بعضی مردم لمویطوفودیون گویند

و بعضی افیروفیون خوانند و ساقی

بکمتر منبر شود و دو ورق بسیار دارد [illegible]

و در سر او [illegible] [illegible]

و در [illegible] و دانه [illegible]

اما برک او چون برک [illegible] شبیه

و بیخ وی سیاه و مدور چون [illegible]

و در [illegible] بود چون [illegible]

نبات او [illegible] در حقول

و در میان گندم میروید [illegible]

بیخ او را با شراب بخورند [illegible]



وباقی بمزاد ازآرد برشس بالندم و باقلی یا کشن **لوبیاس** نوعی از شلغم است تری هرگاه بخورند جوشیده او را
باعث باد گردد و اندک غذا باشد و تخم او ادویه قاتله را دفع کند چون بخورند و در معجون کنند



و مکوو نرکرده میخورند **فجل** بپارسی ترب گویند
باداور و لذیذ المذاق باشد معده
را خوب باشد و روده بشفد رد و بول براند
وشکم ملایم کند و اگر با ماکولات بخورند هاضم
باشد و اگر پیش از غذا بخورند غذا را بدین معده او



را کسی خواهد قی کند پیش از طعام ترب بخورد
خوب باشد و اگر پخته کنند و بخورند سرفه را سود باشد
وسی را در سینه او خلطی غلیظی باشد سود ده و پوست ترب
چند با سرکه و عسل بخورند قی آورد و صاحب استسقا هرگاه ضماد کند
شکم نافع باشد و صاحب سپرز را نفع باشد چند با عسل مخلوط و خوره را کنند و آثار وادب ادی را
بشعر و بهتر از یعنی وموی بالاند در داء الثعلب و قطر معده هرگاه مخلوط کنند بار دشتیم و نفع کند خوردن
او نزد محدث خناق و چند بیاشامند حیض براند اما تخم ترب محرک قی باشد و بول براند و سپرز زبید از دو جهت
و اگر طبخ کنند با سرکه و عسل غرغره کرم کنند خناق را نفع کند ولیع مار تشخد ارا سود دارد و حب با شراب بخورد همچنین

261



هرگاه سحق کنند با سرکه و ضماد کنند بر اعضا جهت ناکس حبس شده باشد سود مند بود و حرق کند

فجل بری

اما ترب بری که در یونان ارمو راقیون گویند برگش ببرگ ترب بستانی ماند نزدیک برگ ووفل بری باشد و بیخ او باریک باشد و دراز بیخ و برگ او را بخورند و طبخ کنند و هر دو نوع محرک بول باشد و مهیج شهوت جماع باشد

حماض در کوه و زمستان روید و آن جای سرهای برگ او محدود و در بستانها نیز روید و بتاشد مشابه بدانچه ما یاد کردیم و نوعی دیگر هست بری و این نوع برگ او کوچک باشد همه لسان الحمل و لین عصس و نوعی دیگر هست اورا او کیا للنوس گویند و جماعتی خمیره بری ...



هست آنکه برگش همه برگ حماض بری باشد و این کوچکتر از انواع سابق باشد و بلندی عصرش بسیار نباشد و برگ او محدود باشد و تخمی سرخ تیز بری برگش بهمین باشد و تعلقه حماض جمیع هرگاه بخورند و طبخ کرده بخورند شکم را ملایم کند و ... طبوع او را ضماد کنند

سپیدارونی شد معروف است و بیخ او را طبخ کنند و بول را براند و موافق معده است و ... جماع اورد و ...

صورت

طراغوبوغون



بوبی اورا ذقن التیس گویند و
طرف التیس نیز گویند برگی
دارد مشابه برگ زعفران واورا
طویل الحلو گویند و بر سر شاخ او
غزانی یعنی غوزه بزرگی و بر سر او
میوه سیاهی داشته باشد واین نبت

خورده می باشد اورنیثوغالون نبتی است که ساقهای او نازک و باریک مایل بسفیدی و بلندی او دو شبر
و سر شاخها از یکدیگر جدا باشند و بر چهار قسمت شود و نرم باشد در لمس و بیرون آید از درون او شکوفه برنگ همین حشیشه
و چون باز شود اورد باطن او چون باطن ورنگ باطن او چون رنگ حلیتیت و در میان سر او دانه دارد چون تخم بنابا
واین تخم را چون شونیز که سیاهدانه گویند در روی نان کنند وبیخ او چون پیاز باشد و خام و پخته میخورند
واین نوع از قطر برگ ندارد و شاخ ندارد



صورت ایرماغالون

کماه

وبیخ ثابت در زمین دارد
واین گیا شکل است مایل بسرخی و در فصل بهار کنده میشود خام و پخته در الوان خورد



ترکان دنبلان گویند
سماروغ



در بستین

رویدو دانه او را لوبیا گویند و لمون

برگش چون برگ لبلاب و نرم‌تر

و نازکتر باشد و چوب او چون چوب

هیمه کره کره و در هم پیچیده باشد و چون حلقه علاقه

دار باشد و دانه او درازتر از حلبه و بزرگتر و غلیظتر باشد و بصورت گرده باشد در خشبه نه ...

در زنگ و دانه او را در مطبوخات داخل کنند و بخورند چون لمون و بول براند و احتلام ... را برطرف کند و حیض براند والله اعلم بالصواب

مشابهت دارد در ابتدا به چغندقوقی که در مروج او وید و هرچند بلند شود برگش بلندتر شود و اوراق خار باشد

چون خندقوقی و تخم او چون دانه مرحمک باشد و چون خشک کنند و با نمک خوشبوی مخلوط کنند و هرگاه تازه باشد چون

ضماد کنند نوع کنند گوشتی که از سر تبرید احتیاج داشته باشد و این علف را گلهای بابان عوض علوفه بدهند والله اعلم بالصواب



وانرا او ... گویند چون

گرسنه باشد و نبتی باشد مثال درخت

و حشیش ...

در حقول و این بزرگتر از

عدس است و برگش کوچکتر از علف او بزرگتر

از علف عدس است و در راه علف ... سیاه



حلفا گویند بعربی و این دو نوع است یکی را اوکسو سجونوس خوانند مجدد الراس باشد

و این نیز دو نوع باشد یکی بی میوه و دیگری میوه دار که میوه او سیاه رنگ است مدور و قضیب او غلیظ الجسم باشد و نوعی سوم

نیز دارد که او نیز غلیظ الجسم است و یکی از دو نوع میوه دارد سرخی خود شبیه بمیوه که پیشتر مذکور گشت و میوه این هر دو که

ترش سازند و بشراب ممزوج کنند شکم را ببندد و نزف الدم را مفید باشد و بعمل الحکلت اورد اما درد سر آرد و در کتب طبی

که بیرون ظاهر اصول او بشبه حب ضماد کنند لسع رتیلا را نافع باشد اما تخم نوع سیم از اصلی خواب آورد و داخس است که آن را اکال

نخوانند که صورت سبات است   این بار اولی است که بر سنگی خاصی در بعض کوهها بتراکم میشود و سرخی دارد

و صیادان او را شناسند خاصیت او این است که نزف دم را منع کند و اورام حاره را تحلیل دهد و جراحات را لطیف کند

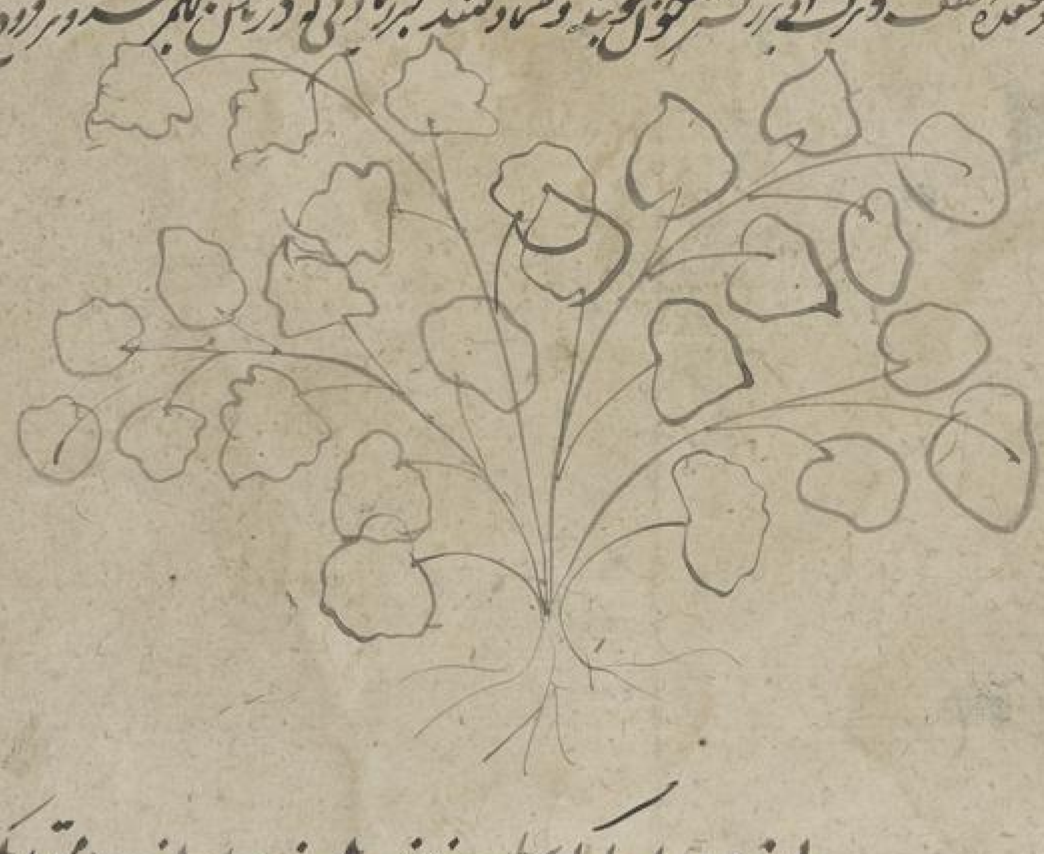
در بیان غسل ادمالت کنند و غرغره کنند و لعق کنند اصحاب سرفه را و منع کنند مردان مصطکی بنزد را والله اعلم

بالصواب والیه المرجع والمآب



فرنوسایر گویند و این حشیشی است مدور بر ساق در میان صحراها و در کوهها شد به

رس البر و تحمل الطف و برگ او بزرگتر خون گویند و ضماد کنند بر زناتی که در زخم بلمس در قروح سعدیه خلاصی یابند از آنها



و بعضی مردم او را کرسطیس خوانند و بلندی او از زمین مقدار کمتر باشد

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین بیخ حشیشی است و آن حشیش برگ او چون برگ سوسن آسمانگونی می‌باشد

اما گل سوسن بری ظاهر می‌شود که در آسمان قوس قزح است و رنگ او چون رنگ قوس قزح است و شکوفه او چون شکوفه سوسن است و بعضی

می‌باشد سفید و زرد و فرفیری اما ایرسا بیخ سوسن آسمانگونی است که دگرگونه شد و بهتر او آنست که مدحرج یعنی درهم نشسته و صلب باشد

و متخلخل نباشد و گره دار نباشد و بوی پاکی داشته باشد همچنان که جلب می‌کنند از ماقادونیا و ایلوریقی در بستی که او مطر و صلب است

تلخ است و نشطی لتبت و اختیار آنچه در صفات شد که گرم و مایل به رخی باشد و ذکی الرایحه باشد و زبان را بگزد

و عطسه آورد و غبار او در کوفتن برانگیزد و تری در او نمانده باشد و یک نوع از اوست که جلب از ایلوریقی می‌کنند و ضعیف رنگ است

و رو انقوه هر گاه ... الطبع **فعل** سعال را لوده ... و منضج رطوبات غلیظه ... است

و تلطیف نفع دارد هر گاه ... درم او را شربت کنند ... با ماء العسل و اگر ... ماء ... کنند ... محرور ... مزاج ...

جانوران ... سوده ... رگی که ... و ... بامی ... ایدر ...

... نفع کند ... سازند ...

قروح رحم را ... کند ...



صورت ایرسا

و کسانی که بدو حقنه میکنند بواسطه درد و [illegible] اما نفس را بسانات الی لحم [illegible] به ریخته باشد در نواصیر و در قروح عایره و اگر

اورا خمیر کنند بعسل و وزن نخود دکرد در محل وضع حمل جنین را اسقاط کند و اگر طبخ کنند و ضماد نمایند بر خنازیر و اورام صلبه نرم سازد و تحلیل برد و اگر با نبیذ

و یا عسل تر کنند بر دملها که ازو بر شد [illegible] و اگر با [illegible] بر سر ضماد کنند درد سر را نافع باشد و اگر با فربیون افضل الکحل دو برابر [illegible] در عسل کنند و طلا کنند کلف را زایل

اورا از روی انسان ببرد و در مرهمها و فرزجها مخلوط میکنند نافع است و در روغنهای که محلل کوفتها باشد و منافع او بسیار است والله اعلم

صورته [illegible] برگ او شبیه برگ ایرسا [illegible] باریکتر و لطیفتر و همچنین بیخ او و ورقهای او نیز گره دارد و متعقد است

و مستویه [illegible] و شکسته شود در پیش [illegible] و رنگ او مایل بسفیدی و ظاهرش نخودی است و طعم او تلخ و تند است و کریه الرایحه است آما

عروق وی [illegible] ابیض اللون ملزز الجرم درهم ریخته و صلب [illegible] متخلل و مجوف و صاحب [illegible] تند که کریه باشد [illegible] که در قبرها میروید [illegible]

[illegible] استسقانی [illegible] محلل است هر گاه بخورند آنچه در [illegible] جوشیده شده بول براند و اوجاع جنبین و سینه [illegible] را نافع کند و [illegible]

فخ و فراز [illegible] قطار بولی که [illegible] باشد و هر گاه [illegible] بر طرف کند درد سر زائل و [illegible] طرف کند

در درم را ساکن کنند





واگر اورا تازه [illegible] دارد اورا

در چشم گشته خیالات حادثه در

چشم را ببرد و چشم [illegible] کند

والله اعلم بالصواب

و بیخ او بکار نیاید و قوت سایر انواع این نبات هرگاه بخور کنند مار گریزد و هوام و پشه بگریزند و کیک را بکشد و نهش هوام چون ضماد کنند

نافع باشد و نافع باشد جراحات را و لحم او را و برگ او را چون بخورند حیض براند و بچه بیندازد و قطار البول و عسر البول و یرقان را سود دهد و چون با شراب بیاشامند

وجع و صداع مصروع را و چون زنان در آب مطبوخ او نشینند امراض رحم را نفع کند و اگر عصاره او در فرزجه سازند بچه بیندازد و چون با روغن گل بمالند

نقرس را نفع کند و لرزه را سود بود و کوفته او درد ببرد و نوع سیوم هست که شاخهای او غلیظ باشد و برگهای او بزرگتر و در سال صحراها باشد







و در وی دهنیت باشد و ضعیف الفعل باشد و در تجارب اکثر بسیار داشته باشد اوید و گاه هست که او را

ایمروان طالالطون گویند نبتی است شبیه بر بوسن و سبز رنگ چون کراث و حشیشه او سه یا چهار گل کنند و شکفتن چون گل نرگس باشد در ابتدا

سپید بود و زرد رنگ باشد چون بیخ او را بکی کنند و پیشانی با فرزجه سازند زنان مخلوط با عسل خون آب براند و اگر با بند جفت

و چون برگ او را طلی کنند و ضماد ورم پستانها را فرو نشاند و درد و لاو لوسه و ورم عصب را نفع کند و بر بوقلی ضماد کنند نافع باشد



اس احریکی گویند و اس ... است مشهور و سه نوع میباشد و شکلش مختلف است سرخ و زرد و سفید در امور طبیه
زرد و سفید بکار آید چون خشک کنند و به آب طبخ کنند و زنان در او نشینند اورام رحم و ریش رحم را نافع باشد و قلاع حادث در فم
بر طرف کند چون با موم و روغن طلی کنند و چون با شراب بنوشند دو درم بخورند با ورم کنند حیض براند و ... ادرار و ... او را چون بکوبند ...
بر زخم گذارد ... را نفع کند



جهت آنچه ذکر کردیم و چون عسل در چشم کشند روشنی بیفزاید و یرقان را زایل کند چون در بینی سعوط کنند و اگر در گوش درد گوش را نافع باشد

جراحت تنها و جراحت با ریش علاج کند



این درختی است مشابه بوزاخیون بلکه از وی درازتر و برگ بزرگتر اما کوچکتر و از عقب در وی خوشبوی و سفید و شاخهای

از یک بیخ و ساق وی سفیدتر از فراسیون باشد و میروید در سنگلاخها و درخت مخنث و جاد و آلی مطبوخ از وی ... حیض براند و علق ...



برگی دارد چون برگ حاضی ملکه بهتر و العرح و تش برگ ... باشد و مدند شود ...

ارباطی او و آنچه در نبت ظاهر آید باشد حرسر بروی چسبیده باشد چون لرمهای کوچک و در تفاع کثیر الطرافی بسیار باری گویند و در بو غهما متعفن الطعم باشد و زهر گل سیاه ق

ورد و در میوه چون رگ او را با شراب بخورند لسع هوام را نافع باشد و حیوانات چهارپا را هر گاه در دهن شان اندازند و گاه هست که می کشد مانند قروح

معاود رب



تبل او ملیح است و غصون او دو یا سه یا زیاده تر متفرقه بود و بعضی از بعضی و شکوفه سفیدی داشته باشد مشابه لبوبین و در و فرو زیره باشد

و تخم غلیظ سیاهی داشته باشد مثل نصف عدس ملله نازکتر و بیخ او کوچک باشد و دقیق و زرد و هر گاه سل کنند از زمین تا او سفید و در تفاع مرداوید

برگ این نبت
و تخم و گل او را
چون بیاشامند
نفع کند از لسعه
عقرب با شراب
و از رتیلا و نهش





و گاه باشد عصاره بیخ او ظلمت بصر را برطرف کند چون در چشم کشند   دیگر عنب الثعلب است که او را مورث

جنون کوهی گویند یعنی دیوانه کن و یونانی نامهای مختلف گویند طول نمیدهیم سخن را مگر آنها برگ او چون برگ ججبیر باشد اما بزرگتر ازان

و نزدیک است به برگ خاری که او را بیونانی قیفه هورس گویند و این چند شاخ دارد قریب ده دوازده شاخ که از بیخ

بلند شود و بلند یک قامت   و در سر او باری باشد چون زیتون و درشت تر باشد به جوز دلب بلکه بزرگتر و تنبیر و شکوفه سیاهی

کند و بعد ازان بار آورد چون عنقود مدور و سیاه ده دانه نزدیک و راسته باشد چون انگور فرس و نرم باشد چون انگور میم

و بیخ او سفید و میان تهی باشد قریب یک ذرع و در کوه روید و سنگلاخ در ابرادها و در میان دلب   اما بیخ این نوع



چون دو درم بخورند مستی آرد و در سه روز از عقب هر روز چهار درم بخورند کشنده [illegible] باید که اگر [illegible] بخورند [illegible]

[illegible]

دوروقسون این درختیست چند زیتون و میروید تیز و شاخ او یک ذراعی شود و برگ او چون برگ زیتون است اما درازتر باشد و نازکتر و درشت باشد بسیار و گلی سفیدی کند و در سرهای او غلافها باشد چون غلاف نخود و در درون او دانه مدوری باشد بیخ غدد باشد همچو دستبند و در کوه ها رسته و کوچکتر و متخلخل باشد و بیخ او غلیظ انگشتی باشد و در سنگلاخ روید نزدیک بحر و گفته شده است که این جواب آورد و چون بسیار بخورند قاتل باشد و بعضی را گمان آنکه نگاه داشتن این دانه رحمت محبت و وصل است



ماندراجوراس این نبات است و یبروح الصنم نیز گویند و تفاح المجنة یعنی مهر کارنده گویند و این دو نوع است سیاه و نر و او را ختی گویند برگ او نازک و کوچک باشد چون برگ کاهو و در آن بد و زشت باشد و گران بوی باشد و بر زمین پهن شود و در پهلوی برگ او سیبی باشد شبیه به بدنج زرد رنگ و خوش بوی و در وسط او تخمی باشد چون تخم امرود و بیخ او متعدد باشد در هم پیچیده ظاهر سیاه باطن سفید غلیظ پوست و ساق ندارد مترجم گوید که در کوههای شام که جبل عامل گویند بسیار روید و بار او چون خیار زرد رنگ باشد و بسیار او را خورند و کیفیت و بسیار اشتها آورد و شیرین باشد و این مضمون را از جمعی شنیده و در کتابی یبروح الصنم را صورت انسان کشیده بو و بدنج آورا و آنچه معمول است و مستعمل بیخ است و صورتی ندارد نوع دوم سفید است ... والله اعلم

مترجم گوید [illegible] ... و بخورات سوزند والله اعلم بالصواب

272

[illegible]

و تعمیت در آید و بر روی شقیقه باشد بیرا تخم معمت و معوج و دراز چون تخم رازیانج و طعم وی حریف باشد و خوش بوی باشد و بیخ وی سفید

بیخ او و تخم او

باشد چون بیخ کاو تیره و خوش بوی تر از وی باشد و قوت محلل و نافع از ریاح غلیظه باشد و نفخی که عارض معده شده باشد سود دارد و محلل بیخ هوام را

و چون بیاشامند حیض و بول براند و این فعل کند چون بخود بر دارند و تخم وی را داخل کنند در دواها هاضمه و کافی باشد و اصل او را نیز داخل

کنند و گاه باشد که داخل در اطعمه کنند بدل انار و عوض فلفل و گاه میشود که تخم کاشم را مغشوش به تخمهای به بوی و طعم شبیه خرد شود

جهت آنکه مغشوش تیم باشد و بعضی تخم رازیانج داخل وی کنند و سهیلی او اسیلیون است



بری و اسی کونه تیری است برگش برگ جند و قوقا مانند بلکه بهتر و ساق برابر ارده دست و قدی مرتفع و چون ... باشد

مت شبت که گل کونه او سفید باشد و بیخ وی فربی باشد و بیخ وی غلیظ باشد معقد انگشتی و بلندی وی بلندی یک شبر باشد و چون وره کنند

حیض براند و نافع باشد عسر البول و استسقا و وجع جسد و نهش هوام و لذع او ... و چون بخورند بعضی گویند ... کنند و سبب ... بود

و بیخ وی بول براند و قوت باه دهد و حیض [illegible] کنند بچه بیندازد و در کسی را حیض [illegible] کنند و ضماد کنند بر [illegible] نافع باشد اما گزری که بکار دارند از این فعل
کند اما قوه وی کمتر باشد





ساساليوس است برگش چون برگ رازیانج باشد و بزرگتر و ساقش غلیظ باشد و در سر وی [illegible] چون شبت و در وی دانه
شبیه طولانی [illegible] و طعم [illegible] خورده شود و بیخ [illegible] خوشبوی باشد و طبع [illegible] تخم و بیخ وی مسخن باشد و چون بخورند قطار بول [illegible] النفس را
سود دهد و [illegible] صرع را [illegible] و بچه بیندازد و اورام باطنه را تحلیل [illegible] نافع باشد [illegible] بخورند [illegible] باشد و علل [illegible]
و تب [illegible] ساساليوس را نافع باشد و [illegible] در [illegible] بخورند سود [illegible] نافع باشد و [illegible] چهارپایان [illegible] را
جهت [illegible] زایدن



ان است که تلخ باشد و راست مزه باشد و ترشی ظاهرش زعفرانی باطنش سفید او را شکنی و مغز و درات زود حل شود و خوشبوی باشد

اما آنچه خلاف این باشد خوب نیست و گاه است که مغشوش شود با شق و موم توان فهمید او را در آب حل کنند و بروی زنند

محلل و ملطف و مفتح و منافض را نافع کند و مجسس بهاگ دایره و فسخ و فرود و او جامع حس و سعال مزمن و قطار بول و حوب بشد را چون

با عسل بخورند و حیض براند و بچه را در شکم فاسد کند و با در رحم را بشکند و محلل صلابت رحم باشد و چون با عسل بیامیزند و ازوی روغنی کرده

که موافقت عرق النسا را و گاه است که مخلوط کنند با روغنهای محلله تعب و دردهای ورد و سرد و حمره را قلع کند و در نقرس ... کنی

سازد و چون با مویز ضماد کنند و ورمهای سوراخ شده لیکن درو ... کنند و چون در چشم کشند دیده روشن شود و چون مخلوط کنند با ...

و بر گزیدگی سگ دیوانه ضماد کنند نافع باشد و چون سیخ ... نافع کند ... و استخوان که برهنه شده باشد

گوشت بر پوشاند و چون بر روی ... باشند و چون طلا کنند با عسل و اگر میوه وی را با آب ... حیض براند ... بخورند ...

و اختناق رحم را



نوع دوم از درخت ... که ساق ناکرده ... و برگش برگ ... را زیانه ماند ... و خوش بوی باشد و ...

چون شقیقه باشد و شکوفه وی زرد طلائی باشد و زکی الرایحه باشد و بیخ وی تلخ باشد و چون بکوبند با عسل و مقل ... نفع باشد وجع دندان

و خوره را و چون با شراب بیاشامند لسع هوام را نافع باشد و همچنین چون با زیت مخلوط زنند و بمالند و بعضی مردم شجره کاو شیر و فوتنج بری گویند

و بعضی قوملی و کتمه از دز فوتنج بری



واین را اکرمول

گویند و در کوه سلول روید برگش برگ

اقحوان ماند و شکوفه وی طلائی باشد و بیخ وی

نازک باشد و بسیار در زمین نباشد و خوش

الطعم باشد چون با سرکه خورند یا ضماد کنند

لسع هوام را نافع باشد



واین را لیموسطیون نیز گویند و این گیاهی است

و میروید بسیار در لیموریا و نهند اما اس آسم

میخوانند جهت آنکه در کوهی میروید که

سنگستان از زمین او را گاو ترش خوانند

و گاو ترشیت بلکه ... ست یعنی

و قوت وی در کوهها ... و ... بوده ... گیاهی است ... حل ... الکل ...

و عمت

نبتی است معروف تعقص و متیس موی را رنگ کند و شکم را ببندد و چون بخایند و مع درو حقنه کند
و گرهی کی ماری کی او را بزبان یونانی فرسطیر گویند نافع باشد و چون گیاه بیخ او بدندان بخایند و قروحی که پهن شده باشد پاک کند
و از سعفه رطبه که در سر حادث شود خلاصی یابد چون ضماد کنند و تملا ناله را محل ضماد کنند بزودی طبعی خود آید



و بجهت فساد معده و لوا بسیر را سود دهد و تخم معده را نافع باشد چون ضماد کنند و اصحاب خفقان دل را سود دهد و چنین
که از برگ عوسج گیرند و در اوقات حک کنند این عمل کنند و عصاره میوه رسیده او جهت ادویه دهن که سازند
مخلوط توان کرد و اگر نیم رس میوه عوسج را بخورند شکم را ببندد و چون صحبت شکوفه او نیز چون آب او بخورند شکم را ببندد

عوسج

یعنی عوسج و اینرا الذی نیز گویند چون بیشتر در کوه اند می روید و طراوت این بیشتر از نوع اول است
و خارها کوچک دارد و نوعی دیگر هست که خار ندارد و صمغ را مرتقع ان است اگر حجم شکوفه او را با عسل بترتیب چشم ضماد کنند ورم را اف کند
و ورم ما شرا را سود دهد و چون بار شکوفه در دو معده را سود دهد

نبتی صاحب برکت مشابه به آس و در وحدتی هست و بر جوانب برگها نوشته از گل شکوفه از مثال آن علاف بیرون

آید دارد بیخ این حشیش قابض نیکست اگر استعمال کنند در دوائی که وقتی محتاج التقبض کردن باشد و چه بخورند گاه باشد که منع

موادی که بر شکم ریزد بکند و اسهال حیض را ببندد و هر رفتن خونی را نافع باشد و ببندد



نبتی است در ماه ادویات به توسط کوچک حجم غیر متساوی چه بر دست بالند بوی کنند بوی گل سرخ کند

و از نجست او ورا او در کوبند چه با روغن داخل کنند و بر مالند درد سر را نافع باشد آثار و غمی زردی بن موزد و مس چه صمغ بمالند

نبتی است معروف بذنب الخیل و مینامند بیونانی ابابسوس میروید در بقاع بسیار آب و در غصن و اوراق او
میان خالی و بنددار باشد متصل و برگش چون برگ اذخر باشد باریک و سخت و بلند میشود و بعد از بلند شدن او بر زمین
سرنگون شود و اگر درختی در آن نزدیکی باشد بر آن میل و حمل کند و گاه میباشد غصن او سرخ و سیاه مشابه دم اسب و بیخ او
خشبی و سخت و این نبت قابض است و از خاصیت عصاره او آنکه خون که از سوراخ بینی آید و قروح معا را نافع باشد
قروح معا را حقنه با شراب بخورند و تحلیل بول و جراحت و ورق خشک او را بر جراحت بپاشند که تازه باشد خشک و گوشت برویاند
اما اثر بیخ و حشیش او بسوزانند سود دارد و نافع است انقباب نکس و شقوق و فسوخ و بعضی میگویند که شقوق القیل نشانه را او قطع
او را گوشت برویاند و قید مجاری را التیام دهد و چون با شراب بیاشامند نوع دیگر از ذنب الخیل هست که شعب دارد بسیار بیخ
و طول او به میل سفیدی و این نوع را چون بیاشامند با سرکه قروح را مستقی با شفا کرده



تیب

سندریطس بعضی از روم اورا ابرقلی گویند و این نبتی است مشابه بسرک او بعز نیوس بلکه بلندتر است و برگ بلوط
و روم نیز اشتباه کنند و در و درشتی باشد و صاحب قضبان مربع باشد و طعم او شیرین باشد یا زیاده و بدمزه باشد و از برگ
قبضی در او باشد و در میان گشیدن ساق او دانه باشد چون فراسیون و در درون آن دانه تخمی باشد سیاه و در حالی که
سنگلاخ روید برگ او را خرد کوبند و بر جراحات گذارند نیکو کند و مانع حدوث اورام باشد
نبتی است صاحب شاخها درازی او دو ذرع مبارک فارک و برگ او راست ساده باشد بلند مثل برگ قطریس و این از دو
جانب متفرزه اطراف باشد و از بالای او روس مستدیره خشنه که در درون او تخمی باشد مثل تخم چغندر بلکه مدورتر از آن باشد
و تلخ باشد خاصیتش آنست که جمیع اوجاع او جراحتها و ورمها را کند



مرویه در آس و بیمستان و برگی بزرگ دارد از کیبیج بلند میشود مثل برگ بره بر دور قضبان او گردیده شبر شبر

در ملمس نرم در رنگ سبزی مایل باندک سرخی و شکوفه سرخی کوچک کند تلخ باشد و گرم خاصیتش آن است حده بر ورمهای

تازه ضماد کنند تازه او را نافع باشد و بعضی این نام را بر نبتی گذاشته اند که اخیلس گویند ساقهای دراز دارد و هر یک شبری

و بر دور آن قضبانهای نازک گردیده شکوفه ریزه منتشره و ما بین عقدهای او و نیاریهای او مثل برگ گزبره مایل بسرخی و سرخ و تندی

داشته باشد و بسیار سپید مراد و بو و لذیذ خشک و بوئی قوی دارد و بالای همه دارد شکوفه سفیدی و بعضی آن بار او سرخ شود که

طلا کرد شود در [illegible] ریگی طلا رسید خاصیتش آن است که بار او و شاخ او را جهت بینی استعمال کنند در [illegible] تازه بکند و [illegible] را بار دارد

و لاکر او و ادرار او [illegible] حیض [illegible] بسیار آید [illegible]

با درار [illegible] سود دارد



بر دارد و نگاه دارد که منفعت بسیار دارد و خوشبو کنند این بیه را اینکه میگیرند و میشگافند و در شکاف او چوب آس و سعد و عیدان

ناردین کوفته و بعد از آن شراب ریحانی طبخ کنند و در سال روم این است که آتش کنند بر آتشه مرغ بیه را و سه جوش دهند و صاف کنند

و بعد از آن ادویه که ذکر کردیم در وی کنند و دیگر آن است که مرغ بیه را تازه در روغن و خمر شسته بشویند و در دیگی همچنین کنند و شراب

کهنه سفید ریحانی بر روی وی ریزند تا شراب بر سر بیه یک انگشت بایستد و بجوشانند تا بوی بیه از وی رفته بوی شراب بگیرد و بعد از آن از آتش

برداشته بگذارند تا خنک شود و بعد از آن بیه را بردارند و در دیگی دیگر و چهار از شراب مذکور بر روی وی ریزند و از میوه جنبه توقی که از جوز او اوا ساز ده

کوفته همان در دیگ کرده باید که بر طبخ دهند و همچنین حرکت دهند تا جمع بوی بیه از او رفته تمام بردارند و صاف نموده خنک کنند بعد از آن

عیدان ناردین بهم بکنی و شکوفه اقحوان و مرزنجوش داروی را در شراب عتیق خمر کنند و بگذارند تا قوت شراب را بگیرد یکشب و این جمع را

در صبح آن شب با بیه در دیگ سفالینی نو کنند که آن دیگ شکسته کوزه ابی میگرفته باشد بمقدار سه کوزه از آن آب

یعنی بیه و آن خوشبویها و از شراب مذکور نصف دیگر از او بر سر ریزند که مثل آن کوزه باشد و بجوشانند تا آنکه بیه بوی خود را

واگذاشته قوت ادویه در جمیع اجزای بیه اثر کند و بوی و طعم آن فرا گیرد و پس بعد از آن دیگ از سر آتش

برگرفته صاف نمایند و باز بگذارند تا لطیف شود و نگاه دارند و اگر اراده کنند خوشبوئی زیادتر کنند

هشت درهم مر و اسطرک با شراب عتیق حل کرده باشند مر و داخل نمایند تا ممزوج شده نهایت

خوشبو و لطیف گردد بیه مرغ خانگی اما بیه مرغ خانگی و بیه آن را خوشبو کنند

بدین طریق که بگیرند از بیه از این هر دو بیه مذکور که خواهند چهار رطل و در دیگ سفالینی تازه کنند و مخلوط کنند

با او چوب سنبل و چوب بان و طلع نخل و قصب الذریره و مجموع را بکوبند از هر کدام دوازده درهم و بعد از آن بر بند

شراب ریحانی که در قاطوله و بر روی آتش گذارد تا سه جوش بخورد و بعد از آن از آتش بردارد و بگذارد تا خنک شود یک شبانه روز

و در روز دوم هم باز و صاف کند در خرقه از آن نهار که تا ظرفی از نقره منجمد شود در صدف کن و در ظرفی کوزه سفالی باشد بعد از و سر آنرا

بپوشند و در موضعی خنک نگاه دارد و این در زمستان باید ساخته شود زیرا که در تابستان منجمد نمیشود و بعضی چوبین منجمد میشود اندک موی

داخل وی کنند و از این جهت است که سزاوار است که بیضه خروس و بیضه کبک و آنچه مثل اینها باشد خوش بوی کنند   دیگر آنکه گاه هست که خوشبوی

بیضه را بجز مرزنگوش برای صنعت و بهترین بیضها جهت این عمل بیضه ماکیان است   و این چنین طریق است که مرزنجوش را خوب

نرم بکوبند یک من و نیم و لوبی مخلوط سازند و قرصها کنند و شراب بسیار بر روی آن ریزند و در ظرفی کنند و یک شبانه روز

بگذارند سر پوشیده و روزی دیگر صباح در دیگ سفالین کنند و آب بر او ریزند و بجوشانند تا بوی بیضه از وی برآرد

بعد از آن صاف کنند و سر او را پوشیده یک شب بگذارند و در روز دوم نعنع بردارند و دور کنند از وی تا حرارت بعد از عمل

او و مار اعاده کنند و مخلوط کنند هر دو یک من و نیم دیگر مرزنگوش چنانچه تیز گرفته شده و قرصها کنند و تکرار عمل کنند بعد از آن

صحیح کرده صاف کنند که هیچ چیزی در وی نماند و بوی مرزنگوش و شراب بر وی گرفته باشد بعد از آن در جایی که بسیار خنک در ظرفی

او را محفوظ دارد   اما بیضه وز و دجاج و حجل الیوم مرتب کنند و خوش بوی نگاه دارند در جایی

مناسب که گندیده نشود و این چنین است که بیضه تازه بر بهی که باشد بگیرند و خوب بشویند و در بیه

پهن کنند در غربالی که آب خوب از او جدا شود و چون پر شود از آب او را در خرقه کرده نفخ زنند

و افسردن آن بدرود و دست باشد و بقوت هر چه تمامتر نفخ زنند و در خیاط گشتند و باز بدر بیه

چند روز بعد از آن در کاغذی نو کنند و در جایی خنک او را محافظت کنند که متعفن نشود و گاه هست که در عمل او



نقل کرده اند سعالی و این نبتی است که برگ او چون برگ لبلاب باشد و بزرگتر و از یک بیخ بلند شود شش هفت

ساق که ته او سفید و بالای او سبز باشد و در او مالب بسیار داشته باشد و مقدار یک شبری بلند شود و در بهار گل زردی کند و او خشک شود و ساق و گل او و بعضی

میگویند که ساق و گل ندارد و بیخ او نازک است و بیخ کار نیاید و در جاهای ریگ بسیار است مرده دگمان است که برگ او را چون بکوبند

و با عسل لحق کنند و بر ماشرا و ورم معمولی ضماد کنند نافع باشد و بعضی میگویند که چون شخصی سرفه خشک داشته باشد یا تنگی نفس آن است را

دود کنند و دهن خود را بران دود دگذارد که دود بحلق و رود از سرفه و تنگی نفس خلاصی یابد و دبیلات صدر را باز کند و همچنین

عمل بیخ او را ببرند و بخورند بچه مرده از شکم بیندازد انچه صاحب کتاب گفت که بیخ او بکار نیاید و این نوع گل که در ظاهر بیخ بکار نیاید بعضی تنها بکار نیاید



این توصر است و می‌روید در جاهای که نزدیک آب باشد و نزدیک درخت است و با سمس ماند بلکه برگش بزرگتر است

و رنگش از وی رنگش کوچک و نازک باشد و سفید و خوش الرائحه و در تابستان گل کند و مردم سکن اقلیم از طرز مین اند او را نبات ازرک ساق

و ورع بسیار دارد و گل دارد و ملون شمع السوصر اکویند و این نوع خوشبوتر از نوع اول باشد و هر دو نوع گرم

و ملطف باشند چون طبخ کنند با آب و زنان در وی نشینند جهت راندن حیض و علق دم و مشیمه و جنین و انضمام رحم و سنگ مثانه بریزد

و بول براند و همچنین هرگاه بکوبند حشیشه توصر را و بر نشستگاه زنان ضماد کنند حیض براند و چون عصاره

توصر را چون اضافت کنند به وبا صبر محوق و لادو زنان فرزند انجه (دافع باشد) واز مطبوخ او از زنان حیض و غیر آن ممتنع شده است

بگشاید و همچنین این فعل کند چون از قضبان وی بقدر سه درهم بجوزند این فعل کند

والله اعلم بالصواب و

الیه المرجع والمآب

ادروسیا





امروسیا گویند و میحاسف و بعضی مردم اورا عنقود و دیگری شوصرا و این نبتی است بسیار شاخ و بر شبر منبسطی داشته باشد

و برگ او مدور باشد نزدیک بمحل ساق کوچک چون سداب اما غصون او پر باشد از دانه مشابه بعنقود که دانه او را تخم خوان کرد

و بوی او چون بوی اترب باشد اما بیخ او تنکوک باشد و درازی او مقدار دو وجب باشد و گاه هست که فتیله کنند بتعادوقی از برای اکلیل

حیض بشکم به نهند و اوراد ع سیلان باشد چون ضماد کنند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب



نبتی است که همه او زرد است و نزدیک به درخت رست متبدد و فروع بسیار داشته باشد و تخم و چون سایر او او شاخها
مشابه برگ هندبا بری باشد و جمیع او خوشبوی باشد و میروید در میان اما دانی و در وادیها چون با شراب بخورند انقباب نفس السود دهد
و این الفاقعود و بتفا او اسپانیه گویند و شوصرا نیز گویند



برگش برگ شقایق نعمان ماند و بیخ مدور و شیرینی و کوچک و تلخ باشد و چون بیابند خشک از وزن دو درم با شراب
نفخ رحم را به تحلیل برد این نبتی است ... خشخاش ... طول او مقدار دو شبر است و برگش
به بلوط ماند و در سرهاش خشخاش ... باشد و این نوع دارو در امور طبیه و معالجات





بقلة خس الحمار است و بیونانی نیز خس گویند و انوفیا خوانند برگش چون برگ خس البستانی است یعنی کاهوی باغی

و بفارسی خس الحمار یعنی کاهوی الاغ و این گیاه تیز الطعم است و مایل بتلخی است و باریک و نرم است و مایل بسیاهی است از همه اطراف

بیخش بیرون آید و بر زمین چسبیده باشد و اندکی خار داشته باشد و بیخ او بغلظ انگشتی باشد و سرخی با صفی داشته باشد و در تابستان سرخی

بسیار زیاد شود چنانکه برنگ خون شود و چون بدست مالند دست را سرخ کند و در بقاع خشنه یعنی در زمین درشت بی آب میروید شد

اما بیخ او قابض باشد و جهت سوختگی آتش نیک باشد و قروح مزمنه را سوده چون طبخ کنند با موم که با روغن گداخته باشند

و ورمی که او را ورم ماشرا گویند برطرف کند خصوصا که با آرد جو بر او ضماد کنند و بهق و توباموتشرا بردارد و چون با سرکه بر روی مالند

و چون زن آبستن بخود بردارد بچه بیندازد و چون بیخ او را در آب بجوشانند و آب او را صاحب یرقان بخورد نفع یابد و سپرز را

و کسی که درد گرده داشته باشد و تب داشته باشد نافع باشد و خاصیت برگ او آن است که اگر بشکم بربندد هرگاه بشراب آمیخته

و بیخ او را در اول ... کنند و نوعی دیگر ... از نوع اول کوچکتر و ...

حاشیت

وچون وقت غلهٔ سیمین در فصل حرارت شود رنگ او سرخ گردد و نبات او در اراضی و تلاع حالانه روید

بیخ هر برگ او آن است که نوعی لسد نقش هوا عراض احمر زهر مار افعی را السید و نافع باشد چون بخورند و بیاشامند و بر لسوع بسته شوند

سمی حیوان را کشند اورا

نفع بسیار کند و اگر بخایند اورا یا بخورند و قتل کند جنبنده در این حیوانی که گذارند و نیز گفته میشود نوعی از او که میوه و در الکون ... داشته

و چون بخایند در این حیوانی که زهردار باشند منفذ زند چون نوعی ساق او نیز الحوال را کشد و چون با روغن خشک بیاشامند کرم را ... چون

که در وانه باشد بیرون آورد



لوفاقنوس

این را نیز بوی خوش الحار گویند چون برگش میست ببرد خوش الحار دارد و ... امکی و دراز تر باشد و غلیظ

باشد در حجم و بیشتر باشد و در ملمس ... باشد و برگش منقل باشد تا سر ساق و ساق مانند داشته باشد و فروع بسیار داشته باشد و ...

او نیز زراع باشد و شکوفه و فروع رنگ داشته باشد و قیس ... و در ... باشد و در ساحل و ... بیخ او را ... خشک ...

ضماد کنند از ... خلاص ... و چون با روغن زیتون ... کنند و ... بمالند عرق را ... کنند ...

297



این است که از او ماکولی سازند و شکوفه او شباهت با تحوان دارد و فرفری و شکل لند اکه و تخم او را هرگاه با شراب بسبع کنند عقرب را





صحرائی او چون بستانی باشد و چون بیاشامند از تخم او وزن دو درهم شکم را ببندد و گمان آنست

که چون از او داشته باشند عرق رب این نبت را هم دیگ خود ذرته باشد بکر نهد و فعل او باطل شود والله اعلم بالصواب والیه المرجع



سوسن بستانی و آن را اکالیس زند از گل او و بعضی مردم لیریون گویند و بعضی از رومی کرنوکرالیدیون گویند و چون ضماد کنند

بر نهش هوام نفع کند و چون طبخ کنند صلاحیت آن دارد که بر سوختگی آتش ضماد کنند و چون برگ او را در میان سرکه اندازند جراحات را علاج کند و اگر

با سرکه و عسل در دیگ مس طبخ کنند دوای باشد مر قروح کهنه را و چون طبخ کنند با روغن گل دوای باشد از برای سوختگی آتش و ورم را علاج کند

و حیض براند و چون با عسل اضافه کنند جلا بدهد و چون با سرکه بشوره کنند و سعوط را منفعت باشد و جلا دهد کلف و نمش و کلف و ملوا و ازاله کند و چون ضماد کنند ورم را حفظ کند



وگل او فرفیری اللون باشد و بیخ او حول انیسین باشد و قوت بیخ او تحلیل ورمها را چون ضماد کنند و قروح را برطرف کند و منع بیشتر

سعیه کند و نواصیر را برطرف کند و نفع کند اعضای را که حجم او غلیظ شده باشد چون ضماد کنند و چون خشک کنند آنکه را

منع کند و قروح عفنه و بثور خبیثه که در دهن باشد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و خاصیتی که در حب الکلی گفته اند در این نیز هست



خصیة الثعلب گویند و فرنشه اوراق گویند و آن گیاهی است که بیشتر اوقات سه برگ بیش ندارد و در او گلی است اورمی

و شباهت دارد به ورق حامض و برگ سوسن کوهی که از برگ سوسن باشد و بیخ او چون بیخ بولبوس رومی باشد چون سیب بلکه بزرگی او

بیشتر باشد و منقوش سفید باشد چون تخم مرغ و شیرین و لذیذ باشد و گفته اند که چون بیخ او را بخورند کرم را نفع کند و چون بخورند قوة جماع بیفزاید

و ذکر کرده اند که نوعی دیگر هست از خصیة الثعلب نزدیک دریای قلزم که تخم او چون تخم کتان باشد بلکه از او بزرگتر و براق املس و متفرق

باشد و گفته اند که در قوت جماع مثل سقنقور باشد و بیخ او بوستی باشد نازک و سرخ و درونش سفید و شیرین و لذیذ و در جماع

که آفتاب و شعاع او بروی خورد و تربیت او کند و در کوهها باشد و گفته اند که چون در دست گیرند و نگاه دارند شهوت جماع شود و چون
بار که باشد مانند فلفل پیدا شود



این نباتی است که برگش برگ فراسیون ماند و هم گز بلند شود و بر گرد وی شیرازی دمل و طرف سیح او درشته باشد و در درون

ترا زمیون

وی تخم مختلف باشد الحه بیابانی باشد تخم او کرد باشد و نوعی دیگر دراز و سیاه باشد و او را استعمال کنند و گویند چون بخورند بار آب شهوت جماع آرد
و چون عسل در خمر کنند و روغن عسس احمید باشد و بجای او چون ضماد کنند باک سل الحیل برد و ضرب سلا کنند و چون صب او را نیز ضماد کنند ازو فصل کند اما قوت
او بسیار شیر مخلوط کنند تربیت در عطر نهند



301





واگر بسوزانند با پوست و با بیخ عقیق با پیه گرگ و برداء الثعلب مالند هر موی که ریخته باشد بیرون آرد و بعضی نقل کرده اند که اگر بسوزانند و با روغن

زیتون مخلوط کنند و بر ابرو اطفال مالند موی سیاه کند

التوت

بزبان رومی نام بسیار دارد

الطبع

و درختی است معروف و میوه این درخت

محلل طبیعت و بغایت معین است و از وی ف مسکنه و محبس

است او و اگر در دیگ مسی طبخ کنند و بعضی اطبا

النعل

شود و اگر مخلوط کنند با انگبین علی منع کند ریختن

مادهها را و اکله را و درجها و بعالج خناق

و اگر اضافه نمایند با او شب یمانی و عفص و سعد و مر

و زعفران و ثمر طرفا و ایرسا و لبان بسیار

قبض کننده باشد و اگر خشک سازند توت را و بکوبند در ادویه بجای کابهق استعمال توان کرد و نفع الحلال شکم کند و ریشه درخت توت اگر

بجوشانند آن آب را بخورند کرم عریض بیرون آرد و نفع کند از شرب حالیون و برگ او را اگر بسوزانند و مارو علاج کنند و بسوختگی

مالند شفا یابد و اگر برگ توت و برگ میم و برگ انجیر سیاه بجوشانند با یکدیگر موی را رنگ کنند و آب برگ توت لیسیدن بحسب ان نافع باشد

اگر بخورند بمقدار قوانوس و اگر مضمضه کنند آبی را که در وی ریشه درخت توت جوشیده باشد و برگ درد دندان را نافع باشد

و اگر بکنند حوالی ساق توت را در وقتی که او را می برند و دندانه اره بر آن گشتیند ز وی آید از وی شیری که در روز دوم بسته شود در درد دندان و تحلل ورمات تا نافع بود و شکم

جمیز و بعضی ویرا اسوفاسیون میکویند بزبان رومی و ثمره جمیزه کویند یعنی انجیر ابله جهت آنکه انجیر کور است بجوزد و این

درختی بزرگ است چون توت و شبیه او نیز باشد و برکش چون برک توت باشد و سالی چهار مرتبه میوه قایم کند و میوه او از اصل ساق وی بیرون آید

نه از فروع و شاخهای باریک چون انجیر بری و آنرا نیز انجیر فج باشد و دانه نداشته باشد چون انجیر و ثمره او نضج نیابد یعنی نرم نشود تا انکار رو نزند و این درخت

در زمینی روید که لازم بسیار باشد و معین است در وقت قلت غذا چون اکثر اوقات میوه او باشد و این بلغمی بطی است و اندک غذا است و معده را بد باشد

و شبیه این درخت را در فصل بهار که میوه قایم کرده باشد بیز نهد که میوه اش ظاهر شده باشد سنک بروی زنند پس اکر از وی جدا شود از یکدیگر و نرم شود



الی اروی بچکد او را جمع کنند بپارچه ابریشمی و در آفتاب خشک

کنند و قرص سازند و در کوزه سفال نکاه دارند

الطبع والفعل و او را قوتی است ملین

و کوشت بیرون آورنده و اصلاح و حل کننده

ورمهای که بسیار سخت باشد و دیر بالا شود

خوردن وی باطن نفع کند و محبس طبع

کند جهت کزیدن جانوران زمینی اکر ضماد کنند

و اکر سپرز سخت شده باشد جهت او نیز نافع است

و نافع است جهت درد معده و جهت جمع مره کند و خورده شود و کشوده شود این لبن **نوع اول** و در فارس درختی است نوع او مخالف است چون ... دارد

و برک وی چون برک توت باشد و میوه بزرکی دارد چون اجاص و بهتر است از باقی انواع **طبع و** چون نوعی است که بهتر در رسد والله اعلم

نبتی است که کرمی از او حاصل میشود و بر او میباشد مثل عدسه و میل خالی است و ازین

کرم قرمز حاصل شود و آن چنان است که آن علف که کرم بر او میباشد بچینند و جمع کنند و از آن رنگ کنند و بهترین قرمز آن باشد

که از الاطیا آرند و از ارمنیه و بعد ازین آنکه از آسیا و قیلقیا و نوعی دیگر میباشد از اسفانیا تا لغض مصلح

قروح و قطع عصب و شقاق عصبی هرگاه بسایند و با سرکه ضماد کنند و در قیلقیا نیز در درخت بلوط کرمی

کوچک است به حلزون و آنرا از آن میابند و میچینند به دهنها خود و دوده قرمز میگیرند



سیسی مس یانت در قریطس و بس ... دارد و میوه دارد و چون دخینوس اما کوچکتر و سختی دارد

حبه صمغ برگ و میوه و بیخ هرگاه به شراب بحق کنند و ضماد کنند بر شکلی که در بن حجلی گرفته باشد از انبوه خوب

کند و عکس هر چه در بن فرو رفته باشد بیرون آرد و خوردن او قطار بول را سود دهد و سنگ مثانه بیرون آید و حیض بحرکت آورد و حبه دو درم از وی

بیاشامند و گویند چند تیری در بز کوهی فرو نشینند از این علف بخورد و پیکان او به علاج گردد بیرون آید

از طراغیمنی یافت شود و درخت به ماشعو لوتشیون بیخ او سفید رنگ باشد و کم حجم است به تربه باشد و این بیخ را که

هرکاه بیخ او بخورند یا بکوشت نند نفع کند اصحاب قروح معا و نفوخ اورا که تیوس در با بسیار دارند تفت او را آتشی خوانند





و میخوانند ستور قوس و طارحاو ن مرو بیر کلماز دریا و این نبتی صغیر کرمکی را زمین باشد و نبتی بسیار باشد

و برگ ندارد و درخت فرح ارحمه اکمو رخرب باشد بغدادی شفی سرخ رنگ سیاه و محدد باشد و طعم او با یفض باشد هرکاه از میوه این است

دو عدد
[illegible]



ممزوج کنند مومر جون جلب یک ساعت مطبوخ شود و صاحب عرق النسا را مفید است چون آب بگیرند و بند ابا جان

درد کرده و درد شانه و سستی دو درم و کسی که تب داشته که بلغمی باشد با ماء العسل بخورد و اگر تب از سده باشد با نبید عسل و ترمان

شفا یابد هر گاه دو درم با شراب بیاشامد و اگر چهار درم با ده قوامس با ماء العسل بخورد شکم ببندد و نوع کسی که سبیل داشته باشند و نفث بده

جون با عسل بخورد و سر او آنست که برگ او را خشک کنند و در کوزه نگاه دارند



نبتی است صاحب افراق شاخ نخود باباتی بلکه سیاه تر و لطیف تر و قابض الطعم و کوچک چوب و نازک

بیخ و کوتاه و شیره از برگ وی بگیرند چون بیخ زند و بسوزد در آفتاب یا در آتش قابض است و صاحب او نوع کند که خوره



دهان او ضعیف نوع را

دهک سست است

محتاج به قبض باشد

نبتی است صاحب قضبان که درازی او بمقدار ذراعی باشد یا بلندتر و نازک و بر پهلوی

قضبان او بندها داشته باشد و در نزدیک بندهاش خارها باشد و برگ او کوچک باشد شبیه ببرگ عفص قابض

الطعم و شکوفه سرخی داشته باشد یا طلایی و میروید در بستانها و بر کنار آبها و گاه است که عصاره از برگ او گیرند و چون



بینی بندد و قروح معا را نافع باشد

و چون بیاشامند [illegible] و چون حقنه کنند

یا فرزجه نمایند منع کند خون حیض را

و اگر فتیله کنند و در سوراخ کنند

خون بینی ببندد و منع نزف دم

ارواح تنها کنند و چون دود کنند

وحشت بگریزند و موش را بکشد که اورا ذکر گویند و بیونانی [illegible] اسم خوانند و آن نبتی است صاحب اغصان

دقیقه زغده کثیره صاحب بندها بر زمین پهن شود چون شلغ و برگ او چون برگ اسپاناخ باشد بلکه درازتر و نرمتر و بر طرف هر یکی [illegible]

داشته باشد و این آنست که اورا ذکر گویند و شکوفه سفید یا فرفیری باشد قبض و [illegible] عصاره او نفث دم را سود دهد و منع

مواد منصبه بطن و نوع کند قطار بول و ادرار بول کند ادرار قوی [illegible] را نافع باشد چون او شراب بیاشامند

و صاحبان تب [illegible] بخورند پیش از نوبت تب [illegible] رحم کنند [illegible] حیض را چون فرزجه کنند و درد گوش

و چون [illegible] گوش [illegible] و چون [illegible] در شراب یا عسل مخلوط کنند منفعتش بسیار باشد [illegible]

وکرده وازمردم جامعی که پنج عدد در سه شنبهی یعنی هر ماهی با اول آن رهلیل در پارچه و برپینه آرد و بندارد در پی هر

انداز دان اول نیز بمینند وار نخود میباشد نوعی بیابانی که برگش چه برگ نخود بستانی باشد

و بوی او تند باشد و دانه اش مغایر دانه بستانی است و فعلش چه فعل نخود بستانی باشد والله اعلم

باقلی یونانی است

این صورت نخود است



باد اورد یعنی باعث باد در بدن باشد و نفخ

آورد و دیر هضم شود و سر فرو را نیکو باشد

و چه با سرکه و پوست بپزند

نافع باشد درد طریا را

چه بخورند

و منع اسهال کند و نابت شود

گوشت عضل را و نافع باشد قی را

و اگر آب مطبوخ او را چه بریزند

و بار اب تازه بخورند نفخ کمتر سود اما باقلی تازه جهت معده بد باشد بسیار نافخ و مولد ریاح باشد

اما آرد باقلی چه تنها یا با گشنیز جو اثر تمجی و کودک به بندند مفید باشد و کشاف و آماس دستها و سوده لبن

را و رشت بند و هرگاه مخلوط کنند با عسل و حلبه ورم لثیت گوشت را و دملها که در عضل ... نافع باشد

وچون لت کنند با روغن گل گلابی و لبان با سفیده تخم مرغ نافع باشد بتو چشم و حاص چشم را بر گرداند

و چون با شراب بیامیزند و بر پشت چشم ضماد کنند نورش تعب باصره را طرف کند و ورم را ببرد و اگر باقلی مقشر

بخورند و بر پیشانی ضماد کنند منع ریختن ماده کند و اگر با شراب بر ورم انثیین ضماد کنند ورم را طرف کند

و اگر بر عانه صبی ضماد کنند موی بر نیارد تا بسیار وقتی و بهق ببرد و پوست باقلی را چون بکوبند و بر بند

بر موضعی که موی بر می آید طلا کنند روییدن او ضعیف شود

و اگر مخلوط کنند با نمک جو و شب و روغن زیت [illegible]

و بر خنازیر ضماد کنند محلل باشد و آن که باقلی



در او برند موی را ازالت کند و نزف دمی که از علق

حادث شده باشد چون باقلی مقشر را دو نصف شده باشد بر موضع برند [illegible]

منع نزف دم کند **باقلی مصری** که او را فوطیقو گویند و در مصر و آسیا و قلقیا در میان بستان بسیار بود

و برگهای بزرگ چون [illegible] داشته باشد و [illegible] غنچه او بلند شود و [illegible] باشد و چون گل گلابی [illegible] و ضعیف گل گونه باشد و چون [illegible]

تر او ظاهر شود چون [illegible] و او را [illegible] گویند چون در زمین [illegible] و بیخ او بسیار غلیظ باشد چون [illegible] و خام [illegible]

او را خورند و چون خشک شود سیاه رنگ شود و [illegible] گویند یعنی کاشته در [illegible] و این بزرگتر از باقلی او [illegible] باشد

شاخ میماند بر بالای وی از پایین نیز و برگ او بسیار سفید باشد و بسیار درشت تر از برگ کاموس مُلخّن و خشک کننده چون مخلوط کنند تمامی چشم را مواد

بشور از وی آید نفع کنند چون بر ضماد کنند و بعد از آن بشویند   اما لبان رومی که یونانیه نونامون خوانند   استعمال کنند کی که از آن کحله سازند

و این نبتی است ساقها دارد باریک و دو شکن و دراز ظاهر زرد و باطن سفید خوشبوی   مُلخّن و مقبض چون در آب جوشانند و آب او را بیاشامند

یرقان خلاص یابد و اگر ریاضیه داشته باشد بخور کنند با شراب ممزوج کنند و گاه است که مخلوط میشود با دهان مُحلّل تیهها و عصاره وی را حل روغن بر خود میمالند







اکلیل الملک باشد برگش چون برگ دلیب باشد و برنگ سرخ گاو و شیر رب نهای او میماند باشد بمقدار یکذرع و چون بادیان

و در سرهای وی گلهای باشد چند تخم سسالوس بسیار پهن و بسیار سفید   قوی الرایحه و شکوفه او سفید باشد و بیخ او چون ترب باشد و در زمینی پر آب

باشد تخم وی را بلغمهای زایده را براند و درد جگر و یرقان و امراض عصبی و صرع و احتباس حیض را نافع باشد و چون مخلوط کنند بروغن و بر ... زنند

افرانیطس و تشنج و درد سر را دفع کند و از تب ربع خلاص یابد چون ... و سیاهی بیخ او را ... یرقان ... کنند

و در ناسور ... کنند ... و عصاره غنچه و شکوفه وی را چون در گوش چکانند ... و عصاره وی را در ...



این حشیشی است خاردار و در سر او خار بسیار باشد که گره مانند باشد بسبب باد او را بزودی ببرد و گمان چنان است که این جعلااست

چون معوا و را تازه بسحق کنند و بیاشامند نفث الدم را نافع باشد و درد شکم را نافع باشد و لسع مارهای افعی را سود دهد چون با شراب بیاشامند و چون فتیله سازند

و در مخرج نهند نگذارند خون بینی ببندد و تخم او منفس و محرک عرق باشد چون بر بدن مالند با روغن زیتون و چوب وی را چون بخور کنند در سر آرد و جاهات را بکنند و بر آگنند



بعضی مردم لطیح گویند و بعضی صوفه و هیچکدام از این هر دو نام معنی نمی بخشد و این نبتی است که ساق او باریک باشد چون بادیان

شاخ بسیار دارد و بلیوی شبیه ملور و شکوفه زرد دارد و تخمش سیاه باشد و خوشبوی باشد و شیردار باشد و در کوههای که سایه داشته باشد بسیار مرویده باشد و چون بیشتر او را

خواهند بگیرند بکارد بشکافند و در آن شکوفه شیر آن زودی بود در سفالی خشک کرده در آفتاب انداخته باشد و چون بخورند در سر آرد مگر دماغ را بروغن گل چرب کنند و سر را زند و هیچ که از آن زودی از آن اسهال منع کند



که شبابت بطبان داشته باشد اما دراهل ادویه از جمله لبان باشد و اندکی میل بزرقی دارد با مع و تلخ مزه باشد ملحم جراح و مانع لحم زائد

در چشم و کاه مخلوط میشود در ذرورات و مغشوش میشود با خلاطات

امامیثاست و عصاره نبتی است

که در منبج و سوریا و هیرابلی روید و نیز میباشد برگش چون برگ کاکنج باشد

و شاخ دارد باشد و بویی باشد و نزدیک بزمین باشد و بسیار

بو و تلخ مزه و عصاره او زعفرانی اللون باشد اما برگ او خضراء رنگ باشد

را اهل ان بلاد در دیگ اندازند و طبخ کنند در تنوری که نیم تاب

شده باشد بعد ازان بکوبند و کاک بیفشارند و عصاره او

در اشیاف و در کحلهای چشم نافع است جهت آنکه چشم را خشک میکنند اعلم





از وست انجره اورادیقان العیدان وازاو است انجره او عی براق گویند تعریفش انست که در رود و س میسازند از پوست های

وسفید و صاف شده و روشن کنند اورا و قسع کنند نوتیها که در روی ابر سفیده باشد از سوختن هرگاه حل کنند بآب و بر ان مالند و چون حل کنند کسی را اب

حل کنند و بر جراحت مالند   انواعی که او عی ماهی گویند که او در روی شکم ماهی است بزرگ که در جزیره نزدیک نجول است واز جنس جرک است که در دریا مشابه

بهترین او انست که معمول در طوس است سفید و کم درشتی وانچه از و حل شود دیگر است که داخل در ترکیبات ملحمات و تنفع و در ورات

وادویه که جهت قوبای متقرحه سازند کنند و جامعی که اقداح داشته باشند به هر ید جلده روی خود که متشنج و منکمش نشود

بهترش تازه و کرانی الباطن و ظاهر سرخ

وبا کرده از خشونت و گاه جمع کنند از ثمار بعدون که در طوط میباشد و این میوه را انیکو بند و میشویند و در آب مجوف شنند آن را نیند خوب سبب دعملش نضوح

از درخت سیب و انار درب امرود و بجز انها نیز کنند و گاه بگیرند در سیخ درخت آبی که طبع او تحلیل و تلیین و جذب باشد و واجبات را نضج دهد و در آن که در عقب کوفتن کرد

و دبیلات را چون مخلوط کنند با رابح و موم برابر و ضماد سازند در قرحات لیل چون مسوط کنند ۴ برخرقه و ضماد کنند و مخلوط کنند او را با لبان و خطمی باشد

از قروحات متعفنه و سیر زنبدار و چون با اهک آب بر سفیده و سنگ اطلس با سنگ کرسی طبخ کنند و ضماد کنند و اظفار فاسده را بکنند چون

مخلوط کنند با زرنیخ زرد یا زرنیخ و ضماد کنند و چون با اهک ان نرده یا عقرب یا در دیت نماید فعل انست نیز از زیاد کند

و در جبال روم هستند که یونانیه که اورا امصطلوخاروس گویند و اسخاقوماروس و محبه الناس نیز گویند و کمان انست که فاشرا باشد و سیاح نزلسعاد دارد

و حبوب ای درشت است و در هم پیچیده و برگ او مدور و بعضی طولانی حمل او گرفت قوت و شکوفه اش سفید و تخمش تخت و کرد و در وسطش سوراخی چون ناف و هاند شود

و شبانان چون خواهند اثر موی جدا کنند در اعوض مصطفی عمل کنند و چون برگ سیر ابگویند وساقهای وبرا و عصاره از وی بگیرند یا چون مجروح کنند تر الیسع

رتیلا و نیش افعی را نافع باشد و چون در گوش چکانند درد گوش را فرو نشاند   والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب

قفرون نقل از کولان است و در نیستان واد دیه که ان بسیار است بشدید... میگویند

واکثر مردم اورا میشناسند و عمل وی کاسی محقق که در امور طبیه چون صمغ ناصورکینه بکیرند و تنوع میکنند و او را می بسند و باک میکنند

و میکذارند تا خشک شود پس بهترین شود العص و جمع میشود و اکر ناصور کذارند رطوبه را او جذب و اکر بادکنند دراو نفخ ... هست

در نبع روی تغذیه میی غذا شده ن و مصریان در ... میخورند



بر عیوانی عصاره اورا میکیرند و حجم او ای ... میشود که عوض چوب افرو حب ان میکیرند اورا و میسوزند تا خاکستر شود وان خاکستر

شجرة الطرفا درختی است که شور دهن را میبرطرف میسازد بعی و در بعد اغفا ... کاغذ سوخته او فعل میکند صالح و سود منه

معروف است و در کنار نیستان و دریا و محل آب می باشد و میوه او چون شکوفه اوست و میان تهی است و نوعی دیگر هست که در کوه ها

می باشد میوه اوش بهترعفص دارد میشود که عوض عفص در کرفته سرمه و دواها و دهن را تنقیه کند و جهت نفث دم نفع کند

اکر شربتی ازان بیاشامد و منع کند جهت ... طبیعت و از جهت زنان که حیض بسیار دارند ... میرود و جهت ... اکر

و اکر زنی باشد و منع ... کند اکر ... و همچنین پوست ظرف و فعل میوه او کند و آبی که در ورق ظرف ... اکر

بجوشند سبزرا کیرد او و اکر مضمضه کنند درد دندان را برطرف کند و اکر ... و ... اکر ...

همچنین کمی را گر بتس عزان بدر سعول رسد از زین نفع کنند و اگر از گستر او ورزه کنند از سیلان رحم نفع کند و بعضی از جوب طرفا و بیخ آن

بسازند حاصل سوات و ... او و جماعتی که بسبز زرد است تا بشکنند و سود دهد



هرانقی بعضی از کمان است که اثل است و بعضی از کمان است

همون مثل سیب است و بعضی می‌گویند عاقول است و این درختی است و نیک که اما

تب ثابت بر عقبه دارد و زمور عسل ... بشنوند و ... از عسل شود

... بشکند اگر ضماد کنند ورمهای ... باشد

آقاقالیس درختی است که ... است

در میوه سود ... اقاقیا در مصر ... و ... کرده

و اگر در ... کنند دیده را تیز کند و ... را ببرد

دامیومیات نوعی از عوسج است ...



حادثه در عانه را وکاه است که برگ او را بر معده ضماد کنند والتهاب او را او فرونشاند و رعاف و قروح ساعیه و نشر او اورام حاره

و جراح طریه سود دهد



نوعی سیوم از نطباط کذا و دو انثی گویند درختی است کوچک تیق دارد در غدت به بنی بنددار چون نوع دوم

و سیاه است بندهای یعنی گرهها در سه مرد ورهای زواید دیگر او چون برگ صنوبر است بیخ او بکار نیاید و در کنار انهار روید منتسفی میبرد

فعل او چون فعل انواع دیگر است اما کم قوتر باشد



تغییر او نیست که بندهای برگ دار و میرویده در کوهها و در جای او بلند میشود زیاده از یکذرع و برگ

او چون برگ غار است بلکه پهن تر و نرم تر و املس و مزه او چون مزه به باشد یا چون انار و با او قبضی باشد و در میان برگها او شکوفه باشد سفید

محیط باصول او و بیخ او سفید باشد و نرم و املس و دراز و بند دار و لطیف و رگی از آن کهو غلیظ باشد چون غلظ انگشتی و بیخ و ریشه او که اندر آب



بعضی از یونانیان دانوابدرس خوانند و دیگران بورسیوا مدوس و دیگران قولوخدندس برزمین پهن شود

و شاخهای او چون از او غلیظ باشد کوچک برگ و شبیه بورق غار   چون بخ زند برگ او را و تقصان او را با شراب

فرب و ادسطاریا را نفع کند و چون بکوبند و نثر در روغن گل با شراب فرزجه کنند درد رحم را سود کند و چون بخایند

درد دندان را نافع باشد و لسع هوام ضماد کنند سود دهد و گاه است که از تخم اقفی اجم نهک نیز شنیده باید چون برگ او بخورند اراضی صیاد اوید دور



نوامیدوار

یا در معده و روده داشته باشد و مدکند قوه غذا او کمتر از دانهای دیگر باشد و اگر از وی نان پزند یا حسا سازند شکم ببندد

و اراقه را الحرکت در آورد و اگر بجوشانند و در کیسه کرده گرم بر شکم ببندند مغص را نافع باشد و باقی الام را نیز سودده



و این نیز از دانهای است که نان از وی پزند و شبیه بذره است و مثل وی عمل کنند

و حوائج وی عمل کنند و این از ذره کم غذاتر است و قبض وی کمتر باشد



معده را بد باشد و دهن را بدبوی کند و چون بخورند در میان

دندانها ماند و اگر ضماد کنند بر اورام اعصاب یا المرض اذنین

یا اورام دیگر یا خوشکی ها در رگ قولون یا نهش مار و شاخ دار نافع باشد

و اگر با روغن گل سرخ مخلوط کنند دردی که از آفتاب رسد

چون ضماد کنند نافع باشد و نمحمی خشخاش کنجد را چون با شراب مخلوط کنند

و بخورانند اسهال کند و در وجشم صعب را نافع باشد و از وی

روغنی گیرند موافق و لیسیار در بلاد استعمال کنند

این دانه در میان گندم زار می باشد بدرگاه او را ارد

کننده بکنند خورده را و بدبوی را و چون عطسه بجس شود در ابتدا آن ضماد کنند او را با پوست ترب و نمک نافع باشد و جوارح را نافع کند



الحاصل جوارشی که هیجان داشته باشد و بسیار باشد و قوهای متفرقه را بر طرف سازد چون مطبوخ کنند بر تب آتش بدیده و قرص کنند ده و سرکه



و اگر طبخ کنند شیلم را با سرگین کبوتر و تخم کتان و ضماد کنند بر خنازیر خنازیر را نرم کند و نضج دهد و دملهای که گشوده نشود و بسیار سخت شده باشد

و دملهای نضج نیابد چون آن اندرون اخراج کنند بشکافد و عرق النسا را نافع است چون با ماء العسل و نمک ضماد کنند و اگر در حقنه زنانه کنند با آب گرم با آب جو یا با مار غون یا با لبان

323

ریه

القول فی الدم یعنی خون مخون وزوجی ورع آبی و ملاوس در معاجین مخلوط سازند پس موافق است
اما خون فاخته و شفانین و کبوتر و چکل هرگاه تازه باشند در چشم کشند نفع کند قروح را و خونی که در چشم کامن باشد خصوصا خون کبوتر نفع کند
شبکوری را و منع کند رفتن خون از رگهای چشم اما خون تیس و معز و شتران و خرگوشان هرگاه تشویه کنند بر مقلی و بیاشامند نفع کند
دوسنطاریا و شفا دهد از رفتن شکم هرگاه با مایعی بیاشامند و نفع کند از ترب مس و اگر مالند خون خرگوش را گرم بر خیلان و کلف و آثار
که ثابت شده در روی آدمی آنها را برطرف کند و اگر بیاشامند خون سگ را نفع کند کسی را که سگ دیوانه او را گزیده باشد و اگر کسی خورده باشد
او را انبر نافع باشد و خون زرق در انجه نفع کند مصروعین را خون بیاشامند اما خون لاک پشت دریایی اگر بخورند با پنیر مایه خرگوش و کمون
نفع کند از لسع هوام و کسی که ضفدع بخورد لسع هوام کند که او را فرو گرفته باشد اما خون گاوان نر بر محلل منفخ صلابات هرگاه مخلوط کنند
با کشک جو اما خون اسب مخلوط کنند در ادویه مثبته اما خون حمدونه که بوزینه گویند و میمون نامند در عرق قرد گویند محو [illegible]
موی زیادتی که در قرنگان [illegible] بکند و غوکان سبز نیز این نفع دارند اما خون حرط الارانب هرگاه بالند بزودی در وقت [illegible]
منع کند از استن شدن و نفع نقرس کند و اگر [illegible] برطرف کنند **القول فی الزبل** سرگین گاو در اعیه شفا باشد
اگر بر قروح و ورمها که حادث شده باشد از جراح اگر ضماد کنند تازه اش را و گاهست که بپیچند در کاغذ و بر روی خاکستر گذارند و بعد از آن
ضماد کنند اما لوفت عرق النسا چون به سکنجبین مثیر احتیاج دارد به همین نحو بر روی ضماد کنند و اگر مخلوط کنند با سرکه و ضماد کنند خنازیر
و صلابات نرم کند خنازیر را و ورمی که او را بو خسیل گویند سرگین گاو نر هرگاه بخور کنند در زیر دامن زنی که رحمش بیرون آمده باشد بالا رود
و گاهست که در خانه که دود کنند پشه بگریزد اما سرگین بز کوهی چون با شراب بیاشامند یرقان را برطرف کند و اگر بیاشامند
باقی [illegible] خون حیض را و نیز بچه را از شکم و اگر خشک سازند و با لبان بیاشامند و صمغ کنند پاره [illegible] منع کند

زفتن خون حیض و باقی برف دم را و هرگاه بسوزانند بوغن را و طلا کنند با سرکه عسل بر داء الثعلب شفا یابد و همچنین اگر مخلوط سازند با پیه

و بر نقرس طلا کنند الم او را ساکن کند و لسع هوام را اگر مخلوط با سرکه کنند و شراب با آن مخلوط کنند نفع کند و طلا کنند بر قروح ساعیه یعنی ریشهای که از

برون تیز میشود و پهن گردد و بر ورمی که در پشت گوش پیدا شود و گاه است که در این نوع کامل بهمه عروق آتش میسازند بخود چه آتش شیلمی کرد در

روغن زیتون فرو برده باشند و بر دارند آن پشم را و چوبی را که سر آن آتش زده باشند بران کرانه و آن چوب را بگذارند در موضع غامری که در میان

انگشتان است تا او پا یا شنه و سل بر دارند و دیگری بگذارند و بردارند کرده در میان پشم زیت آلوده بجهد که تحیر کرده باشند تا حب حب حجر

موضع موضع ساق را ... وریس ... ما کی بتنور حوالی این عمل تمام شود و این کنترکی عرق گویند اما سرگین گنجشک که گونبند دیبه وار در پیش

هرگاه مخلوط کنند با سرکه و ضماد کنند مدد شان سیل را برطرف کند و همچنین سرگین بط که مرغابی است و همچنین توت را و ماسل که طلو را

و اگر بر سوختگی طلا کنند با موم و روغن گل سرخ شفا یابد زبل الخنازیر البری هرگاه خشک کنند سرگین خوک بیابانی را و بآب یا با شراب آشامند

خون بینی را ببندد و در درهای که از دراز کشیده باشد نافع باشد در وقت بریدن و اگر با سرکه بخورند شقاق و قروح را نافع باشد و اگر با موم گداخته

و روغن گل سرخ مخلوط سازند نفع کند التوا و انفتال را از عصب و عضل یعنی سستی و حد آن لی را که متصل باستخوان که شقاق گیرند زبل

نفع کنند زبل الخیل و الحمار اگر سرگین اسب و خر را بسوزانند و خاکستر آن مخلوط کنند با سرکه سرگین خر وحشی را با عانه هرگاه خشک و با شراب جمع کنند

و صاف کنند و عقرب گزیده بخورد نافع باشد ذرق الحمام این بسیار تحلیل کند و بسیار بسوزاند و نیک است که مخلوط کنند با سرکه دوار و حب

و داخل ضمادات کنند خنازیر را نرم کند و به تحلیل برد و حمره را بکشد هرگاه با تخم کتان و عسل مخلوط سازند و اگر با روغن زیتون محلول نمایند

سوختگی آتش را نفع کند و برطرف کند ذرق الدجاج به باسرگین کبوتر باشد در فعل اما ناقص باشد در قوت و خاصیت او آنست

که نفع کند کسی را که فطر قاتل خورده باشد و نفع کند قولنج را هرگاه بیاشامند با سرکه یا با شراب ذرق اللقلق

یا با ماء العسل یا مرق مرغ خانگی یعنی شوربای آن مسهل لطیف باشد اما مضر معده باشد و گاه هست که میدهند از وی دوای
با بادام و بورق و انیسون و عسل کف گرفته و سزاوارست که بخورند پیش از جماع چهار جوز که هر جوزی سه برابر
جوز بزرگ باشد و سزاوارست که این ادویه ترکیب کنند   دانه قرطم ابیض قسط لوز مقشر سه قوانوا
انیسون دو درم بورق دو وزن انجیر خشک سی عدد و روغن تخم قرطم شیرا حب کنند و مسهل بطن باشد

لینوزوسطس و گاه میخوانند فارسیطون و معروف است بحشیشة الهرمس برگ
او چون برگ بادروج نزدیک برگ لبلاب اما کوچکتر و او را روب هر یک ازین دو شعبه
و فروع بسیار داشته باشد ملتف و این دو نوع است یکی نر و یکی ماده اما انکه انثی باشد میوه چون عناقید
بزرگ اما آنچه ذکر گویند بر جانب برگ او صغیر گردی الشکل باشد بر هم چسپیده بهم دو خصیه و جمیع حشیش
او خوش بوی باشد از هر دو نوع هر گاه بخورند شکم را لطیف کند و اگر بپزند و بیاشامند اسهال مره و ماده کند اما انثی را چون فرزجه کنند





بعد از آن یکی از حیض دختر آورد و اگر ذکر او را فرزجه کنند بیرون آورد **ایلیوطروفیون الکبیر و**

سقورقیون یعنی دم عقرب و اما اصل این لفظ اسم این حشیشه یعنی دایر با آفتاب باشد که با آفتاب گردد باشد

برگ او برگ بادروج ماند اما آنکه بر پیهای او اصل قضبان او متفرع از طبیخ باشد سه یا چهار

و آن قضبان متفرع باشد از شعب کثیره و در سر او شکوفه سفیدی مایل بحمره چون دم کژدم اما بیخ او لکار نیاید

و در تواضع خشک روید و چون بیخ این حشیش را قبض کنند و بیاشامند استفراغ بلغم و مره باشد و چون با شراب بخورند از لسعه کژدم

خلاص یابد و اگر بیخ این حشیشه بر موضع عقرب ببندند الم او را ساکن کنند و میگویند که چون چهار دانه از تخم او

پیش از نوبت تب ربع بخورند با شراب از آن خلاص شود و تب مثلثه را سه تخم و میگویند هرجا که تخم این

حشیش با اسل ضماد کنند بکند و همچنین ثوث بکند و قرحات لیل ویرا او صلابت بیش دارد هرجا که

ضماد کنند و همچنین نافع التوا باشد و بر سرهای اطفال ضماد کنند و رم اثنیه را تحلیل برد و همچنین ورم



مهلس یعنی یونین آن را گویند و قراط گویند در کنار دریا بسیار روید مثل غلیظی پر از شیر سفید برگش چون برگ ... بستانی ... برگش شبیه برگ مهلس ... الطبی ... بکار برند

و مثل تاش چون ... سلوس شیخ ... چنانچه گذشت دراین



کامهسی فی عرض این چهار انگشت چهار انگشت بلند شود بر پشت زمین و شیر داشته باشد

و برگ او چون برگ عدس و آنچه بر روی زمین باشد صغیر المقدار است و میوه در تحت برگ است مدور چون میوه فلفلوس
و او را شکوفه و فروع نیست و بیخ او باریک است در ادویه استعمال نکنند غصون او و برگ او با شراب بخوری
کنند و فرزجه نمایند درد رحم را ساکن کند و چون ضماد کنند تهیج را به تحلیل برد و کنجدک را پاک کند و چون مطبوخ
کنند و بخورند شکم براند و بحسن لین او این فعل کند و دمع است چون بر گزیدگی عقرب طلا کنند نافع باشد و چون عمل اکتحال کنند
ظلمت بصر را ببرد و جهت ابتداء ماء در چشم را سود دهد و در تقاطع سبلاق زوید



معنی اسم نقط این است که مار خورد که بمیرد پس عرب نقیض آن محموده میخوانند و این در حقیقت
گیاهی است که شاخهای بسیار از بیخ بیرون آید سه ذرع یا چهار ذرع و چرب باشد و در برگ او لطافت باشد چون برگ لبلاب
اما بسیار شیر دار باشد و برگ او و شکوفه او سفید و مدور و تجویفی دار است و خوشبوی و بیخ او بسیار دارد و چون بیخ او را بشکافند و مجفف
متغیر باز نهند و چون خشک را آتش نهند اموم صمغ آید و بعضی جوز در زیر آن اندازند تا شیر آن جمع شود بهترین انواع او انفع الاول و مشرق و حقیقت الوزن

من الخاصة بیرون آرد کرم کدو دانه را هرگاه یک درم با بار السل و فعل او قوی باشد چون بخورند تا سقمونیا یا خربق
بود که مقدار سقمونیا یا خربق ابولوسین باشد و باید که پیش از خوردن او اندک سیری بخورند والله اعلم بالصواب



و گاه می نامند لومیها اطلس و این نیز نوعی از حرص است چنانکه گفته شد برگش اندک ستبر است
بار حسک دارد و فروع بسیار دارد چون او را بجوشانند و سیاهی و گاه به شهد در او برفی جمل گویند
بیخ او را با عسل لت کنند و لعوق کنند کرم کدو دانه بیندازد و چون بخورند با شراب سه درهم کرم دراز
بیرون آرد و چون زنان بپاشند منع آبستن شدن کند و چون زنی را رحم خسته شده باشد که آبستن نباشد
بچه بیندازد و گاه باشد خشک کنند و بر قروح عفنه بپاشند پاک کند و گاه هست نافع باشد
و پاک کند قروح کاو را از ملازمه سر حادث شده باشد اما برگ او را اعصاب مطبوخ کنند و بخورند جوش سقم ملایم کند



فولوفودیون بسیارپای گویند و این معروف به بسفایج است و میروید در صخرهایی که بر او نمص
و حجره و بر درختهای متقادم است و بر مصهایی که بر آن متصاعد شود از ارض بنحوی از ذراعی و این شبیه به نرگس باشد







و صنف سماق است ماهی بکشد بود
بمیغیند جون روی که او را غرس کوبند
سیاه باریک است و برکهای او بزرک و
درم باشد ۲ و نوعی دیگر هست
از عوسج و او سفیدتر است از نوع اول
۳ و نوعی سیم تیز دارد و که برک او
بسیار باریک باشد و بعضی اندکی سرخ و ...
و ساقهای او مانند شود مانند از بیخ و فرع
با تیز و خار دار باشد میوه او و بعضی سیاه و بزرک
حجم باشد خشک بود ... است و سوزند
بسوزند و او را بهر قصابون و خربت
برکهای ... انواع ماهی را بکشد هرگاه از و
بیاید حون ... و بعضی اکر ... خاک او
... در ... ماهی بکشد ... در آنجا
کاینه الهون و این ... است و این حیثیت است که او را ساقهات کرند



334



درختیست دارد تعریج و خار بسیار دارد

اما برگ کوچکتر بزیتون می ماند اما تنکتر است

و در کنار دریا میروید و در جایهای سباخات

و نیست عطف میکنند برگ او را با اصل

بسل طبخ میکنند و میخورند و اگر بیخ او

دو درم با عسل بخورند فایده دارد

جهت فلج و درد اعصاب نفع دارد

قاليوريس درای نوع سیاست

رخجاردار است و دانه سود کها ها

و دانه خوبی دارد زرد و اگر بخورند سنگ را

سود دهد و سنگ مثانه را در شانه بشکنند

و جهت لسع هوام نافع است

اما برگ و بیخ او ملطف است و از مقطوع

اورا اگر بخورند شکم ببندد و بول براند



و قطع بلغم کند و اگر جرب را بکشد منع کند و اگر اصل او را بکوبند در حواصل کند ... صل کند لولساقاسون منفعتی دارد

335

قوابین

دفلی است و بنام لسبیار گویند و این درختی است معروف مشابهت بنبات بادام دارد و برگ پهنی بسیار
حجیم باشد و بسیار درشت و گلی کند چون گل گلابی و میوه او هیئتی شاخ حیوانات باشد و کشوده باشد از طبع او پشم شبیه بموی آدم نرم باشد
و حاری سیغند نازکی و بیخ او سرتیزی دارد مستدیر اللون الشکل و شور مزه و در نزدیک جویها روید و در دریاهای و دریا عمانا روید اما جا صیب
او نیست که حیوانات چهارپا را بکشد حق گاوان و الاغان و اشتران و سگان هر گاه بخورند و اگر بخورند مردم با شراب از نیش
هوام و فعل او قوی باشد هر گاه سداب بدان اضافت و اگر بز یا گوسفند اگر بخورد بمیرد



این دو نوع است یکنوع خورده میشوند و یکنوع قاتل باشد و این نوع قاتل از فطر بت بسبب چند یا آنکه در زمین منبعش روید یا در کنار مار
که حوالی گنده یا در حجر حیوانات زهردار یا در پهلوی اطراف بعضی درختها که سست آن فطر قاتل باشد تولد کند یا از عرض است کم بره منجمد شود و کنند و در موضع عفن تکون اند
اما نوعی که توان خورد واقع شود در مواضعی خوب جهت شیری اما خوش حاصل چون آن مردم اکل فطر اینکه کند جدا جهت آنکه دیر هضم شود و گاه هست که مورث

خانق شود یا گرم تب قوی شود و چون فطر خورده باشند و فرزی بهم رسد آب کجاتر یا بورق یا نمک با سرکه یا عسل فرج کنند
و بخورند و بسیار غذا داشته باشند و دیر تحلیل رود و چون بیرون آید با فضلات بسیار بیرون آید

مردمان بعضی اورا بولبس یا باکی گویند و این نوعی از پیاز دشتی است و این در فصل پاییز گل کند سمد رنگ ... گل غمران
بعد از آن برگ کند شبیه ببرگ و بسیار لزوجه و دهنیه و بلندی او مقدار یک شبر و بردارد میوه سرخی مایل بسیاهی و بیخ او پوستی سرخی داشته باشد
و چون خشک شود سفید شود و در او شیرینی با تلخی باشد و پیراز شیر باشد و در پیاز این حشیشه ... دارد که شکافته شکوفه از او و بسیار است
در قولنج ... و چون بخورند او را آشنده باشد ... چنانچه اکل فطر ذکر کردیم ... نشود ...



داما نیجه الکبوس و ارسطاریا و اراوسطی تا شهید جمع ان تحتی مانده و بول براند و شکم نرم کند و چون آب مطبوخ او را بیاشامند فضلات مراریه براند و موافق

محرورین است هرگاه با شکر بیاشامند و حیض براند و بدهند جهت سرفه و اورام ریه و سود دهد و چون با عسل بیاشامند

و مطبوخ او فرو نشاند طبیعتی را که غثیان مستکرده باشد





داشته باشد

و جهت حامض آید و مید منفکی خفقان معدی و کرب معدی الکلف

طبیعت و اطلاق او را و جهت حواری که در احشا حادث شود که در

تحت عظم رنب اضلاع است و به تحلیل برد تنبیح و زبل را چون با کندش ضماد کنند

این فوتنج بریت رستنی معروف است و مخن ملطف و مقطع و محدر خون حیض و علق الدم و مشیمه و جنین مرده را بیرون آورد چون با ... بیاشامند

و هواالسینه را جهت استفراغ سازد مخشب هرگاه با انگبین و عسل بخورند و نفع کند کسی را که تشنج شده باشد و کسی را

که طبیعت او کرده باشد یا معده کند تا شده چون مار گزیده بیاشامند و فضلات سوداویه با سهال براند و نفع کند لسع هوام را از ...

با شراب و قوت دهد صاحب غشی را هرگاه را استنشاق کنند با سرکه و پاک کند جوف سخ دندان او و لهوات را چون

بخوانند و با عسل مدال التونه و چون ضماد کنند با سرکه جهت صلح اثر ورمها باشد و دلکند اورام را به تحلیل برد

وگاه باشد که ضماد کنند اورا تنها سر در دفتوس را کی گرداند

هرگاه برای کزار و تمعدادی که بیوست او ریح شور و انسل را تسکین دهد هرگاه ضماد کنند سموم اگر بوده

در زیت و سرکه را

بعد از آن چون با انگ ضماد کنند و آب او را چون سرمه مالند دفع حکه کند و بکیست که زبانی دارد

او نوشیدنند برای ورم رحم و بعضی مردم این را بلیکون گویند بسبب آنکه

سکوده میکنند که چون آن گوسفندانی اورا میخورند فریاد میکنند و بر زمین می افتند و اسم تعاویانی

علکون باشد و لهذا این رکم میخوانند



داود گوسفند را

در قول اسقلیبوس



بعضی مردمان اورا حلحون بره گویند و نبطه کا شیر مشر و این در قرطی روید حاد دائمی باشد مثبت به عوسج جبلی و برگ او برگ تره باشد

و نازکتر و فروعات بسیار رسته باشد و شکوفه و میوه ندارد و فعل این نوع چون فعل لسان بی باشد بلکه قوی تر و هرگاه در فرزجه کنند و یا در زنان دود کنند

بچه مرده بیندازد و میگویند چون بزکوهی را زخمی است که پیکانی در او نشیند از این گیاه خورد این پیکان از وی بیفتد اما آنچه او را دموطاحنون گویند

چنین باشد و در بقیع بسیار روید و این نیز هست به اول است اما موجبتر است و فعل او چون مسکطراست است اما کمتر و این را از قرطی آرند

و نوعی دیگر هست که برگ او چون برگ ... نام است اما شاخ او درکستر است و شکوفه او چون شکوفه کزبره و سیاه رنگ و ترم بوی او میانه

بعضی شبیه ... رو ... و درست نشد و فعل این نیز چون فعل آنچه بیشتر گذشت باشد اما ضعیفتر و جهت لسع هوام ضماد کنند نافع باشد والله اعلم



این نیز نوعی از زنام است بعضی نام بری گویند در زمینهای حاره میروید درشت نه نیمناع باشد بلکه بزرگ‌تر ازین
به بهتر است وخوشبوی‌تر و ازوی میتوان خورد مخلص است بحکم اوراحول ها تراش بامنند قطار بول حجاره را نافع باشد
وامکس و فواق را ساکن کند و اگر برگ وی بر اضماد کنند منتهای وصدعی که سقیعیه دردسر را از خرف کند و بر نزدیکی زنبور عسل اگر زنبور
مالند نافع باشد و چون بخورند ازوی عجب نرا قطع کند



و میناهند از سوسن را امراض وانی مرطوب است دانستنی
سود فرست و در دو ختنونی هست بعضی و ترکی و بهتر داد

برگ او برگ فوتنج خشکی و این بسیار شبیه برگ است و شکوفه او چون شکوفه فوتنج است و بوی وی قویتر است و قوت او چون

قوت سیسنبر باشد و مصطکی و رنگی موافق و چون ضماد کنند بر خوره منع خوره کند و در روغنهای کهنه داخل کنند



انابارسیس گویند و این درختی است و چوب وی باریک است و اورا میخیزند برگ او برگ بادروج

ماند و خوش بوی است و گاه در باغها بکارند چون بخورند قابض باشد و نوشیدن [illegible] را بر طرف کند چون بوی ضماد کنند

خوش بوی است و [illegible]

و خوش کرست و برگ او در میانه

برگ منبع و خوش است و خشکی

صاحب را [illegible] است و معده را [illegible] بلند شود

و خشونت داشته باشد و فقاح و شکوفه



زنیره داشته باشد مایل بسفیدی و خشونتی و بیخ وی چون بیخ خربق اسود باشد و بوی وی چون [illegible] باشد و اکثر در مواضع تر باشد و چون طبخ کنند و ادرار آب



انگدان که چون بسیار آید از جا عقل او بکشد اگر تخمی آید چون شونیز نیز از برای صمغ سوم قیطار بول و چون ابن البول از انقع باشد و بعد از ان تخم کرفس بخورند البته

بعضی رومی اندرا گویند از جنس انگدان و بعضی انگدان ملطی گویند و دیگران میگویند صمغ او غیر انگدان است که و بگنده نانخواه مسعود است مزاج و طباع و این گرم است

کوچکتر از انگدان مزه او چون مزه فوتنج باشد اختیار کرده اند آنچه

پاک باشد از اسعار عربیه محلل و خشک کننده و در روش باشد اسهال را

و حبس البول و نهش هوام چون با شراب بخورند حیض اندر کند کلف را از روی

چون با عسل طلا کنند و رنگ را زرد کند بسیار خوردن و حال مویز بخور کنند

مخلوط با صمغ صنوبر رحم را پاک کنند

کشنیز بارد است چون کشنیز تر جو تا خمیر کنند

تمام او عینه چون ضماد کنند و اگر ضماد کنند

با مویز بیاض سل و ورم آتشین حمره را

خلاصی یابد و اگر ضماد کنند خنازیر و ثآلیل را

بار او تا قلیل نرم کند و اگر تخم او را با قند بخورند

کرم برون آرد و باه را قوت دهد و چون بسیار خورند

ذهن را سست کند با صعوبت بس نمی باید که استعمال

بسیار کنند در خوردن والله اعلم بالصواب





و آب گشنیز را چون با سفیداج یا مرداسنگ و روغن گل بر ورمهای گرم طلا کنند نافع باشد و شعلهای که در مرض ماشرا باشد که او را آتش فارسی گویند و ظاهر ار...

سرخباد باشد و جهت سرخ باد مجرب است گشنیز و صندل سرخ الحاح کتب نقل کرده آنچه در باغها بکارند بهتر از گشنیز اند از وی آید

رجل با ارو چو با بادام چون بر پشت چشم که ورم کرده باشد ضماد کنند نافع باشد و سوزش معده را نافع باشد و سختی پستان را نرم گرداند و بول براند خواه

خام و خواه پخته و آنکه در وی کرفس پخته باشند ... قابله کند و غشیان آورد و شکم ببندد و تخم کرفس بول براند و بادها براند نافع است

لسع هوام را و کسی را که مرداسنگ خورده باشند و بادها را تحلیل برد و مخلوط کنند در ادویه راحت دهنده الم و در تریاقات و دواها

سرفه و بسیار موافق باشد و کرفس سبز شود در میان آب و او را کرفس الماء گویند و در بستان زاد او را کرفس البستان گویند و فعل وی قوی تر از کرفس بستانی باشد







هطوریون تازه دار را و عصاره او را در
انا فخاری کنند که بیرنگ باشد و در آفتاب گذارند
و تحویل و حرکت دهند تا خشک شود در آفتاب
و آنچه در حوالی آن ظرف سفالین بسته شده باشد
تراشند و داخل آن قدح ماهی نهند و در شب محکم
بپوشند زیرا که این مانع بستن عصارات رطبات و هر عصاره که از بیخ گیرند که خشک شده باشد یا از خشخاش
حبس کنند و مثل عصاره حنظل یا بقا بهارند و عصاراتی که از پوست کیبهای تر گیرند یا خشخاش یا پنج و آن یا از هر خشخاش
که باشند بگیرند و در آفتاب گذارند تا در آفتاب ببندد همچنانچه یاد کردیم و همچنین سازند عصاره تا قسیا عصاره
بیروح و حصرم و باقی آنچه مانند این باشد اما قنبیذ ح افسنتین و لحیة التیس یعنی ریش بز و آنچه مانند این باشد در آب جوشانند
بعد از آن آب را بگیرند و باز بجوشانند چنانچه ما یاد کردیم
بعضی گویند که سم سعد است و بعضی گویند



نوعی از مازریون است و دیقی نیز گویند و آنکه یافت شود در صباغی
که دقیق باشد و زنان بعوض مصطکی استعمال کنند و برگ
چون برگ ترک باشد و این بسیار درشت است و حدت بسیار دارد
و قوت او زیاده از کاسم سیاه است و در وی عصوی دارد و طول او بهروید به
کذر ثبت لحی و شکوفه مثل نوفر باشد وقت به بمی او وی شخ متبع و دانه او چون

[illegible]



و در نواحی حبشه نیز بود و در زمینهای عالیه سره و غلیظ باشد و اگر در نواحی جبلیه باشد نبات

او نازک و سفید باشد و بعضی او بسدی باشد تا اصل او و اندک خوشبوی

باشد و بسیار حاد و اگر بیاشامند

این نوع او و عراض را نیرو آرد و تریاقی از و مقدار [illegible]

با شراب صرف ممزوج بطبیخ توبیخ جبلی درگاه است که نفع دهد مستسقی را

چون بیک مد بشراب دو درم از و بدو دهند ورم احوال ذات مطبوخ او نافع باشد

جهت عسر البول و لسع هوام چون ممزوج کنند بشراب و کشند سکها و کوکها را

و نیز شهها را چون لسیوس ممزوج سازند با آب او و عسل

و اگر زود این دهند



این گیاه اسم اسود است و قوی

او لوقولوس گویند و دقان گویند و دار صینی گویند و ساجهای

بسیار در نواحی باشد مثل تل و باد روح اسطولوس باشد

دعران و برگ او چون برگ

و این گیاه صبر و بار گرم باشد یا لسرخی و سبزی مختلط آمیخته باشد و طول نهدار شبری و در بلندی از شعبه باشد و کلهای حاد دار

بنزدیک چون شوک بهتر به عراض و سبح او غلیظ و سیاه و کثیف و بعضی نوع زرد ازان سوس که گویند و بهرگاه کش کنند انک از انفع باشد



دون

و میان تهی باشد اندکی چون عصاره و سکو به رنگ زعفران باشد و دانه او بزرگ باشد و لهذا بعضی گویند نوعی از شقایق النعمان است عصاره او را
میگیرند جهت ریشها و سرکه جهت لحم ناخنه باشد الفرع بزند و برداود آثار چشم را و بعضی گویند رطوبات بسیار ازین حشیشه برآید و برمیدارد از
سنگ ریزه پاک کنند و قرصها سازند نافع چیزهای که ذکر کردیم بوده باشد و بعضی گویند او سا ام سنگی است که در مصر باشد که به
به مجاس کوچک مقدار باشد و زهار برادرست کند با نورانیت و تقبض



موا و ساوطا و بعضی مینامند موااس او لمیس و نقل او اذان الفار است
و او را اغصان بسیار باشد از یک بیخ مایل به رنگ سرخی است فعل او میان تهی باشد
و برگ او نازک و بلند باشد و او را قاعده باشد بزرگ مایل
به سیاهی و بلند شود و مزوج در میان درازی شاخهای او و سیح او عریض باشد
و گاه هست بیرون آید بر اطراف شاخهای او و برگ او شکوفه باشد کوچک و سبز رنگ
مایل به گیاه و علف است و این شجره بغایت انگشتی و برای او فروعات بسیار باشد
و این حشیشه بجملتها بحشیشه ماند که نشیشه بدان جلا دهند که او لو فیدریون
گویند بلکه نرمتر و ازو بسیار کوچکتر و چون سحق او را ضماد کنند جراحات و ناصورات را نفع کند که در آفاق اکبر ارغین
باشد و بعضی مردم حشیشه که نشیشه را بدو جلا دهند اذان الفار گویند

انساطیس

این ملح البراست و بعضی میگویند سل است و مدار عمل میکنند و به انگشتان تیم میکنند و به عصر انگشتان و برگ او
مثل برگ الحمل باشد بلکه از او جربتر و مایل به سیاهی باشد و بلندی شاخهای او بمقدار ذراعی یا کمتر باشد چون برگ او را ضماد کنند

جمیع اورام رخوه و جراحات را تحلیل برد و جراحات تازه را پاک کند و نزف دم را منع کند و خوره و قروح ساعیه را نظیف کند

و همچنین بثرها را





انساطیس بری یعنی نیل دشتی و آن نباتی است که [illegible] رنگ کنند

و او را برگهای بزرگ باشد نزدیک برگ کاهو و ساقهای او بسیار باشد نازک و شاخهای بسیار مایل بسرخی و در رئوس شاخ

باشد مانند زبانهای معلقه در داخل او تخم و شکوفه او زرد باشد و نازک و قوت او همان قوت اول باشد و بیرون از این نفع باشد [illegible]

طلاهفیون بعضی او را آذان العالم تری گویند و بعضی فرفس تری گویند و بعضی برس الترگویند و فصل او شبیه بر بری

باشد و بر جانب هر برگی از او دو شعبه بیرون باشد و متفرع شود از او بشکل هیئت [illegible] و برگ غلیظ [illegible] و شکوفه سفید [illegible]

و در بیستان روید و در بقاعی که سایه پرده باشد در بهار چون بر مرض ضماد کنند و بشکافد [illegible] بگذارند پاک کند و [illegible] بعد از تغمید [illegible]

ضماد کنند





هست ... كه داخل معاجين كنند

و نوعى ديگر هست

جبلى و در قيليقيا مى رويد بسيار و در سوريا نيز مى باشد

و برگ و شاخ او شباهت دارد به نبتى كه در سفالها بر جاى مى باشد مثل كه گو كلر

و در او خوشبوئى نيست و بيخ او سياه است و در صحب الحمرا است و دو بيخ دارد ...

ندارد و النفعل فعل او همچو فعل قيلطى است

اسارون

بعضى مردم او را ناردين برى گويند برگ او شبيه برگ لبلاب بلكه گرد و صحيح تر و مدور بودن و در مسلك كها

بارى ميوه مانند دارد و تمكيه كرده بر ظاهر شاخهاى او قريب الى الون و غوزه او حول غوزه بيخ است و در وى دانه باشد چون دانه قرطم و ساق بسيار داشته باشد نازك

الطبع و بند دار باشد و كشيده باشد خطها بر او و بيخ وى بهبت بيخ نيل وليكن حدت داشته باشد و عطريه داغن با او باشد و زبان را گزنده كند بسيار

گرم است النفعل مدر بول است و مستسقى را نافع باشد و عرق النسا قديم را نافع باشد خون حيض براند و اگر ... كنند نفع دهد هم

تنقى و نافع باشد مثل خرتق ابيض و داخل روغنها خوشبوى كنند و اما نبات اسارون

در كوهها سايه دار كه كم آفتاب بر و مى افتد مى بوده باشد و اكثر آنچه از و نافع مى شود

در بنطس و اورويا است و الطاكيه   والله اعلم بالصواب

فو

نام لسيد ... بعضى او را ناردين برى گويند نيز و در قبطس مى رويد و شباهت دارد برگ او



برگ بذر قطونا و نبت بلند بشود یک ذرع یا زیاده و ساق او سیاه است و میان تهی است و شکوفه او شکوفه نرگس می ماند که سفیدی
به کبودی است و او را بند دارد از ساق بیرون آمده مانند سیخ درخت و ریشه بسیار و رشته باشد چون سیخ سعد و طول ما بعض سرخ رنگ

ط



و بهم پیچیده باشند رایحه ذکیه داشته باشد با اندک تلخی
صلاحیت دار دارد برای ادرار بول
که بوطاری شده باشد اگر تازه باشد و آن را در آب جوش دهند
که همان خاصیت دارد و نافع است مر
درد جنین را و حیض براند و مخلوط [illegible]
نیز میکنند و غش میکنند فورا بجای آس اعنی
بیخ آس و فرق میان این گیاه و سنبلی که بیخ آس باشد آنست
بیخ آس درشت است و خوش منفعت نمی شود و بوی ندارد و الله اعلم

سادج هندی

بعضی میگویند که برگ سنبل هندی است و غلط است و جهت آن غلط افتاده که بوی او مشابهت به بوی سنبل هندی دارد و داد
... دارد و شکل اوست و در رایحه ساروی و ایرس و اقحوان که اسهال کو بوی سنبل هندی میدهد آماس دیج جسمی دیگر است و از درخت
... باشد که در موضعی می باشد ان درخت که آب دارد و در میان آب است همیشه در هندوستان و علف او یعنی برگ او بر روی آب می شود همچو
طحلب که بر روی آب می باشد و ریشه ندارد و هرگاه جمع کنند جمع کردند در رشته و خشک کردند و نگاه داشتند





و میگویند که وقتی که تابستان میشود و نشف میکند آب می اندازند در زمین جلف و آتش در او اضرام نمایند اگر اعتماد نمیکنند در ریشه آن درج

نمی کنند و سادج می دانند بنا بر اعتماد ایشان اختیار کرده شده است ازین جنس آنچه تازه باشد مایل به سفیدی شده ما [illegible] [illegible] لیکن

و عطر منفعت تمام شده بوی او به بوی سنبل هندی نزدیک باشد و در طعم او شوری باشد رازی اما آنچه مسعف و مفلح است و عدیم الرایحه است مسعفی دارد

الفعل اسهال برمک یعنی مثل ماذریون است بلکه او ادرار بول کند و نفع معده سرد داشته باشد و هرگاه با شراب مدیف سازند یا

بجوشانند و بر چشم طلا کنند یعنی بر پشت چشم بندند درد و ورم چشم برطرف کند و اگر در زیر زبان گیرند خوش بوی کند دهان را و اگر در درج کنند

در ثیاب منع کند از عث و بوی خوش کند سلیخه لب یا نوعیست و در دیار مصر می باشد در منبت

اقاقیا و بدان بلاد و انواع بسیار است صاحب ساق و پوست غلیظ دارد و ناصع اللون است و بهی دارد چون رگ اختیار کرده

آنچه ناصع اللون باشد و صاف باشد شبیه بشهدانج و نازک پوست بلند ساق و مدمج سرخی مایل بزردی و در طعم او

مایل بتیزی باشد و اندکی لدع باشد و عطریه داشته باشد و بوی وی چون بوی شراب باشد و این سلیخه را آسیا کوبند و الحکمة

اراو وصف این سلیخه جماعتی که در دیار شام بسر میشود نقل کرده اند و از تجار [illegible] اسکندریه شرح این ساع افتاده و گاه هست

که اصل او سیاه مایل بسرخی می باشد و بوی غلیظی دارد و بوی او مثل گل سرخ ماند و این نوع بعضی را گمان این است که مسعوط این

نوع زیاده از نعت نوع اول است و مرافقت بواسطه ساخته مجاهین بهتر است رازی و دیگر انواع معف ندارد و قسل سیده

که بوی شته نباشد و پوست تنک باشد که زود بشکند و گاه هست که پوست گیاهی بنوعی سلیخه می آمیزند که سلیخه است و سلیخه منبت

و از طعم تخفص می تواند که این نوع ندارد و عطریه ندارد و گاه هست که پوست در هم میشود و نوعی از سلیخه هست که ساق بهن دارد و میان

تهی است و مکو بداند بهترین انواع است اما آنکه سفید و ابرش است و ساقی باریک دارد و بوی کراهت میکند استعمال او جایز نیست ضرر دارد

الطبع ملین و مجفف است و قابض نیست با عجبه اگر در داخل رحم تا بیف کنند و در چشم کشند قوت باصره را بیفزاید و در عسل سرشته بر کلف
مالند سود دارد و حیض براند و ادرار طمث کرده را و آبی که در وی سلیخه جوشانیده باشند زن در آن نشیند انضمام رحم را سود دارد و اگر دارچینی نباشد دو وزن
او سلیخه بدل توانند بود و منافع آن بسیار است الدار صینی انواع بسیار است و بنام موضعی که باشد می‌خوانند با قصید تمام انواع او موسوم بنام است اشت همی که
بنوع بخار سلیخه دارد و آن نوع که رسته الخجه تازه و بسیار تیز مانند که زنجبیل و بسیار شاخ باشد مبارک باشد در خوشبویی باشد و علامت خوش بوی آنکه بوی آب
از وی بیاید مانند بوی قرنفل و نانخواه درست کنند و تیز باشد و مایل به سرخی باشد و اگر درست مانند دست سیاه گردد و اگر بشکنند درخشد در وصل دست اعلا



باشد و بهترین آنکه از سیخ باشد انواع اما دارچینی که غلیظ باشد و مفصل الحواشی باشد و نوعی هست که
ناعم و املس است و کره دارد و هست که سفید رنگ است
و در شبه دار است و نوعی هست که در بوست ری
سلیخه ماند و اگر بشکنی بیابی نوعی
که تند و صحت است و غلیظ و کم شاخ باشد و نوعی که در اردی اید
ایدیاس سلیخه داما الحه
را که او کم باشد مثل الملوک است و اکه املس و املس و اترش باشد هیچ سود ندارد و نوعی است از نبات که آنرا دارچینی کاذب میگویند و دارچینی نیست
در نظر خوب می‌آید و خورش بوی است و دیگری هست که او را زنجی میگویند فرق میان او و دارچینی آن است که او زنگ اندک است
و که هست که اشتباه میشود در که دارچینی که سلیخه باشد و اصحاب
ادبیب طولیه و قرنفلچه است و بعضی گمان است که آن نیز نوعی از دارچینی است و بعضی میگویند که او جنس دیگر است الطبع حجم دارچینی
گرم و خشک است بول براند و تپش است نضج طبیعت بدهد حیض براند اگر فرزجه سازند بچه را بیرون آرد زن حامله با سموم هوام حتی دفع کند

ثمرك

اناغالس این خیریست دو نوع مختلف هر دو شکوفه دارد یک نوع شکوفهٔ او کبود باشد که او را انثی گویند و دیگری شکوفه
او سرخ است چون لیمو یعنی خونه فما که او را ذکر گویند و این خیری درختیست کوچک و بر زمین پهن شود و برگ او کوچک باشد و قضبان
چهار پهلو ... مثل برگ ... ارجاح و دانه مدوری داشته باشد و هر دو نوع موافقند جهت قروح و مانع ورم و قروح خبیثه و منع سلعه
کند و منع خوره کند و چون غرغره کنند عصاره او را از مواد بلغم بر آورد و چون در بینی چکانند درد دندان ساکن کند و قروحی که در
چشم حادث شود هر طرف کنند چون با عسل مخلوط کنند نافع باشد تاریکی چشم را و چون با شراب بنوشند منع گزیدن افاعی کند



ملسوس این نبات آبی است و انواع او بسیار باشد اما بهترین این جنس
سه نوع است یکی سفید و دیگری سیاه و دیگری در هم پیچیده اما سفید است شکوفه اش نیز سفید است
و آنچه سیاه است شکوفه سرخی دارد چون گل ارغوان و این نوع را دیوسقوریدوس گوید و بعضی از آن بار دارد و خارهای نازک داشته باشد
و کرتهای برگ او سرخ رنگ باشد و جمیع انواع او حریف باشد و تیز ... عفص و عقبه ... از شکوفه
و تخم او ... و با شراب بخورند نفع کنند از قروح امعا و سزاوار است که ... در دفعه

وسگ گزیده درد حقنی را چون سحق کنند با موم و روغن برگ او را تازه خشک یا مطبوخ و چون مسحوق کنند با سرکه ضماد کنند برای

طحال عظیم که بگدازد و همچنین عصاره برگ و برگ و رؤس اطراف او با روغن ایرسا یا عسل یا بورق و در دماغ چکانند

درد سری که مزمن باشد ساکن گرداند و همچنین چون مخلوط کنند با روغن گل سرخ و سرکه و بر سر طلا کنند و گاه با زیت مخلوط و در گوش

چکانند درد گوش را نافع باشد و برای سیلان مده از گوش و هم عصاره لبلاب سیاه عصاره و اطراف او چون بپزند مضاعف باشد

و چون بخایند بسیار صداع را فاسد کنند و چون بگیرند سیخ و اره را اطراف او سحق کنند و مخلوط با روغن گل سرخ کنند و در پوست انار گرم کنند

و در گوش چکانند که در طرف دیگر باشد که درد کند نافع باشد درد دندان را و اطراف او موی را سیاه کند و چون برگ او را بر

تر و ضماد کنند نافع باشد و بعد شان الو خیکی گردد و خیلا نزار او طرف کنند حمه تا او بشکافند و حب او را بسایند چون حبی الحرکت

او در دو حبه از او در سر جوز و بعد از آنکه احمر کنند منع ... کنند و برگ او را حب ... او را حیض براند و ... عصاره او را حل

در بینی چکانند منع عفونت ... کنند ... موی ... با روغن ... عصاره او ... با سرکه

بخورند لسع رتیلا را نافع باشد





عبیرا رنگ وی چون رنگ بعضی از تفاح است و دیر هضم
شود و حمل بچینند او را در آفتاب خشک کنند و بخورند و او شکم ببندد
و ادوی ازو می کنند یعنی از میوه عبیرا که او را در فارسی سنجد گویند
عوض سویق و محمص کنند یعنی در فعل سنجد مساوی باشد
از آنکه سنجد را در دوی حب نشانند

اجاص

درختی است معروف اثر او میوه است که میخورند مضرت
بمعده دارد میوه اجاص در سودا و رشق بسیار باشد چون خشک کنند
بخورند معده را قوت دهد و شکم ببندد و طبیخ برگ درخت اجاص
اگر بخورند یا غرغره کنند ردع مواد که بهزد بر لهات و لثه و نغانغ
کند و محمص ان مسهل کند میوه اجاص تری چون خشک کنند
و طبخ نمایند و برا شکر لذیذ باشد و شکم ببندد اما صمغ
اجاص رادع باشد مر حصار را اگر بسایند و بر اماسهای
و اگر با صمغ اجاص اضافت نمایند سرکه که آن
حل شود آن صمغ اجاص گرفت که جرار که قصان
یعنی پیران که بالغ باشند و جرار کفر سدن است بزرا بر جوک نیه و ازان بزرا





بعضی ماماریون گویند و درخت او چون درخت به است و برگ نازک دارد

و میوه وی بزرگ باشد چون اجاص یعنی چون آلو و دو دانه دارد که او را

مهملیقا گویند چون کوفته شود ناصع اللون باشد و گاه باشد که بخورند

و این معده را قوی دارد و اندرون وی سیر شود و درد سر آرد



بر جای گوسانند

پنج درم با دام

تر را و کحلی کنند

مردار و خلال وی را

و اگر با دام تلخ را مر روی مالند ابن کل کنند

و اگر فرزجه کنند حیض براند و اگر با روغن گل کرده شا باند

درد سر را ببرد و سان سیل اسرد اگر با سعی و بوی عفونت کند و ... حک کنند چون با عسل ممزوج کنند و چون بخ زند و در دیگر زاتع کنند اگر با جای عجایب شاند با جمع بطعم مخلوط کنند
در شعبه م

353

[illegible]

و بمحص نفع کند سماق جهت ریگ موی با خوشانیدن برگ سماق و مطبوخ وی شکم ببندد و ترویج معا را سود دهد و اگر عمل کنند از وی ضمادی و ورمها که در اندام منع کند

رض و سلخ و مواضع که زود شده باشد و اما دو باشند از خالی و کوفته باشند چون ضماد کنند در الموضع نافع باشد و زمانی اگر درخت شده باشد سماق بر وی بشیند رطوبت کند

ار کاه با عسل ممزوج کنند و زرمی سعی که زنان را عارض شود

منع کند و اگر بر او اسیر محوق او را بپاشند سود دهد اگر با مرط

خشک شده بپاشند و با سرکه ضماد کنند

و بمحص لاکه سماق دران جوشیده باشد و بعد ازان

جوشانیده باشند تا بقوام آید این نفع کند و

قوی تر باشد در نفع و بمحص آنکه طبخ در وی

سماق جوشانیده باشند و اگر سماق را بر دندان

که سوراخ شده باشد و درد کند بپاشند درد ساکن



کنند **درخت النخل** در مصر میروید

و در فصل پاییز قایم میشود میوه او و مشابهت بمیبی دارد

که در عرب میباشد و آنچه میوه او تر باشد او را

حلال گویند و بوی وی چون بوی به باشد و اگر بگذارند که نضج یابد بسر گویند و او عفص و قابض باشد و اگر ماهی بپزند که قابض شده درخت و پیلان او را

دانا فع باشد و حرکت او بتور را اگر مرده باشند و بر قبض تر کند از تب او و درد آرد اگر او را بخورند و نیک است قبل از نفث دم و معده را سود دهد و گوشت رطوبت و ورم معا را نافع باشد و لثه را

الرحق بکنند با به و ممزوج کنند با موم گداخته و روغن شکوفه میم و مرالخالذ ارند خصوصا قرحی که او را جوزک گویند بزبان فارسی و جوز بوا گویند بزبان عربی و اگر

بگیرند با دانه صنوبر کبار

و بخورند نافع باشد

در سستی رگهای و پیها

تشنج را و اطبا که

طبخ کنند در و فسا

بخورند منع احتلام کند و قوه شهوانی را ضعیف کند

و همچنین اگر با بار السل کمه بخورند این نفع کند

و نبیذی که از وی گیرند در قوت چون خرما باشد

و همچنین اگر ازین که مطبوخ کنند در و قصب را

قابض باشد و معوی باشد و اگر



مضمضه کنند اما دانه خرما را اگر بسوزانند در دیگی گلی که آتش ندیده باشد چنانکه خرماهای دیگر مذکور شد که بسوزانند و چون سوخته گشت و زود کم

تمام خشک شود و تبرید فعل او چون سوس زیر خایم تمام ترباید اش شده و سنگ شده جهت تحسین اجفان و اگر نسوزانند بخت بعد از فعل آن اوله آنچه و لب تعصی با شکم

و خشونت چشم و غیره و شوره اشفار افزون کند و به اگر ناشتا هندی در چشم کشند مانع نبات ثقیل کرد اندر آن سیاه کند و کرمهای تازه و قوت بدهد و تهیه دانه خرما آنست که در هاون اول کوبند آنگاه

پوست کشیده گردانند آنچه به موی فاخته و عکس آن خرما بکوبند و سیاهی خوانند که شکافته شود از شکوفه خرما و دعا کنند در روغن خوشبوی تیر است که جوانی که در روز هی آسمانی الحق باشد

SPINE

IMAGE

NOT

AVAILABLE